کتاب اندیشه اسلامی2(نبوت و امامت)

**فصل اول پیشینه دین و پیامبری**

الف ) تعریف دین و پيشينه آن در تاریخ(ص25)

تعریف دین:

دين در لغت به معنای فرمان برداری ، خضوع، پیروی، اطاعت، تسلیم و جزا و در اصطلاح مجموعه عقاید و قوانین و مقرارت عملی اخلاقی است.،که از طریق پیامبران برای هدایت و سعادت انسان ها نازل فرموده است که اعتقاد و عمل به آنها موجب سعادت دنیا و آخرت انسان می گردد. و دارای ابعادنظیر بعد شناختی و آموزه ای ، اخلاقی، فردی، عبادی، عمومی،حکومتی ،اقتصادی، حقوقی و جزایی، احساسی و روانی و آرمانی است .

از دیدگاه قرآن، دین در نزد خدا اسلام است؛ یعنی تسلیم در برابر خدا بودن، که معنای عامی است که همه شريعت های تحریف نشده در هر عصری را در بر می گیرد. با توجه به اینکه قرآن، واژه دین را به صورت مفرد به کار برده است نه جمع، بنابراین، به همین جهت از به کارگیری واژه ادیان خود داری نموده ایم ، پس دین، حقیقت واحدی است که به صورت شریعت های مختلف نظیر شریعت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی و ... جلوه گر شده است. از این رو هر کس جز دین اسلام دین دیگری را طلب کند و پیرو آن گردد، هرگز از وی پذیرفته نیست.

پیشینه دین در تاریخ( ص25)

با توجه به نیاز انسان به دین و ضرورت الهی بودن آن، همان گونه که در مباحث بود خواهد آمد، می توان گفت که تاریخ دین حق - که همان دین اسلام می باشد - هم زمان با پیدایش انسان بوده است. هنگامی که تنها حضرت آدم و حوا می زیستند، حضرت آدم پیامبر الهی بود و پیام های الهی بر وی نازل می شد. البته دین ایشان بسیار ساده و مشتمل بر کلیاتی چند بوده است؛ از جمله یکتاپرستی، باور به فعال و زندگی ابدی، اعتقاد به بعثت پیامبران از سوی خدا برای هدایت بشر و تعدادی از قواعد اخلاقی و احکام عملی.

فطری بودن دین دین(ص26)

دین امری فطری است؛ بدین معنا که دین مجموعه اعتقادات و اعمالی است که فطرت و ساختار وجودی ادمی آن را اقتضا می کند و در پرورش استعدادهای آدمی مؤثر است. بی شك توحید، نبوت و معاد به عنوان عناصر اصلی دین، اقتضای وجود آدمی است.

معرفت و گرایش به خدا در نهاد آدمی سرشته شده و از آن جدایی ناپذیر است. میل به جاودانه زیستن و میل به راحتی مطلق که در عالم آخرت میسر است، نیز میلی فطری می باشد. این در حالی است که کلیات تعالیم و دستورهای دینی از جمله عبادات و پرستش خداوند و یا فرمان هایی برای تنظیم روابط اجتماعی، مطابق با فطرت و ساختار وجود آدمی است و ازاین روست که هرکس از فطرت خود فاصله نگرفته ، با کمال میل به آن گردن می نهد. بنابراین فطری بودن دین، یعنی مطابق بودن محتوای دین با ساختار وجودی انسان.

مراتب دين(ص26)

شریعت ها و مذاهب، در طول تاریخ، دارای حقیقت واحدی هستند که همان اسلام (تسلیم بودن در برابر خدا) است. اختلاف آنها نیز برحسب درجات كمال است که در استعدادهای امت های گذشته و آینده ریشه دارد. به تعبیری شرایع مختلف مانند سال های مختلف يك دوره تحصیلی و یا مانند مراحل درمان یک بیماری است. همه مراحل درمانی که پزشك تجویز می کند، دارای هدف مشترك و واحدی است. بی گمان شرایط و زمان و طبیعت بیمار، چنین مراحلی را اقتضا کرده است. از این روست که قرآن می فرماید:﻿ لکل جعلنا منكم شرعة ومنهاجا برای هريك از شما [امتها شريعت و راه روشنی قرار داده ایم. همه این شریعت ها و روش ها، راه هایی برای رسیدن به اصول و اهداف کلی هستند که فراخور استعدادهای امت ها و مقام انبیا شکل گرفته است. این راه ها مکمل هم اند، نه ناسازگار باهم. نخستین راه و روش صحیح را حضرت آدم به فرزندان خود آموخت. خداوند نیز به وسیله نوح اولین شریعت را برای هدایت انسان ها نازل فرمود. آخرین و کامل ترین شریعت ها نیز شریعت پیامبر گرامی اسلام کرده است.

ب) يهودیت و مسیحیت: پیدایش و سرنوشت آنها(ص27)

پیدایش و فرجام يهوديت(ص27)

یهودیت عنوان دین حضرت موسی (ع)، از پیامبران بزرگ الهی، است. قومی که این دین را از آن خود می داند، قوم اسرائیل است. اسرائیل یکی از نام های يعقوب بالا از نوادگان حضرت ابراهیم است. از همین روی، این قوم که نیای بزرگ خود را ابراهیم می داند، خود را قوم اسرائیل یا بنی اسرائیل می خواند. حضرت یعقوب عالي دوازده پسر داشت که همگی به بنی اسرائیل معروف شدند. عنوان دیگری که برای این قوم به کار رفته، عبرانیان یا قوم عبرانی است. زبان مخصوص این دین، زبان عبری نیز برگرفته از همین نام است. برخی دانشمندان معتقدند نام «عبرانی» را کنعانیان پس از ورود حضرت ابراهیم به سرزمین کنعان بر او نهاده و وی را عبرانی خوانده اند این نام بعدها جزء القاب او شد و در خاندان وی باقی ماند. عبرانی از ماده «عبر» به معنای گذر کردن از نهر است؛ بدین اعتبار که حضرت ابراهیم از رود فرات عبور کرد و وارد کنعان شد. پاره ای نیز بر این باورند که عبرانی منسوب به عابر، نیای حضرت ابراهیم بالا است.

در دوران فرمانروایی حضرت یوسف ، حضرت یعقوب با فرزندان خود به مصر آمد و يوسف با موقعیتی که در مصر داشت، آنان را از رنج قحطی رهاند. به گفته تورات در این زمان، افراد خاندان اسرائیل هفتاد تن بودند. جمعیت بنی اسرائیل به سرعت رو به فزونی نهاد و دوازده قبیله بنی اسرائیل که در اصطلاح «اسباط» نامیده شدند، در علوم و فنون پیشرفت کردند. این امر موجب وحشت فراعنه مصر( رامسیس دوم) گردید و از همین رو آنان مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. همچنین کاهنان به آنها گفته بودند قدرت آنان توسط فردی که از بنی اسرائیل متولد خواهد شد، نابود می گردد. ازاین رو فرعون مصر به قابله های اسرائیلی دستور داد پسران را هنگام تولد بکشند، ولی دختران را زنده نگاه دارند.

اما خداوند اراده کرد که حضرت موسی در چنین اوضاعی متولد شود و در دربار فرعون پرورش یابد تا هم قوم بنی اسرائیل را نجات دهد و هم فرعون و پیروان او را نابود سازد.

هنگامی که حضرت موسی متولد شد، خداوند به مادر موسی الهام کرد او را در صندوقی قرار دهد و به امواج رود نیل بسپارد. لحظاتی بعد فرعون و همسرش صندوق را از آب گرفتند و توجه آنها به کودك جلب شد. همسر فرعون مانع کشتن کودك شد و گفت: شاید او به حال ما سودی بخشد، با او را به فرزندی بگیریم. به هر روی، حوادث به گونه ای رقم خورد که مادر موسی دایه او شد و او را در دربار فرعون پرورش داد تا به سن جوانی رسید.

روزی موسی از قصر فرعون بیرون آمد و برایش ماجراهایی پیش آمد که مجبور شد از مصر بگریزد و به سوی سرزمین مدین حرکت کند. در آنجا با یکی از دختران حضرت شعیب ازدواج نمود؛ مشروط بر آنکه هشت سال و در صورت تمایل ده سال را در خدمت حضرت شعیب عال باشد. از او پس از ده سال اقامت در مدین تصمیم گرفت آنجا را به قصد مصر ترك گوید. در بین راه آتشی دید و وقتی نزد آتش آمد، از سمت راست بیابان از درختی ندا داده شد: «ای موسی ! من پروردگار جهانیانم. من تو را به پیامبری برگزیدم و به آنچه وحی می شود، گوش فرا ده.» خداوند دو معجزه اژدها شدن عصا و ید بیضا را در اختیار او نهاد تا به كمك آنها رسالت خود را به فرجام رساند. حضرت موسی بر آن بود تا هم فرعون و پیروان او را به خداپرستی بخواند و هم بنی اسرائیل را از ستم فرعون برهاند و به سرزمین موعود ببرد. در این راه حضرت موسی از خدا خواست برادرش هارون را نیز با او همراه کند. خداوند نیز درخواست موسی را پذیرفت و هر دو را به پیامبری برگزید. حضرت موسی و برادرش هارون، فرعون را به خداپرستی خواندند و برای اثبات صحت﻿(ص28) ادعای پیامبری خود به معجزه متوسل شدند، اما فرعون سخن آنان را نپذیرفت و مدعی شد که این سحری اشکار است. او ساحران را برای خنثی کردن معجزه حضرت موسی گرد آورد، اما آنها موفق نشدند و چون ضعف خود را در برابر معجزات او دریافتند، به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.

هنگامی که فرعون از حیله های خود طرفی نیست، بر آن شد تا موسی را به قتل رساند و پیروان او را شکنجه کند. خداوند نیز چندین بار فرعونیان را به عذاب های مختلف نظير قحطی و کم شدن میوه ها، طوفان، هجوم ملخ ها و تبدیل شدن آب ها به خون دچار کرد. اما هر بار که عذاب بر آنان فرود می آمد، میگفتند: ای موسی! خدا را به خاطر آن عهدی که پیش تو دارد، بخوان و هرگاه بلا را از ما برطرف کند، به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را آزاد می سازیم، اما هرگز به قول خود عمل نکردند. پس از تصمیم فرعون، خدا به موسی دستور داد شبانه بنی اسرائیل را از مصر حرکت دهد تا از دریا عبور کنند و دست فرعونیان از آنان کوتاه شود. موسی به همراه بنی اسرائیل حرکت کردند و در طلوع آفتاب به ساحل دریا رسیدند. فرعون که از حرکت بنی اسرائیل آگاه شد، با تمام قدرت آنان را تعقیب کرد. هنگامی که سپاه فرعون به بنی اسرائیل نزديك شد، خداوند به موسی وحی کرد عصای خود را به دریا زند. حضرت موسی نیز چنین کرد و دریا شکافته شد و خشك گردید و بنی اسرائیل به آسانی از آن عبور کردند. هنگامی که فرعونیان خواستند از این راه بگذرند، امواج آب آنها را فراگرفت و همگی غرق شدند. فرعون به هنگام غرق شدن اظهار ایمان کرد، ولی ایمان او سودی نبخشید و جسد بی جان او عبرتی برای آیندگان گردید.

قوم بنی اسرائیل پس از سال ها محنت و سختی، استقلال و آزادی خود را به دست آوردند و در سرزمین موعود سکنی گزیدند و خداوند نیز آنان را مشمول رحمت و نعمت های فراوان خود قرار داد؛ تا جایی که ابرها را سایبان آنان قرار داد و من و سلوی ( مرغ بریان و ترنجبین) را برای آنها مهیا ساخت. در این هنگام، موسی مان از جانب خداوند مأموریت یافت سی شبانه روز از قوم خود جدا شود و در جایگاه خاصی به نام «طور» اقامت گزیند. از این رو او برادرش را جانشین خود قرار داد. بعد از اتمام سی شب دستور آمد که ده روز دیگر باید در میقات بمانی. سرانجام چهل شبانه روز در آنجا ماند و الواح (تورات) را دریافت کرد و به سوی قوم خود بازگشت.(ص29)

از آنجا که غیبت موسی طولانی شد، فردی به نام سامری با سوء استفاده از جهالت و پیشینه بت پرستی بنی اسرائیل، از زر و زیور آنان گوساله ای زرین ساخت که صدایی نیز از خارج می شد و بدین ترتیب مردم را به پرستش و عبادت آن دعوت کرد. راهنماییهای قارون نیز سودی نبخشید و بنی اسرائیل که در عقیده خود ضعیف بودند، به گوساله پرستی روی آوردند. هنگامی که موسی در طور سینا بود، پروردگار او را از مکر سامری و سرگذشت قوم بنی اسرائیل آگاه ساخت. موسی پس از پایان اقامت در طور، اندوهناك و خشمگین به سوی قوم خود بازگشت.

وی ابتدا هارون را مورد ملامت قرار داد. هارون در پاسخ گفت: «ترسیدم که میان بنی اسرائیل تفرقه افتند. همچنین بنی اسرائیل در غیاب تو مرا ناتوان کردند و نزديك بود مرا بکشند. از این رو مرا رها کن و دشمنانم را شاد مکن و مرا در شمار ستمگران قرار مده.

هنگامی که خشم موسی فرو خوابید، الواح را که مایه هدایت و رحمت بود، برداشت و متوجه قوم خود شد و آنان را ملامت نمود و به آنها گفت: آیا خدا به شما وعده نیکو نداد؟ چرا صبر نکردید؟ بنی اسرائیل در جواب گفتند که ما به اختیار خود عهدشکنی نکردیم. سرانجام بنی اسرائیل توبه نمودند و از خدا طلب آمرزش کردند و خداوند نیز توبه آنان را پذیرفت. اما سامری که عامل این انحراف بود، به عذاب اخروی وعده داده شد و در دنیا نیز گرفتار عذاب الهی گشت و به مرضی مبتلا شد که از دیدار مردم وحشت میکرد. حضرت موسی گوساله او را سوزاند و باقیمانده آن را به دریا افکند.

خداوند برای تکمیل نعمت و احسان خود بر قوم بنی اسرائیل، به موسی وحی کرد که آنان را به سرزمین مقدس و موعود فلسطین ببرد. اما چون بنی اسرائیل سال ها به زندگی ذلت بار خو کرده بودند و ورود به آن سرزمین نیز با مشقت هایی همراه بود، به موسی گفتند که در آن سرزمین قومی ظالم زندگی میکنند و ما هرگز به آن شهر نمی رویم، مگر آنکه آنها این شهر را ترك گويند. حتی دو نفر از بنی اسرائیل که ایمان قوی تری داشتند، آنها را ترغیب کردند تا به آن سرزمین مقدس بروند، اما سودی نبخشید.

در نهایت به موسی(ع) با درشت گویی گفتند: «ای موسی! تا هنگامی که ساکنان سرزمین مقدس در آنجا هستند، ما به شهر وارد نمی شویم. تو و پروردگارت بروید و بجنگید؛ ما در اینجا نشسته ایم.» در این حال موسی ناامید شد و فرمود: «خدایا! بین ما و فاسقان حکم(ص30)

کن و ما را از آنها جدا سازه» دعای حضرت موسی مستجاب شد و خطاب آمد که این جمعیت از ورود به این سرزمین - که سرشار از مواهب مادی و معنوی است - محروم اند و باید چهل سال در این بیابان سرگردان بمانند تا نسلی دیگر بتواند این سرزمین مقدس را فتح کند. در تورات نقل شده است که موسی در سن ۱۲۰ سالگی در مکانی به نام موآب، در حوالی دریای میت درگذشت و بنی اسرائیل سی روز برای او عزاداری کردند. قبر او تا به امروز مخفی است. البته بعدها يوشع بن نون، بیت المقدس را فتح کرد..

پیدایش صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائيل )ص31)

یهودیت تبلیغ ندارد؛ زیرا یهودیان دین خود را نعمتی الهی می دانند که تنها از آن نژاد بنی اسرائیل است. با این وصف، اگر کسی یهودی شود، او را می پذیرند. یهودیان معمولا مردم را به صهیونیسم فرا می خوانند. البته برخی از یهودیان، با صهیونیسم مخالف اند.

صهیون» نام تپه ای است در اورشلیم که در زمان شکوفایی دولت بنی اسرائیل در عصر حضرت داود و حضرت سلیمان غلا مرکز نظامی بوده است. این نام همواره یادآور دوران اقتدار آن قوم است. صهیونیسم عنوان جنبشی است که طرفدار بازگشت یهودیان به فلسطین و ایجاد کشوری ویژه بنی اسرائیل در این سرزمین است. بنیانگذار این نهضت در عصر جدید، فردی یهودی به نام تئودور هرتزل (۱۹۰۴ - ۱۸۶۰) است.

در اواخر قرن نوزدهم گروه بزرگی از یهودیان روسیه اخراج شدند. گروهی از آنان در غرب اروپا ساکن شدند و عده ای نیز به فلسطین رفتند. با ایجاد نهضت صهیونیسم و تشویق یهودیان برای بازگشت به فلسطین، دولت انگلستان در سال ۱۹۱۷ در اعلامیه ای معروف به «بالفور» موافقت خود را مبنی بر تأسیس حکومت مستقل یهودی در منطقه فلسطین اعلام کرد. پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۷ به بهانه فشارهایی که نازی های آلمان بر یهودیان وارد کرده بودند، سازمان ملل متحد رأی به تقسیم سرزمین فلسطین و ایجاد کشوری یهودی نشین داد و در سال ۱۹۴۸ کشور مستقل اسرائیل اعلام موجودیت کرد.

صهیونیست ها بی توجه به مهمان نوازی مسلمانان فلسطین که انها را با گرمی پذیرفته بودند، با قساوت آمیزترین شیوه آن سرزمین را اشغال کردند و پس از چندی بخش هایی از کشورهای اسلامی همسایه را نیز غصب و ضمیمه کشور صهیونیستی نمودند. این در حالی است که تورات، یهودیان را از طمع ورزیدن به اموال و املاك همسایه برحذر داشته و کسی که حد همسایه خود را تغییر دهد ملعون دانسته است .

پیدایش و فرجام مسيحيت ( ص32کتاب)

حضرت عیسی از بزرگترین پیامبران الهی است که دارای کتاب آسمانی و شریعت و معجزات بسیاری بوده است. او از مادری پاك دامن و باتقوا به نام مریم زاده شد. پدر و مادر مریم، عمران و حته نیز پاك دامن و بافضیلت بودند. مادر مریم زنی نازا بود و همواره از خدا می خواست فرزندی به او عنایت کند، از این رو نذر کرده بود اگر خدا به او پسری عطا کند، او را خادم و خدمتگزار حرم بیت المقدس گرداند. خداوند نیز دعای او را استجابت کرد، ولی به جای پسر، دختری به او عطا کرد که او را مریم نام نهادند. به هنگام تولد مریم، پدرش عمران از دنیا رفته بود. مادر در این اندیشه بود که شاید دختر نتواند همانند پسر خدمتگزار حرم شود، اما سرانجام تصمیم گرفته شد که مریم خدمتگزار حرم گردد. متولیان حرم در تكفل و سرپرستی این فرزند با هم اختلاف داشتند؛ چرا که پدر مریم در بین خادمان، مقامی والا و ارجمند داشت و پیشوای آنان بود و هر يك از خادمان می خواستند افتخار سرپرستی فرزند او نصیب آنان شود. سرانجام تصمیم گرفتند به قرعه متوسل شوند و بدین ترتیب قرعه به نام زکریا افتاد.

زکریا به خوبی از مریم مراقبت می کرد، ولی هرگاه به محل عبادت مریم وارد می شد، غذای او را آماده می دید. وی که از دیدن این منظره به شگفت آمده بود، از مریم پرسید: این غذاها از کجا می آید؟ مریم در پاسخ گفت: از جانب خداست و خدا به هرکس که بخواهد، روزی فراوان می دهد. بدین ترتیب مریم به تدریج بزرگ و جوان شد و خداوند دل او را با نور معرفت و تقوا نورانی ساخت.

روزی طبق عادت معمول، مریم به نماز و عبادت خدا مشغول بود که اضطراب و نگرانی بی سابقه ای را احساس کرد. در این حال فرشته ای ادرسانی به صورت مردی پیش روی مریم ظاهر شد. مریم با مشاهده مرد به خدا پناه برد. در این حال، مرد ناشناس به مریم رو کرد و گفت: مترس! من فرستاده پروردگار تو هستم و مأموریت دارم پسر پاکیزه ای به تو بخشم ، مریم از این خبر شگفت زده شد و گفت: چگونه ممکن است من فرزند پسری آورم، درحالی که هرگز مردی با من تماس نداشته و من زن بدکرداری نبوده ام. فرشته گفت: « خدایت چنین خواسته و این کار برای او آسان است. خدا می خواهد این حادثه، آیت و رحمتی باشد از جانب او برای مردم . تولد این فرزند مورد مشیت و قضای حتمی الهی است.» پس از مدتی مریم احساس بارداری کرد، و برای دوری از قوم خود به مکانی دور رفت. هنگامی که به آنجا رسید، درد زایمان او را فراگرفت. او به تنه درخت خرمای خشکیده ای تکیه کرد، درحالی که وحشت او را فراگرفته بود، تا آنجا که آرزو کرد ای کاش پیش از این حادثه مرده و فراموش شده بودم! بار دیگر رحمت خدا شامل حال او شد و خطاب آمد: محزون مباش که رحمت حق شامل حال توست. به زیر پای خود بنگر، چشمه ای مشاهده میکنی و میتوانی خود و نوزاد را با آب آن بشویی. درخت خشك خرما را نیز تکان بده تا خرمای تازه بر تو فرو ریزد. از آن میل کن و از این آب نیز بنوش و چشمت به این نوزاد روشن باشد و در اعتراض مردم نذر سکوت کن. این كودك می تواند در گهواره سخن بگوید. مریم با شنیدن این سخنان، آرامش یافت و به همراه کودك به سوی قوم خود باز آمد.

در چنین شرایطی، برخی او را مورد اعتراض قرار دادند و گفتند: این کار عجیب چیست ؟! پدر تو مرد بدی نبود و مادرت نیز زن بدکرداری نبود. مریم در مقابل این اعتراض سکوت پیشه کرد و به آنها فهماند که اگر طالب حقیقت هستید، با این نوزاد سخن بگویید. آنها این کار را به نوعی تمسخر خود پنداشتند و گفتند: چگونه ما با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم؟! ناگهان كودك به فرمان الهی به سخن درآمد و چنین گفت:

قال إني عبد ال أتاني الكتاب و جعلني تيا ، وجعلني مباركا أين مان و أوصاني بالصلاة و الاني ما دمت حيا وبرا بوالدتي ولن يجعلني جبار قيام والسلام على يوم ولدت ويوم أموث و و أبعث حيا كودك گفت: «منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است؛ و هر (ص 34کتاب) جا که باشم مرا با برکت ساخته، و تا زنده ام به نماز و زكات سفارش کرده است؛ و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمانم نگردانیده است؛ و درودی من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم .

پس از این سخنان، مردم دریافتند که این کودک با خواست خدا خلق شده و نسبت به دیگران امتیازات والایی دارد، و از این رو باید از ملامت و سرزنش مریم دست بشویند

هنگامی که عیسی به سی سالگی رسید، فرشته ای رسالتش را به او ابلاغ کرد و سپس از خداوند انجیل را دریافت نمود، درحالی که تصديق کننده تورات بود. شریعت او کامل کننده تورات تلقی شده است؛ به گونه ای که همه آنچه در تورات تشریع گشته ، پذیرفته است، جز برخی از مواردی که حرام بوده و انجیل آنها را حلال کرده است. در عین حال او بشارت دهنده پیامبر بعد از خود، یعنی پیامبر گرامی اسلام نیز بوده است.

عیسی با کوشید یهودیان را از انحراف و گمراهی به راه راست هدایت کند؛ چرا که آنها آیین حضرت موسی را تحریف نموده بودند. رجال دينی يهود تصمیم گرفتند با عیسی که انحرافات و گمراهی های آنها را برملا کرده بود، به شدت برخورد و او را تکذیب کنند، اما عیسی بی اعتنا به آنها به رسالت خویش ادامه می داد. مردم برای تأييد ادعای نبوت از او معجزه می خواستند تا به او ایمان آورند. او نیز پرنده ای از گل می ساخت و در آن می دمید و بلافاصله پرنده به اذن خدا جان می گرفت. وی همچنین کور مادرزاد و مبتلایان به برص را شفا می داد و مردگان را به اذن خدا زنده می کرد و از آنچه می خوردند و یا در خانه های خود ذخیره میکردند، گزارش می داد. اما قوم بنی اسرائیل با اینکه معجزات او را می دیدند، جز عده اندکی به او ایمان نیاوردند. حضرت عیسی برای تبلیغ آیین خود به نقاط مختلف سفر می کرد و مردم را به آیین خود می خواند و در این تبلیغ خستگی ناپذیر بود. درنتیجه تعداد پیروان او رو به فزونی نهاد. از این رو، خشم و غضب عالمان یهود برانگیخته شد و تصمیم گرفتند او را آزار و اذیت کرده، یا به قتل برسانند. آنان حتی خشم حکومت را علیه او برانگیختند و چنان وانمود کردند که دعوت عیسی کاخ سلطنت و رژیم حکومتی قیصر را نابود خواهد کرد.

سرانجام اجتماع عالمان یهود در بیت المقدس تشکیل شد و در چگونگی برخورد با عیسی به مذاکره نشستند و در نهایت تصمیم گرفتند او را به دار آویزند. مسیحیان معتقدند (ص34 کتاب)﻿ که حضرت عیسی به صلیب کشیده شد، ولی خداوند در قرآن می فرماید: «در حالی که تصور می کردند عیسی را کشته اند، اما او را نکشتند و به دارش نیاویختند و به عوض فردی شبیه او را دار زدند و گمان کردند که عیسی است. ازآنجا که مشیت خدا بر نجات او از چنگال یهود تعلق گرفته بود، او را نجات داد و به سوی خود برد و خداوند مقتدر و کارش همه از روی حکمت است.

بدین ترتیب مأموریت و رسالت یکی از پیامبران اولوالعزم که دارای شریعت و کتاب بود، به پایان رسید.

ج) آشنایی با کتاب مقدس (عهد عتيق وجديد) و دیدگاه قرآن درباره آن (ص 35 کتاب)

کتاب مقدس و بخش های تشکیل دهنده آن

کتاب مقدس» عنوان مجموعه ای از نوشته های کوچک و بزرگ است که مسیحیان همه، و یهودیان نیز بخشی از آن را «کتاب آسمانی» خود می دانند. عنوان معروف این مجموعه در زبان انگلیسی و بیشتر زبان های اروپایی «بایبل » و یا کلمه های هم خانواده آن است که برگرفته از کلمه یونانی Biblia به معنای «کتاب ها» است.

در زبان های فارسی و عربی، عنوان «عهدين» نیز برای این کتاب به کار می رود که به اعتقاد مسیحیان، به دو عهد و پیمانی که خدا با انسان بسته، اشاره دارد: یکی «عهد قدیم» که در آن خدا از انسان پیمان گرفته است که بر شریعت الهی گردن نهد و آن را انجام دهد. این عهد ابتدا با حضرت ابراهیم با بسته شد و سپس در زمان حضرت موسی تجدید و تحکیم گردید. با ظهور حضرت عیسی دوران عهد و پیمان مزبور پایان یافت و خداوند عهدی دیگر(ص 35 کتاب) با انسان بست که این «عهد جدید) پیمان بر سر محبت خدا و عیسی مسیح علم است . بنابراین مسیحیان به دو دوره و عصر قائل اند: عهد قديم و عهد جديد. آنها متناظر با این تقسیم، کتاب های مربوط به دوره اول را عهد قدیم و کتاب های مربوط به دوره جدید را عهد جدید می خوانند و هر دو قسمت را مقدس و معتبر می شمارند. بنابراین این نام گذاری مربوط به مسیحیت است و میل توس، اسقف ساردس، در سال ۸۰ میلادی برای نخستین بار واژه عهد قديم، و ترتولیان در سال ۲۰۰ میلادی برای اولین بار واژه عهد جدید را برای این کتاب ها به کار بردند.

اما یهودیان معتقدند خدا تنها يك پیمان با انسان بسته که همان پیمان «شریعت » است. براین اساس، آنان تنها بخش عهد قدیم را قبول دارند. در اینجا به اختصار درباره عهد قدیم و جدید توضیح می دهیم.

1.عهد قدیم( ص 36 کتاب)

از عهد قدیم که تنها بخش مورد اعتقاد یهودیان است، نزديك به سه چهارم کتاب مقدس را دربرمی گیرد. این مجموعه که گفته می شود طی قرن ها و به دست نویسندگان گوناگون نگارش یافته، شامل مطالب متنوعی از قبیل تاریخ، شریعت، حکمت، مناجات، شعر و پیشگویی است. از این مجموعه، از سده های قبل از میلاد دو نسخه باقی مانده است: یکی به زبان عبری و دیگری به زبان یونانی. معروف است که این مجموعه در اصل به زبان عبری نگاشته شده و بعدها به زبان یونانی ترجمه گشته است. این ترجمه در قرن سوم پیش از میلاد صورت گرفته است و چون مترجمان آن هفتاد نفر از عالمان یهود بوده اند، این کتاب به نسخه «سبعينه» یا هفتادین معروف است.

این دو نسخه از دو جهت با هم تفاوت دارد: یکی اینکه نسخه سبعينه نسبت به نسخه عبری اضافاتی دارد که این اضافات یا به صورت کتاب های مستقلی است که در نسخه عبری وجود ندارد، یا به این صورت که برخی از کتاب های موجود در هر دو نسخه، در نسخه سبعينه(ص36کتاب) بخش هایی اضافه دارد. تفاوت دیگر این دو نسخه درترتیب کتاب ها و تقسیم بندی آنهاست. از آنجا که یهودیان نسخه عبری را قبول دارند، اضافات نسخه سبعينه را جزء کتاب مقدس خود نمی شمارند. اما مسیحیان در ابتدا نسخه يونانی را به عنوان بخشی از کتاب مقدس خود پذیرفتند. بنابراین آنان اضافات نسخه یونانی را که اپوکریفا (به معنای مخفی و پوشیده) خوانده می شوند، کتاب های قانونی درجه دوم میدانند. بعدها پروتستان های مسیحی نسخه عبری را پذیرفته ، کتاب های اپوکریفایی را از کتاب مقدس خود حذف کردند.؟

کتاب مقدس یهود به سه بخش تقسیم می شود:

١. شریعت موسی یا تورات که مشتمل بر پنج دفتر اول کتاب مقدس بوده و به اسفار خمسه معروف است (سفر پیدایش، دیفرخروج، بيفرلاویان، پیر اعداد و سفر تثنیه). یهودیان بنابر سنت ، این کتاب را منسوب به موسی می دانند؛ چرا که در پایان این کتاب ، وفات حضرت موسی و عزاداری بنی اسرائیل آمده است. این عقیده نه تنها به دلیل نقد ادبی، بلکه بدین روی که موسی نمی توانسته مرگ خود را از پیش ثبت کند، آشکارا باطل است.

۲. بخشی که به انبیا شهرت دارد و دربرگیرنده کتاب های یوشع، داوران، سموئیل، پادشاهان، اشعياء ارميا، حزقیال و ده نبی کوچک تر است. اعتقاد بر این است که این کتاب ها را انبیا و شخصیت های دیگر آورده و عزرا و كاتبان، پس از اسارت بابلی تنها آنها را جمع آوری و حفظ کرده اند.

٣. مکتوبات که شامل مزامیر، ایوب، غزل غزل ها، سلیمان ، روت، مراثی، جامعه سلیمان، استر، دانیال، عزرا، نحيا و تواریخ ایام است. این مجموعه رسمی نوشتار مقدس، تا روزگار مسیح و پس از آن، یعنی تا نیمه اول قرن دوم میلادی، شکل نهایی خود را بازنیافته بود.؟

۲. عهد جديد( ص37کتاب)

بخش دوم کتاب مقدس عهد جدید است که تنها مسیحیان آن را قبول دارند و یهودیان آن را معتبر نمی دانند. این بخش نیزمشتمل بر کتاب ها، رسالات متنوع و نیز مطالب گوناگونی است.

عهد جدید به زبان یونانی نوشته شده است درحالی که حضرت عیسی ع و حواریان او به زبان آرامی - لهجه ای از زبان عبری - سخن می گفتند.

به طور کلی عهد جدید به چهار بخش تقسیم می شود:

١. زندگینامه و سخنان حضرت عیسی ع : این بخش مشتمل بر چهار انجیل است که گفته می شود «می» از حواریان حضرت عیسی «مرس» شاگرد خاص پطرس حواری، لوقا» شاگرد پولس حواری که پس از حضرت عیسی ایمان آورد و «یوتا» یکی از حواریان که در زمان حضرت عیسی الان طفل خردسالی بود، آنها را نگاشته اند. درواقع این چهار کتاب سیره عملی و گفتاری حضرت عیسی است که افرادی آن را روایت می کنند.

سه انجیل نخست، سبکی یکسان دارند و مطالب مندرج در آنها هماهنگ است و با فرهنگ یهودی اختلاف چندانی ندارد. در این سه انجیل، از الوهیت حضرت عیسی سخنی نیست. انجیل چهارم از نظر مطالب با سه انجیل دیگر متفاوت است و با فرهنگ یهودی نیز سازگاری ندارد و الوهیت حضرت عیسی در آن مطرح شده است. سه انجیل اول ، اناجیل «همنوا» یا «هم دید» نامیده می شوند. اغلب محققان برآن اند که قدیمی ترین اناجیل بیش از سی سال بعد از حضرت عیسی نگاشته شده است.

جان. بی. ناس دراین باره می گوید:

انجيل مرقس قبل از دو انجیل متی و لوقا موجود بود و در حدود ۶۵ تا ۷۰ میلادی نوشته شده است. انجيل يوحنا نیز از همه متأخراست و در آخر قرن اول نگاشته شد و بیشتر به کیفیت موت و حیات عیسی مربوط می شود.؟

همچنین او می گوید:

بی گمان عیسی تعالیم خود را تحرير نکرد، بلکه به شاگردان خود اعتماد فرمود و به آنها امر کرد به اطراف جهان بروند و آنچه آموخته اند و در حافظه(ص38 کتاب) خود به یاد دارند، به دیگران تعلیم دهند. اما شاید برخی اقوال بر آن افزوده شده باشد که به سهو و غلط آنها را به عیسی ع نسبت داده اند.

۲. تبلیغات ومسافرت های تبلیغی مبلغان مسیحی: در این بخش تنهايك کتاب به نام اعمال رسولان وجود دارد که اقدامات حواریان و دیگر مسیحیان، به خصوص پولس را بیان میدارد.

٣. نامه ها: حواریان و رسولان مسیحی صدر اول، نامه هایی به شهرها و افراد گوناگون نگاشته اند که ۲۱ نامه از آنها در مجموعه عهد جدید وجود دارد.

۴- رؤيا ومكاشفه: در این بخش نیز تنها يك كتاب وجود دارد که به یوحنا منسوب است و در پایان عهد جدید آمده است.

اعتبار کتاب مقدس از دیدگاه متفكران يهودی و مسیحی(ص39 کتاب)

1.در قرون وسطی نقد دیدگاه سنتی درباره تاریخ نگارش و نویسندگان کتاب مقدس، آغاز شد؛ به گونه ای که برخی دانشمندان یهودی برای نخستین بار این دیدگاه را زیر سؤال بردند. یکی از معروف ترین کسانی که در گذشته دیدگاه سنتی را به ویژه درخصوص اسفار پنجگانه تورات نقد کرد، ابراهیم بن عزرا (۱۱۶۴ - ۱۰۸۹م) است. او در کتاب تفسیر خود بر يفر تثنیه، به این موضوع پرداخته است. او که نمی توانست با صراحت دراین باره سخن بگوید، مطالب خود را رمزآلود آورده است. .

وی از درون اسفار پنج گانه تورات به موارد خاصی اشاره کرده است که این موارد بیانگر آن است که نویسنده واقعی اسفار پنج گانه حضرت موسی نیست، بلکه این کتاب باید قرن ها پس از حضرت موسی به دست فرد دیگری نوشته شده باشد.

۲. همچنین در قرن نوزدهم و به دنبال عصر روشنگری درخصوص کتاب مقدس، جریانی در غرب ظهور کرد که امروزه به «نقد تاریخی کتاب مقدس» معروف است. تحقیقات نظری نشان میدهد حضرت موسی ع موارد و مطالب تورات را به صورت قطعی نهایی نکرده است.؟ (ص39کتاب)

۳. همچنین جریان نقادی کتاب مقدس نشان داد تردیدهایی جدی در باب اعتبار کتاب مقدس وجود دارد. نویسنده ای مسیحی دراین باره می نویسد:

نقادان به طورکلی عقیده دارند که برخلاف نظرسنجی، نویسنده پنج کتاب اول کتاب مقدس، موسی نبوده است، بلکه نویسندگان آن لااقل دما شخص بوده اند. یکی از نتایج این عقیده این است که در کتاب پیدایش دو نوع مختلف شرح آفرینش وجود دارد. نقادان معتقد بودند که کتاب ها قسمت هایی که در آنها درباره وقایع آینده پیشگویی هایی وجود دارد، بعد از انجام شدن آن وقایع نوشته شده اند ... آنچه مهم تر از همه این جزئیات می باشد، این موضوع است که درباره هر مطلبی که کتاب مقدس بیان می کند، شك و تردید به وجود آمد.

۴. نینیان اسمارت، دین پژوه مغرب زمین درباره نقادی کتاب مقدس می گوید: قرن نوزدهم درعین حال که این نهضت های متنوع احیا را به بار آورد، باعث شد مسیحیت با بزرگترین بحران نظری تاریخ خود روبه رو شود. هرچند کتاب مقدس همواره به عنوان حقیقت لفظی مطلق (بدین معنا که عین تعابیر کتاب مقدس، وحی باشد) لحاظ نشده است، قرنهای متمادی کلامی وحی شده در نظر گرفته شده بود. شاید مردم نسبت به مکانیسمی که به موجب آن نویسندگان متون مقدس وحی و الهام دریافت کرده اند، اختلاف نظر داشته باشند، ولی عموما اتفاق نظر داشتند که مجموعه کتاب مقدس وحی خدا را به تفصیل نشان میدهد.

اما بررسی نقادانه کتاب مقدس شماری از عقاید مورد احترام را زیر سؤال برد و صحت برخی رویدادهای مضبوط در متون مقدس را مورد تردید قرار داد و جنبه معجزه آمیز تاریخ کتاب مقدس را کم اهمیت جلوه داد. این مطالعات روند طولانی را که به موجب آن این نوشته ها تألیف و گردآوری شده بود، تا حدودی روشن کرد. همچنین امکان ساخت تصویری صحیح از عیسای تاریخی را زیر سؤال برد. محقق برجسته ای چون دیوید اشتراوس (۱۸۷۴ - ۱۸۰۱) توانست استدلال کند که عناصر ماورای طبیعی موجود در اناجیل به سبب اساطیری است که در دوره بین مرگ عیسی و قرن دوم بعد از میلاد( ص40کتاب) به وجود آمده است. محققان پیرو مکتب توبینگن - که ف. س. بور (۱۸۶۰ - ۱۷۹۲) تحت تأثیر افکار هگل (۱۸۳۰ - ۱۷۷۰) آن را بنیان نهاد - استدلال کردند که در سنت مسیحی حتی يك رشته پیوسته از حوادث و تحولات وجود ندارد که در گذر تاریخ به شخصیت خود عیسی بازگردد. بخش اعظم ترکیب دین متأخر به پولس نسبت داده می شود، نه به مسیح. همو در جایی دیگر می گوید:

نگرش های نقادانه به متون مقدس تنها در بخش پروتستان عالم مسيحيت به وجود نیامد، بلکه تأثير تحقيقات علمی جدید درمورد کتاب مقدس به مذهب کاتوليك روم نیز راه یافت. مشهورترین شخصیت، آلفرد لويزی (۱۹۴۰ - ۱۸۵۷ ) به این باور رسید که اگرچه مسیح شعایر را وضع نکرده است، ولی هنوز به عنوان بخشی از سنت كاتولیك ارزش محوری دارند.؟

۵. از عهد قدیم برمی آید که در زمان هایی تورات ناپدید شده و بعدها کسانی مدعی یافتن آن شده اند.

بنابراین شواهد بسیاری وجود دارد که کتاب مقدس را نمی توان وحی الهی و آموزه های حضرت موسی و عیسی (ع) دانست.

دیدگاه قرآن در باب کتاب مقدس قران(ص41)

کتاب آسمانی پیامبر گرامی اسلام الله به همان صورت اصلی که بر پیامبر وحی شده، در اختیار ما قرار گرفته است. دلایل زیادی بر عدم تحریف قرآن وجود دارد که در جای خود بدان خواهیم پرداخت. از دیدگاه قرآن، تورات و انجیل دو کتاب آسمانی بوده اند که خداوند برای هدایت قوم بنی اسرائیل و دیگران فرو فرستاده است. قرآن دراین باره می فرماید:

و تورات و انجیل را پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد.(ص41کتاب) ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. و به او انجیل را عطا کردیم که در آن، هدایت و نوری است.

اما قران کریم در آیاتی دیگر بیان می دارد که در تورات و انجیل تحریفاتی راه یافته است

برخی از آنان که یهودیاند، کلمات را از جاهای خود برمی گردانند، و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین اسلام، با درآمیختن عبری به عربی) می گویند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم، و بشنو [که کاش) ناشنوا گردی.» (از روی تمسخر میگویند:) راعنا [ما را تحمیق کن] تا با زبان خود حقایق را بگردانند و در آیین خدا، طعنه زنند. ولی اگر آنها به جای این همه الجاجت ) می گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده (تا حقایق را درك كنيم) برای آنان بهتر، و با واقعیت سازگارتر بود.» ولی خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد، در نتیجه جز(گروهی) اندك ايمان نمی آورند.

از دیدگاه قرآن، ظهور دین اسلام و نام مبارک حضرت محمد در تورات و انجیل بشارت داده شده است. قرآن به صراحت اعلام می دارد که اهل کتاب به این موضوع آگاهی داشته و پیامبر اسلام را مانند فرزندان خود می شناخته اند، اما با این همه ، حقیقت را کتمان کردند:

و هنگامی را که عیسی پسر مريم گفت: «ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او «احمد» است بشارتگرم.» پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد، گفتند: «این سحری آشکار است.»؟ همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده - که نام او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می یابند - پیروی می کنند.( ص42کتاب )

بنابراین اگر عالمان یهودی و مسیحی، کتاب آسمانی را تحریف نمی کردند، باز هم باید از آیین پیامبر اسلام له که تورات و انجیل به آن بشارت داده بودند، تبعیت میکردند، اما آنان حق را با باطل درآمیختند و حقیقت را پوشاندند.

دلیل دیگر تحریف کتاب مقدس آن است که در آن صفات بسیار ناپسندی به انبیای الهی نسبت داده شده است که از نظر قرآن، ساحت آنان مبرا از این صفات است. از آنجا که قرآن تحریف ناشده و همان وحی الهی است، عقاید ناسازگار با آن نمی تواند منتسب به خدا باشد، بنابراین ناگزیر باید گفت کتاب مقدس تحریف شده است. همچنین دلایل قطعی عقلی ایجاب می کند پیامبران و آموزگاران الهی از هر گناه و آلودگی و سهو و اشتباه پیراسته باشند؛ زیرا هدف از برانگیختن پیامبران، تربیت و راهنمایی انسان هاست و یکی از عوامل مؤثر در تربیت آن است که مربی، آلوده به گناه نباشد و به گفته خود عمل نماید. قرآن پیامبران الهی را معصوم و عاری از گناه و صفات ناپسند می داند، اما کتاب مقدس، صفاتی نظیر شراب خواری، مستی، دروغگویی، بیغیرتی، شهوت رانی، بی بند و باری و بی احترامی به پدر و مادر را به انبیای الهی نسبت می دهد. مقایسه بین تصویر کتاب مقدس از انبیای الهی و تصویر قرآن از آنان، به خوبی دلالت بر آن دارد که کتاب مقدس موجود نمی تواند تعالیم انبیا و وحی الهی باشد.

د) تأثير آموزه های مسیحیت برجامعه غربی در مقایسه با تأثیر آموزه های اسلام بر پیدایش تمدن اسلامی(ص43کتاب)

۱. تأثير حاکمیت مسیحیت برجامعه غرب(ص43کتاب)

در قرون وسطی حاکمیت مسیحیت بر جامعه غربی به گونه ای رقم خورد که مردم را از دین - که تبلور آن در مسیحیت تحریف شده بود - گریزان کرد. آموزه های غیرعقلانی مسیحیت و ناسازگار نشان دادن آنها با دستاوردهای دانش تجربی و خشونت و تفتیش عقاید و نیز فساد مالی و اخلاقی حاکمان کلیسا، از جمله عوامل زمینه ساز رویگردانی از دین مسیحیت بود.

هنگامی که ارباب کلیسا خود را خازنان بهشت معرفی و با اندیشه دنیاطلبی و مال سند بهشت موعود را در قبال دریافت پول پیش فروش کنند، حیثیت دین و تعالی زیر سؤال می رود و مفاهیم دینی ارزش واقعی خود را از دست می دهند.

افزون بر این، مردم نیز با الگوگیری از این گروه دراندیشه دنیاطلبی و ثروت اندونو و کم کم از دین و ارزش های دینی میگریزند. بدین ترتیب دین نقش هدایتگ . خود را از دست میدهد و فروغ هدایت انسان رو به خاموشی می گراید. تامس گسكوب. دانشگاه آکسفورد در سال ۱۴۵۰ میلادی آثار سوء فروش آمرزش نامه ها را چنین باز می گوید

امروزه گناهکاران می گویند: من پروایی ندارم که در برابر خداوند حق گناه و کار زشت میکنم؛ زیرا با اعتراف و طلب آمرزش نزد کشیش و خرید آموزش نامه پاپ کلا از تمامی معاصی و کفاره ها برائت حاصل می کند؟

این عمل زشت ارباب کلیسا، در رویگردانی مردم از دین تاثیر بسزایی داشت. در بحث سکولاریسم، عوامل گریز مردم از دین مسیحیت را بیشتر باز خواهیم گفت.

۲. تأثيراسلام در پیشرفت تمدن اسلامی(ص44کتاب)

مسلمانان در پرتو عمل به آموزه های اسلام در زمانی کوتاه توانستند در عرصه های مختلف تمدن انسانی به پیشرفت های درخور توجهی دست یابند. همچنین در سایه برادری اسلامی، اقوام مختلفی چون عرب، فارس، ترك، هندی، چینی، مغولی و آفریقایی به هم آمیختند و در کنار هم به ساختن تمدنی همت گماشتند که تمدن امروز بشری تا حد زیادی وام دار آن است. این جلوه های گوناگون این تمدن را به اختصار بیان میداریم.

یک. تشویق اسلام به فراگیری علم ((ص44کتاب)

توصیه و تشویق اسلام به فراگیری علم و دانش در همه عرصه ها عامل مهمی در اشنایی مسلمانان با فرهنگ و دانش تجربی و انسانی است. قرآن به کرات مردم را به فکر و تدبر احوال نظام هستی فرامی خواند و به برتری عالمان و درجات آنها اشاره میکند؛ به گونه ای که((ص44کتاب))

که پیامبر اسلام به طلب علم مورد نیاز جامعه را بر هر مسلمانی واجب شمرده است. از این روست که مسلمانان در زمانی کوتاه در همه عرصه های دانش تجربی و انسانی و و عقلی سرامدی برایس جهانیان شدند که به نمونه ای از ان اشاره میکنیم:

در قلمرو صنعت کاغذ: (ص45کتاب)

یکی از عوامل مهم پیشرفت علمی و فرهنگی جامعه اسلامی، آشنایی آنها با صنعت کاغذ بود. در زمانی که اروپای غربی نه کاغذ را می شناخت و نه کتابت را، در قرن دوم هجری در بغداد و مصر صنعت کاغذسازی وجود داشت و کاغذ با عالی ترین کیفیت تولید می شد. این صنعت کم کم در سال ۴۹۴ هجری به مراکش و سپس در سال ۵۴۵ هجری به اسپانیا راه یافت.

در قلمرو شیمی: (ص45کتاب) ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن میگوید:

شیمی تقریبا از مبدعات مسلمین است. جابر بن حیان (۱۴۹ - ۸۳ ق) یکی از شیمی دان های بزرگ جهان اسلام، پدر علم شیمی لقب گرفته است که مورخان بیش از یکصد تألیف را به او نسبت داده اند. جابر غیر از دستور تهیه برخی مواد و ترکیبات شیمیایی، در باب روش های مربوط به مطالعات شیمی نیز نظریات درخوری دارد.؟ در قلمرو صنعت: مسلمانان در قلمرو صنعت کارهایی انجام دادند که بعدها به دست غربیها کامل تر شد. انواع ساعت های آبی نزد مسلمان رواج داشت. آسیای بادی نیز قرن ها پیش از آنکه در اروپا به وجود آید، در ممالك شرق اسلامی معمول بود. همچنین آنان در صنعت چرم سازی و مکانیک پیش رو بودند."

در قلمرو رياضيات: (ص45کتاب)

مسلمانان در عرصه ریاضیات نیز پیشرفت های چشمگیری داشتند . یکی از معروف ترین ریاضیدانان مسلمان، خوارزمی (۲۳۶ - ۱۶۴ ق) است که در کتاب حساب الجبر والمقابله، راه حل های هندسی را برای حل معادلات درجه دوم نشان داد که اولین کتاب در باب جبر و مقابله است. او را از مؤسسان علم جبر دانسته اند و علم جبر نیز برگرفته از همین کتاب است.

کتاب او که به لاتین نیز ترجمه شده، در قرون وسطا نزد اروپاییان اهمیت داشت و تا سال ۱۶۰۳ میلادی مبنای مطالعات ریاضی اروپاییان بود.

در قلمرو پزشکی:

(ص46کتاب)در مدرسه طب دانشگاه پاریس دو تصویر رنگی از دو طبیب مسلمان آویخته شده است یکی محمد رازی (۳۱۳ - ۲۵۱ ق) و دیگری ابن سینا (۴۲۸ - ۳۷۰ ق) است که در پیشرفت علم پزشکی تأثیر بسیاری داشته اند. رازی در باب تشخیص آبله و سرخک رساله ای نگاشته که از سال ۱۴۹۸ تا ۱۸۶۶ میلادی چهل بار به زبان انگلیسی چاپ شده است. از جمله کتاب های معروف وی الحاوی است که بزرگترین و جامع ترین و درواقع دائرة المعارف بزرگ طبی است که از همه فروع طب سخن گفته است. این کتاب به زبان لاتین ترجمه شده و به احتمال زیاد تا چند قرن معتبرترین کتاب طبی و مهم ترین کتاب مرجع این علم بوده است.

کتاب معروف ابن سینا در طب (قانون) یکی دیگر از کتاب های مرجع علم پزشکی است که به تفصیل به وظایف اعضا، علم بهداشت، درمان و داروشناسی پرداخته است. کتاب قانون در قرن دوازدهم میلادی به لاتین ترجمه شد و به جای کتاب های رازی و جالینوس در مدرسه های طب اروپا تدریس می شد و تا نیمه های قرن هفدهم جایگاه خود را حفظ کرد."

دانشمندان اسلامی همچنین در قلمرو نجوم، جغرافیا، تاریخ نویسی، عقاید و مذاهب، علوم تربیتی و جز اینها پیشگام بودند. درواقع پیشرفت های علمی امروز جهان تا حد بسیاری مرهون کوششهای علمی دانشمندان مسلمان است. اما انحطاط تمدن اسلامی زمانی آغاز گردید که مسلمانان از عمل به آموزه های دینی فاصله گرفتند.

دو. بسط عدالت(ص46کتاب)

یکی دیگر از مظاهر تمدن اسلامی، اهتمام پیامبر اسلام نه به تحقق و بسط عدالت در همه جنبه های زندگی است؛ تا بدانجا که ایشان رسالت خود را اجرای عدالت میداند اصولا یکی از عناصر محوری تمدن، عدالت است؛ آن سان که بدون عدالت، تمدن محتوای واقعی نخواهد داشت. یکی از ثمرات عدالت، شکوفایی استعدادها و به كمال رساندن آنهاست؛ زیرا اگر افراد با استعداد بدانند که با شکوفاسازی نبوغ خود، بدون هیچ ظلم و بی عدالتی به حق خود می رسند، در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی ورزند، اما اگر در جامعه ای بی عدالتی و رابطه به جای ضابطه، حاکم باشد و ملاك برتری، لیاقت و کاردانی و فرهیختگی نباشد، بی شك افراد در جهت رشد و توسعه استعدادهای خود گام برنمی دارند و درنتیجه تمدنی شکل نمی گیرد.

برپایی و اجرای عدالت - در همه ابعادش - آن چنان اهمیت دارد که خداوند آن را هدف نهایی ارسال پیامبران و کتاب های آسمانی می داند. می توان تأکید اسلام بر ایجاد عدالت را، عامل مهمی در شکل گیری تمدن اسلامی دانست. این ابعاد عدالت را به اجمال بررسی می نماییم.

عدالت در داوری: (ص47کتاب)در این عدالت ، تفاوتی بین حاکم و محکوم ، فقیر و غنی و ... نیست. وظیفه حاکم اسلامی آن است که در تمامی ارکان حکومت و دستورهای خود، بر پایه عدالت عمل نماید.

عدالت در برابر قانون: (ص47کتاب)همه مردم در برابر قانون و اجرای آن برابرند و از این نظر هیچ تفاوتی میان طبقات اجتماعی نیست؛ چه آنکه از نظر اسلام همه انسانها از يك زن و مرد آفریده شده اند و در آفرینش و خلقت تفاوتی با یکدیگر ندارند. از این روست که قاضی نباید در گفتار و رفتار خود بین حاکم اسلامی و يك فرد عادی هیچ گونه تفاوتی قائل شود.

عدالت در حوزه اقتصاد: (ص47کتاب) اسلام در حوزه اقتصاد نیز اهتمام زیادی به اجرای عدالت دارد و می توان تمام دستورهای الهی در این حوزه را برای اجرای عدالت دانست. هرکس به اندازه کوشش خود حق دارد از منافع مادی زندگی بهره مند گردد و اگر فردی خواست ظالمانه رنج و کوشش دیگران را برباید، محکوم و مورد مجازات قرار میگیرد. از همین روست که در اسلام، ربا، احتکار، کم فروشی و جز اینها مورد مذمت قرار گرفته است.

عدالت در امور معنوی و مادی: (ص47کتاب) اسلام بر آن است که عدالت نه تنها در همه امور زندگی مادی، که در جنبه های معنوی نیز باید حاکم باشد. از این رو، پیامبر اسلام الله - که الگوی همه مسلمانان است - نه رهبانیت را برگزیده است و نه اهتمام صرف به دنیا را. قرآن امت اسلامی را امت وسط و میانه معرفی می کند. مسلمانان باید حق همه ابعاد زندگی را بابا عدالت ادا کنند. اگر هم به امور دنیوی می پردازند، باید بدانند که دنیا راهی به سوی آخری است و نباید آن را غایت زندگی تلقی نمود. همچنین هنگامی که به آخرت توجه میکنند نباید به گونه ای باشد که از دنیا رویگردان شوند. قرآن دراین باره می فرماید:

وابتغ فيما آتاك الله الدار الأخرة ولاتنس نصیبک من الدنيا. و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن. همچنین امیرمؤمنان علی سلمان در روایتی می فرماید که با دنیا آخرت کسب می شود. .

سه. مدارا و همزیستی مسالمت آمیز (ص48کتاب)

یکی دیگر از عوامل پیشرفت تمدن اسلامی، تأکید اسلام بر همزیستی مسالمت آمیز با پیروان دیگر مذاهب است. اسلام حقوق اقلیت های دینی را محترم می شمارد و به مسلمانان توصیه می نماید که با آنها خوش رفتاری نموده و در روابط اجتماعی عادلانه عمل نمایند. قرآن می فرماید:

ولا تجادلوا أهل الكتاب إلا بالتي هي أحسن .با اهل کتاب جز به شیوه ای که بهتر است، مجادله مكنيد. پیامبری در روایتی می فرماید: هرکس به يك ذمی [= اهل کتاب آزاری برساند، من دشمن او می شوم و در روز قیامت از او انتقام خواهم گرفت قانون اسلامی حکم می کند که حکومت اسلامی باید حافظ مال و جان و ناموس و شرف اقلیت های مذهبی باشد و کلیساها و عبادتگاه های آنان را حفظ کند؛ آن سان که بتوانند(ص48کتاب)

آزادانه مراسم و شعایر و اعمال مذهبی خود را به جای آوردند. حکومت اسلامی نباید هیچ اقلیتی را از ترویج مذهب خود برای پیروان خویش بازدارد. آنان از لحاظ قضایی نیز کاملا آزادند و در منازعات و اختلافات خویش می توانند به دادگاه های خود مراجعه کنند و اگر دادگاهی نداشتند و یا با افراد مسلمان اختلافی یافتند، می توانند به دادگاه اسلامی مراجعه نمایند. قاضی نیز موظف است بر پایه عدالت حکم کند و حتی يك فرد از اقلیت مذهبی می تواند از حاکم اسلامی شکایت کند؛ چنان که در مورد امیرمؤمنان علی اتفاق افتاد. این برخورد مناسب و شایسته مسلمانان با اهل کتاب، عامل مهمی در شکل گیری تمدن اسلامی گردید و از همین روی بود که اهل کتاب با کمال میل حاضر بودند از مسلمانان استقبال کنند و دروازه شهرهای خود را به سوی مسلمانان بگشایند. برای نمونه، هنگامی که سپاهیان اسلام به فرماندهی ابوعبیده جراح به سرزمین اردن رسیدند، مسیحیان اردن نامه ای بدین مضمون به مسلمانان نوشتند:

ای مسلمانان! شما پیش ما از رومیان محبوب ترید، گرچه آنها هم کیش ما هستند، ولی شما نسبت به ما باوفاتر، مهربان تر، عادل تر و نیکوکارترید. رومیان علاوه بر اینکه بر ما مسلط شدند، منازل و هستی ما را هم غارت کردند.

حتی پاره ای از متفکران اروپایی تصریح کرده اند که اگر امروز نامی از یهود باقی است، مرهون رأفت و مهربانی مسلمانان با آنهاست، وگرنه مسیحیان، آنها را قتل عام میکردند.؟

بنابراین یکی از ویژگی های مهم تمدن، همزیستی مسالمت آمیز با پیروان مذاهب دیگر است که اسلام منادی آن می باشد و در این راه تلاش بسیاری نموده است.

همچنین تأکید اسلام بر اموری نظیر بهداشت عمومی و نظافت و تطهیر جسم و روح، وفای به عهد، صلح و آرامش و امنیت، عمران و آبادانی، تجارت و بازرگانی، کار و تلاش و رعایت حسن خلق و برخورد نیکو با دیگران، در شکل گیری تمدن اسلامی تأثیرگذار بوده است. هنگامی که مسلمانان از این تعالیم فاصله گرفتند، تمدن اسلامی رو به افول نهاد،(ص49کتاب) اما این که مسلمانان دوباره به خویشتن خویش بازگشته خویش بازگشته اند، امید آن می رود که سازنده تمدنی گردند که در آن به همه ابعاد وجودی انسان توجه می شود و همچنین با عمل به تعالیم دینی خود، مبلغ عملی آیین جهانی اسلام گردند.

در پایان می توان تعالیم مسیحیت و برخورد اصحاب کلیسا با دانشمندان و بیان آموزه های آن را با تعالیم اسلامی و تشویق اسلام به کسب دانش و بسط عدالت و اخلاق و مدارا با مذاهب دیگر مقایسه کرد و بین آنها به قضاوت نشست.( ص50)

فصل دوم: اهداف، ابعاد و قلمرو دین

الف) ضرورت وحی و پیامبری(ص55 کتاب)

مقدمه یکی از اصول اساسی دین اسلام نبوت است. نبوت باور به این حقیقت است که خداوند حکیم انسان های والا و شایسته ای را برای هدایت و سعادت انسانها برانگیخته است تا برنامه های حیات بخش و دستورهای سعادت آفرین او را که از طریق وحی الهی دریافت کرده اند، به آدمیان ابلاغ نمایند. این برنامه ها و دستورها «دین» نامیده می شود و حاملان آن نیز پیامبران الهی» هستند. معمولا پیامبران برای اثبات حقانیت پیام خود به معجزه متوسل می شوند و معجزه پیامبر اسلام به خود پیام او، یعنی قرآن است. فیض الهی در قالب دین، از نخستین روزی که انسان شایستگی بهره گیری از آن را یافته ، از جانب خدا نازل گردیده و تا عصر پیامبر اسلام ، آخرین پیام آور الهی ادامه داشته است. آیین و برنامه هر پیامبری نسبت به زمان و امت خود، کامل ترین آیین و برنامه بوده است و با استمرار این فیض الهی است که انسان به کمال و سعادت واقعی خود می رسد. بی گمان هر فردی، شایسته مقام پیامبری نیست و تنها کسانی لایق این مقام اند که در طول زندگی آلوده به گناه نشده و معصوم از گناهاند. پیامبران همچنین در ابلاغ پیام الهی از هر نوع خطا و اشتباهی ایمن هستند و حتی از هر نوع بیماری و نقص عضوی که موجب تنفر و دوری مردم از گرایش به آنها می شود، مبرایند.

عناصر محوری نبوت از دو چیز تشکیل یافته: یکی وحی الهی و دیگری پیام آور این وحی الهی که پیامبران هستند. مباحث نبوت در قالب دو بخش نبوت عامه و خاصه مطرح می شود؛ بدین بیان که اگر این مباحث به طور کلی باشد، «نبوت عامه» و اگر مربوط به پیامبری خاص مانند پیامبر اسلام الله باشد، «نبوت خاصه » نامیده می شود.

2.ضرورت نبوت (ص56کتاب)

اکنون پرسیدنی است ایا با وجود قوه عقل و حس و علوم بشری، به پیامبران الهی نیان هست ؟ آیا عقل و دانش بشری نمی تواند راه سعادت خود را بیابد؟ متکلمان اسلامی بر باد منابع دینی برآن اند که انسان ها همواره به تعالیم پیامبران الهی نیازمند هستند و بر این نظر دلایلی نیز برشمرده اند. آنها سعادت انسان را در گرو تعالیم پیامبران می دانند. برای روشن شدن بحث، ابتدا مقدماتی را باز میگوییم و سپس به نتیجه گیری می پردازیم.

۱. آفریدگار همه هستی (از جمله انسان) حکیم است و حکیم، کار لغو و بیهوده انجام نمیدهد.

۲. هدف از آفرینش هر موجودی آن است که به کمال مطلوب خود برسد، از این رو حکمت خداوند اقتضا می کند که زمینه نیل به کمال را نیز فراهم نماید.

٣. زندگی انسان، محدود به زندگی دنیایی نیست، بلکه آدمیان پس از زندگی دنیوی وارد زندگی دیگری می شوند که جاودانه است و نوع زندگی در آنجا نتیجه و بازتاب زندگی در این جهان می باشد. بنابراین از آنجا که هر عمل و تفکر انسانی در زندگی جاودانی اثرگذار است، باید در مورد آنها و تأثیرشان شناخت کافی یافت که از مهم ترین آنها شناخت در مورد خدا و زندگی اخروی است.

۴. این آگاهی شایسته، از عهده منابع شناخت در آدمی، یعنی عقل و حس و علوم بشری برنمی آید. دیدگاه ها و نظریات مختلف و متعارض در باب خدا و معاد و مسائل اخلاقی، اجتماعی، حقوقی و ...، شاهدی بر نارسایی و ناکارآمدی عقل و دانش بشری است. در قرون اخیر با اینکه دانش و علوم بشری تا اندازه ای پیشرفت کرده است، هر روز فرضیه ای جایگزین فرضیه علمی دیگری می گردد و نظریات جدیدی در عرصه علم شکل می گیرد. همچنین با وجود این پیشرفت، هنوز مجهولات زیادی برای آدمی باقی است که به حقیقت آنها پی نبرده است.

در حوزه خداشناسی با اینکه اعتقاد به خدا امری فطری است، در مورد مصدا اختلاف های بسیاری وجود دارد. برخی مانند کمونیست ها ماده را به جای آفریدگار حکیم و علیم جهان دانسته اند و پاره ای دیگر نیز به جای پرستش خدا، بت می پرستند و ازاین نه دیگرانی چون مسیحیان، به تثلیث اعتقاد دارند. در حوزه اخلاق نیز برخی از عالمان اخلاق ملاك خوبی را لذت، پاره ای دیگر سودمندی مادی، برخی دیگر قدرت و گروهی هم عرف جامعه میدانند و معتقدان به خدا، اوامر خدا و عقل را ملاك خوبی بر می شمارند. بی گمان اختلاف عقیده در همه حوزه های دانش وجود دارد.

البته هدف از طرح این مطالب آن نیست که به طورکلی منکر شناخت صحیح عقلی گردیم. عقل چه بسا به شناخت های صحیحی نائل می گردد، اما نمی تواند اطلاعات کافی در اختیار آدمی قرار دهد. عقل بدي ظلم و خوبي عدالت را درك میکند، ولی هنگامی که می خواهد مصادیق آن را تعیین کند، به جهت رابطه و تأثیر متقابل انسان با موجودات دیگر، دچار مشقت و سختی می شود. برای مثال، عقل آدمی درك میکند که عدالت نیکوست ، اما تعیین مصداق عدل مثلا درباره ارث زن و مرد بسیار مشکل است. آیا عدالت در تساوی است، با در اختلاف و در این صورت، میزان آن چگونه است؟

بنابراین حس و عقل و دانش انسانی به تنهایی نمی تواند راه سعادت همه جانبه را بازشناسد، از این رو نیازمند شناخت معصومانه دیگری هستیم که راه صحیح را به ما بنمایاند.

خدای حکیم، انسان را آفرید تا با اختیار خود به کمال و سعادت برسد. زندگی انسان نیز محدود به زندگی این جهانی نیست، بلکه زندگی اخروی انسان - که جاودانه است - نتیجه و بازتاب زندگی این جهانی است. پیمودن راه سعادت نیز مستلزم شناخت و آگاهی دقیق نسبت به عوامل اثرگذار در سعادت آدمی است که بی شک این شناخت از عهده حس و عقل و دانش انسانی برنمی آید. درنتیجه خداوند باید راه شناخت دیگری را که همان تعالیم انبیای الهی است، قرار دهد تا انسان در پرتو شناخت عقل و تعالیم وحیانی به کمال و سعادت واقعی خود نائل گردد، چرا که برخلاف حکمت الهی است که انسان برای تکامل و سعادت خلق شود، اما راه و ابزار سعادت در اختیار او قرار نگیرد.

در قرآن و روایات نیز بر این مسئله تصریح شده که انسان ها برای یافتن راه و شناخت صحیح به تعالیم انبیای الهی نیازمندند؛ چنان که در آیه ای می خوانیم:

«  كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ »

مردم، امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نویدآور و بيم دهنده برانگیخت، و با آنان، کتاب خود را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند.

واضح است که این اختلاف نظر حاکی از نارسایی فکر و علوم بشری است. از این رو، پیامبران با تعالیم الهی، حقیقت هر موضوع اختلافی را روشن می سازند.

قرآن در آیاتی هدف از ارسال رسولان الهی را آموزش تعالیمی میداند که هرگز انسان توان شناخت آنها را نداشته است. همچنین امام رضا فلسفه بعثت پیامبران را ضمن روایتی چنین بیان می نماید:

از آنجا که قوای فکری بشر قادر به درك سود و زیان نیست و خداوند نیز برتر از آن است که خود بر انسان تجلی نماید و با آنان سخن بگوید، ناگزیر رسول خدا بین او و مردم واسطه می شود تا امر و نهی و آداب او را به آنان انتقال دهد و آنان را به سود و زیان خود آگاه سازد؛ زیرا در خلقت آنان چیزی وجود نداشت تا به وسیله آن بتوانند نیازهای خود را بشناسند.

از این روایت به نیکی برمی آید که چون ازيك سو فکر و اندیشه بشری برای تشخیص سود و زیان انسان کافی نیست و از سوی دیگر هر فردی شایستگی دریافت وحی الهی را ندارد، خداوند پیامبران را برانگیخت، تا تعالیم مورد نیاز برای سعادت و کمال آدمی را از طریق آنان به انسان ها ابلاغ کند.

همچنین لازمه این استدلال آن است که انسان از همان آغاز خلقت به پیامبر نیاز دارد تا راه صحیح زندگی را به وسیله وحی باز شناسد.

اهداف بعثت انبيا (ص58 کتاب)

انبیای الهی افزون بر نمایاندن راه صحیح برای تکامل و سعادت انسان ها، اهداف مهم فردی و اجتماعی دیگری نیز داشته اند که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

يادآوري فطريات (ص59 کتاب)

بسیاری از چیزهایی که عقل آنها را درك می کند و یا به صورت فطری در نهاد انسان هست تا هدایتگر انسان به سوی کمال و سعادت باشد، بر اثر اهتمام به مادیات و غلبه گرایش حیوانی بر انسانی و یا براثر تبلیغات سوء، مورد غفلت و فراموشی واقع می شوند. اما با یادآوری آن مطالب از سوی انبیای الهی و بیدار کردن فطرت خفته انسان ها، دیگربار آنها مورد توجه قرار میگیرند و در جهت هدایت انسان مؤثر واقع می شوند. از این روست که خداوند، قرآن و پیامبر را تذکر و ذکر و تذکر دهنده می خواند: « فذکر فإنما أنت مذکر» پس تذکر ده که تو تنها تذكگردهنده ای. وإنه لتذكرة للمتقين. در حقیقت (قرآن) تذکاری برای پرهیزگاران است. امام على ما دراین باره می فرماید:

پس خداوند رسولانش را در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را پی در پی به سوی آنان روانه ساخت تا وفای به پیمان فطرت را از آنها بخواهند و نعمت های فراموش شده او را یادآور شوند و با ابلاغ اوحی الهی] حجت را بر آنان تمام کنند و گنجینه های عقول را بر، ایشان آشکار سازند. بنابراین، رمز ماندگاری و جاودانگی تعالیم اسلام، در هماهنگی آنها با فطرت انسان است. تمام آیین هایی که دستورات و تعالیم آنها مخالف فطرت انسانی باشد، در مدت زمانی کوتاه به حیات خود خاتمه خواهند داد.

۲. آزاد کردن انسان از قید و بندهای نادرست(ص59کتاب)

یکی از اهداف انبیا آزادسازی انسان ها از سنت ها و فرهنگ ها و ارزش های ناروا و دروغین

است. پیامبران الهی آمده اند تا با این سنت های غلط - که مانع رشد و تعالی انسانان بستیزند و انسان را از چنگال اسارت طاغوت درون و بیرون برهانند و به تعبیری او را از ظلمات به نورانیت هدایت کنند.

برخی از مکتب های مدعی آزادی هرچند تا اندازه ای توانسته اند انسان را از چنگال استبداد برون رها سازند، او را برده تمایلات نفسانی ساخته اند که این بسیار ذلیلانه تر از بردگی تن است.

نباید پنداشت «دین متأثر از فرهنگ زمانه خود است»؛ زیرا رسالت پیامبران الهی، از جمله پیامبر گرامی اسلام اول آن بود که با فرهنگ نادرست زمانه خود به مبارزه برخیزند:

ويضع عنهم إصرهم والأغلال التي كانت عليهم. و از دوش آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است، برمی دارد.

٣. دعوت به توحيد(ص60کتاب)

مهم ترین هدف انبیای الهی دعوت انسان به توحید و پرهیز از شرك است. آدمی با پذیرش توحید در تمامی ابعاد و مراتب نظری و عملی آن است که می تواند به رستگاری دست یابد. از همین روست که پیامبران الهی پیوسته با شرك و مشرکان درگیر بوده و در این راه رنج های بسیار دیده اند. قرآن کریم از این هدف پیامبران اینگونه سخن می گوید:

ولقد بعثنا في كل أمة رسولا أني اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده ای برانگیختیم تا بگوید: خدا را بپرستید و از طاغوت [فریبگر بپرهیزید. با این کاروان ایران را

البته اعتقاد به توحید و صفات الهی، به زندگی انسان معنا می بخشد و او را از سردرگمی و پوچی نجات می دهد. انسان می داند که از جانب خدا آمده و به سوی او باز میگردد و این جهان با قوانین دقيق الهی، به بهترین شیوه ممکن آفریده شده است. انسان با تأمل و تفکر در آفرینش می تواند به سهولت به ربوبیت الهی پی ببرد و بداند که این جهان محل آزمایش اوست. از این رو در برابر مشکلات صبوری بورزد.

انسان با یاد خدا می تواند با نشاط و آرامش خاصی زندگی کند و هیچ اضطراب و ترسی را به خود راه ندهد و نیز احساس تنهایی نکند. چنین انسانی، مرگ را پایان راه خود نمی داند؛ بلکه دریچه ای می بیند به سوی زندگی ابدی. انسان می داند که خداوند از همه اعمال ظاهری و باطنی او آگاه است و همین اعمال سعادت و شقاوت او را رقم می زنند. او با چنین نگرشی، همواره به رحمت خداوند امیدوار است و به همین جهت از زندگی خود، رضایت دارد.

٣. برپایی قسط و عدالت در جامعه بشری(ص61کتاب)

قسط و عدل، تنها در حوزه اقتصادی مطرح نیست؛ بلکه برپایی عدالت در همه ارکان زندگی، اعم از سیاسی، اجتماعی، قضایی، خانوادگی، فردی، تربیتی و ... يك ارزش است و قوانین چنین دینی، خود نیز باید عادلانه باشند. از این رو خداوند حکیم، قوانین اسلامی را به عادلانه ترین شیوه ممكن وضع کرده است. قرآن دراین باره می فرماید:

1. أمرت لإعدل بينکم : مأمور شدم که میان شما عدالت را برپا سازم. ٢. لقد أرسلنا رسلنا بالبينات و أنزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط. به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند.

پیامبر خدا حضرت صالح نه تنها خود با اسراف و تبذیر و مسرفان مبارزه میکرد، بلکه افراد جامعه را نیز، برای تحقق هر چه بیشتر عدالت، به مبارزه با آنان فرا می خواند:

«  فَاتَّقُواْ اللَّهَ وَأَطِیعُونِ وَلَا تُطِیعُواْ أَمْرَ الْمُسْرِفِینَ‏ أَلَّذِینَ یُفْسِدُونَ فِى الْأَرْضِ وَلَا یُصْلِحُونَ » از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید، و فرمان افراط گران را پیروی مکنید؛ آنان که در زمین فساد میکنند و اصلاح نمی کنند.

5. آشنا کردن مردم با حکمت تعالیم الهی و تزكيه وتطهير آنان(ص62کتاب)

انبیای الهی می باید مردم را با تعالیم و آیات الهی آشنا سازند و آنان را از رذایل اخلاقی بپیرایند تا شایسته فراگیری کتاب و حکمت شوند.

هُوَ الَّذي بَعَثَ فِي الأُمِّيّينَ رَسولًا مِنهُم يَتلو عَلَيهِم آياتِهِ وَيُزَكّيهِم وَيُعَلِّمُهُمُ الكِتابَ وَالحِكمَةَ وَإِن كانوا مِن قَبلُ لَفي ضَلالٍ مُبينٍ : اوست آن کس که در میان بیسوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و آنان قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند. همان گونه که پیش از این مطرح شد، عقل انسان به تنهایی نمی تواند سعادت دنیا و آخرت را تأمین نماید. از این رو خداوند حکیم، معارف لازم برای نیل به آن سعادت و شیوه رسیدن به آن هدف را در قالب برنامه هایی هماهنگ با فطرت در اختیار انسان قرار میدهد.

۶. بشارت وانذار (ص62کتاب)

انبیای الهی وظیفه دارند با بشارت و انذار حجت را بر مردم تمام کنند و راه را بر هرگونه بهانه و عذر ببندند؛ چرا که اگر پیامبران الهی مبعوث نمی شدند، ممکن بود برخی بگویند اگر خدا پیامبرانی می فرستاد و ما را تبشیر و نذیر می کرد، ما هرگز گمراه نمیشدیم:

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً : پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند تا برای مردم، پس از فرستادن) پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و حجتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است.

۷. علاج امراض روحی (ص 63کتاب)

یکی دیگر از اهداف پیامبران مداوا کردن بیماری های روحی انسان است. به همین سبب است که از قرآن نیز به داروی شفابخش یاد شده است. امیرمؤمنان علی درباره مداوا کردن امراض روحی توسط پیامبر ریه، می فرماید:

پیامبر، طبیبی است [روحانی که به وسیله طب و معالجه خویش [برای بهبود مردم همواره گردش می کند و مرهم های شفابخش [علوم و معارفش] را آماده کرده و ابزارها را سرخ کرده و تافته است. هرجا که لازم باشد، مرهمها و ابزارهای داغ کرده را بر روی آن می نهد.

بنابراین همان گونه که انسان ها در حوزه بیماری جسمی به طبیب نیاز دارند تا آنها را مداوا کند، در حوزه مسایل روحی و روانی و بیماری های معنوی نیز به طبیبان معنوی نیاز دارند. سرآمد این طبیبان ، انبیای الهی می باشند که با رفتار و گفتار شفابخش خود، در پی مداوای رنج ها و مشکلات روحی و معنوی بشر هستند.

- اهداف، ابعاد و قلمرو دین

۸. به کمال رساندن فضایل اخلاقی(ص63کتاب)

| پیامبران می باید مردم را به فضایل و کرامت اخلاقی بخوانند و آنها را در این جنبه ارتقا بخشند. می توان انجام مناسك دین را نیز در این راستا توجیه نمود. پیامبر اسلام ای می فرماید:

إنما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق. من برای تکمیل کرامت های اخلاقی مبعوث شدم. برخی دستورهای اخلاقی پیامبر اسلام عبارت است از: احسان به پدر و مادر، نکشتن بیگناهان، نکشتن فرزندان به دلیل بیم از تنگدستی، دوری جستن از کارهای زشت، در اموال یتیمان، پرهیز از کم کاری و کم فروشی (وجدان کاری داشتن)، برپایی حق، عدالت تقوا و پاکی، پرهیز از ظلم ، وفای به عهد ، شرك نورزیدن به خدا، راستگویی و پرهیز از تهمت. شاید بتوان هدف بعثت انبیا را در این جمله خلاصه نمود: انجام هرآنچه خوبی است و پرهیز از هر آنچه بدی است. البته اعتقاد به خدا و جهان آخرت، پشتوانه بسیار نیرومندی برای عمل به دستورات اخلاقی است. انسانی که خدا را ناظر بر کردار خود می بیند به تجسم یافتن اعمال خود در دنیای دیگر آگاه است ، با رغبت بیشتری به وظایف اخلاقی، فردی و اجتماعی خود عمل می نماید .

معنای وحی( ص64کتاب)

در لغت، هر نوع ادراك و تفهیم سی و پنهانی را وحی گویند. اگر «به آهسته سخن گفتن» نیز وحی می گویند، ازاین روست که گوینده می خواهد به طور پنهانی و سری مخاطب را از مقصود خود آگاه سازد تا دیگری متوجه نگردد. اما وحی در اصطلاح، آگاهی ویژه ای است که خداوند آن را در اختیار پیامبران نهاده تا از آن طریق پیام ها و تعالیم خود را به انسان برساند. ماهیت و حقیقت این نوع وحی بر ما مجهول و یکی از مصادیق عالم غیب است که باید بدان ایمان آورد. .

واژه وحی در قرآن افزون بر وحی به پیامبران در موارد دیگری نیز به کار رفته است؛ نظیر وحی به آسمان ها، وحی به زنبورعسل، وحی به مادر موسیه (الهام و القائات قلبی) و وحی شیطان ها به دوستان خود (القائات و وسوسه های شیطانی). درواقع همه این معانی، به ریشه واحدی که بیان گردید، باز می گردند. هرگاه وحی به صورت مطلق و بدون قرینه بیان شود، مقصود وحی به پیامبران الهی است.

انواع وحی ( ص65کتاب)

وحی به پیامبران به صورت های گوناگونی است: گاه روح قوی پیامبر که مورد توجه خداوند نیز می باشد، حقایقی را در عالم رؤيا بیان فجر صادق می بیند و دستورهای الهی از این راه، به او می رسد؛ چنان که حضرت ابراهيم ال برای ذبح اسماعیل دستورهای خداوند را این گونه دریافت نمود. بی گمان خواب پیامبران و اولیای الهی که همواره مورد مراقبت خدا و فرشتگان آسمانی اند، با خواب افراد معمولی که عصمتی ندارند، تفاوت دارد.

۲. گاهی دستورهای الهی به روح و قلب پیامبران الهي القا می گردد و روح والای آنان مرکز نزول وحی اسمانی می شود.

٣. زمانی ممکن است خدا که در حجاب غیبت است، از طریق ایجاد صوت» با پیامبر خود سخن بگوید؛ همان گونه که به حضرت موسی در کوه طور وحی شد.

۴. گاه نیز وحی الهی توسط فرشته وحی - که در برابر دیدگان پیامبر به صورت خاصی ظاهر می شود - نازل میگردد. قرآن مجید در آیه ای به تمامی صورت های وحی اشاره می کند:

و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا اومن ورآی حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم : هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی، یا فرستادهای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. آری،

اوست بلندمرتبه سنجیده کار. در این آیه، «وحیا» به نوع اول و دوم، «من وراء حجاب» به نوع سوم و «یرسل رسولا» به نوع چهارم اشارت دارند. در همه اینها وحی کننده، خداوند و آنچه پیامبران از طریق وحی دریافت می دارند، عین سخنان و دستورهای خداست که بی هیچ تغییری توسط آنان در اختیار آدمیان قرار می گیرد.

تفسیرهای ناروا از وحی (ص66کتاب)

تفسیرهای نادرستی از وحی مطرح است که به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

۱. برخی، پیامبران را از نوابغ دانسته و وحی را نیز محصول تفکر و آرای آنها پنداشته اند. اینان برآن اند که انبیا آرا و افکار خود را در قالب تعالیم وحیانی بازگفته اند و چنین تعالیمی هرگز با جهان ماورای طبیعت ارتباطی ندارد.

یکی از پیش فرض های این تفسیر، تفکر مادی گرایانه نسبت به جهان هستی است. چنین نگرشی که عالم هستی را محدود به عالم ماده می داند، برخلاف تفسیر واقع گرایانه از هستی می باشد. ما حتی در وجود خود، حقیقتی به نام روح داریم که هيچ يك از ویژگی های اساسی ماده را دارا نیست. از این رو، این گونه نیست که هستی با ماده مساوی باشد تا براساس آن بخواهیم هر چیزی از جمله وحی را به گونه ای مادی تفسیر کنیم. همچنین این نظریه با سخنان پیامبران الهی نیز سازگار نیست؛ زیرا آنان پیوسته اعلام می داشته اند که آنچه می گویند، جز وحی الهی نیست و برای اثبات حقانیت سخنان خود به معجزه متوسل می شده اند. البته حقانیت سخنان پیامبر اسلام که در خود سخن اوست؛ چرا که قرآن معجزه پیامبر بینه می باشد. بر این اساس، لازمه تفسیر فوق آن است که پیامبران الهی، افرادی دروغگو تلقی شوند که این با مقام والای آنان که تاریخ از آن خبر داده، در تنافی است.

۲. برخی، وحی انبیا را از سنخ تجربه های عرفانی عارفان می دانند. این دیدگاه نیز صحیح نیست؛ چرا که وحی انبیای الهی کاملا با تجربه عرفانی عرفا تفاوت دارد. در سیر و سلوك عرفانی، ممکن است حقایقی برای عارف کشف شود. چه بسا عارف دیگری همان حقایق را به گونه ای دیگر و حتی مخالف با یافته های عارف اول کشف نماید. گاه حتی ممکن است عارفی، وهمیات و حقایق نادرست را به جای حقایق صحیح شهود نماید. در اینجاست که برای تشخیص صحت و سقم يافته ها و حقایق عرفانی عارفان، نیازمند معیار و ملاکی هستیم تا براساس آن، شهودهای صحیح را از ناصحیح بازشناسیم. بنابراین از يك سو تجربه های عرفانی نیازمند معیارند و از دیگر سو اختلافات در بین شهودهای عارفان سیار است. اما وحی انبیای الهی را نمی توان از سنخ تجربه عرفانی دانست؛ چرا که وحی انبیای الهی خود معیار حقیقت است و انبیای الهی هیچگاه در مورد وحی به خطا نمی روند و همچنین در مسائل اساسی اختلافی بین آنها نیست.

ضمن اینکه وحی معمولا ملازم با معجزه است؛ یعنی همه انبیای الهی برای اثبات حقانیت وحی و دستورهای الهی به معجزه متوسل می شوند، حال آنکه عارفان برای صحت تجربه های عرفانی خود چنین نمیکنند.

ب) معجزه انبيا(ص67کتاب)

معنای معجزه (ص67کتاب)

واژه «معجزه » برگرفته از واژه عجز به معنای ضعف و ناتوانی است. معجزه اسم فاعل باب افعال و به معنای ناتوان کننده و به عجز درآورنده است.

اما در اصطلاح به عمل خارق العاده ای معجزه گویند که پیامبران الهی برای اثبات ادعای نبوت خویش انجام میدهند؛ به گونه ای که مردم را به آوردن مثل یا مقابله با آن دعوت می کنند و از این سو مردم از انجام آن عاجز و ناتوان اند. در قرآن کریم از معجزات پیامبران الهی با واژه «آیات» یاد شده است.

در توضیح این تعریف باید به توضیح نکاتی بپردازیم:

١. اموری خارق العاده است که مطابق قوانین عادی و جاری طبیعت نیست. مثلا برحسب قوانین عادی، چوب به اژدها تبدیل نمی شود، اما حضرت موسی به اذن خداوند چنین کرد. البته برخی انسانها براثر ریاضت نفس ممکن است به امور خارق العاده ای دست زنند به انجام چنین اموری تنها براثر تعلیم و تربیت ممکن است. همچنین چه بسا فرد دیگری اگر چنین عمل خارق العاده ای را خنثی سازد، یا ممکن است چنین عملی مغلوب عمل ان واقع شود. اما امور خارق العاده ای که پیامبران الهی انجام می دهند، از يك سو قابل لیم و تعلم نیست و از سویی دیگر کسی نمی تواند آنها را خنثی سازد. 2.عملی معجزه است که همراه با ادعای نبوت و همچنین مطابق خواسته او باشد. ٣. معجزه باید همراه با دعوت به مقابله با تحدی باشد؛ یعنی باید مردم را دعوت کند که مثل آن را بیاورند، و اثر آن را خنثی سازند که باید مردم نیز از انجام آن عاجز و ناتوان باشند. بنابراین امور خارق العاده ای که همراه با دعوی نبوت و تحدی نباشد، معجزه نامیده نمی شود و در اصطلاح به آن کرامت می گویند.

ج) عصمت انبيا (ص69کتاب)

یکی دیگر از شرایط نبوت، عصمت انبیای الهی است که در ادامه به آن می پردازیم :

معنای عصمت: (ص69کتاب)

عصمت در لغت به معنای منع کردن و بازداشتن و نگهداری و مصونیت است و در اصطلاح مصونیتی خاص یا ملکهای نفسانی است که پیامبران را از ارتکاب گناه و خطا و اشتباه باز می دارد و یکی از شرایط نبوت است.

اقسام عصمت(ص70کتاب)

عصمت انبیا در سه قلمرو قابل بررسی است:

۱. عصمت در مقام دریافت، حفظ و ابلاغ وحی؛ ۲. عصمت از معصیت و گناه؛ ۳. عصمت از خطا و اشتباه در امور فردی و اجتماعی. پیامبران براساس حکمت الهی باید در هر سه قلمرو معصوم باشند. اینك به اجمال هريك از این سه قلمرو را بررسی می کنیم:

1. عصمت انبیا در مقام دریافت، حفظ وابلاغ وحی:

این نوع عصمت، از مقومات نبوت و نیز مورد اتفاق همه متکلمان اسلامی است؛ چرا که بدون آن، هدف نبوت تحقق نمی یابد و ارسال رسولان عبث خواهد بود. به دیگر بیان، اگر بر پیامبری وحی شود و او نتواند بین وحی و القائات درونی خود و القائات دیگران تفاوت نهد و آنها را با یکدیگر خلط کند و یا در مورد وحی به تردید افتد، چنین پیامبری قابل اعتماد نیست و نمی تواند وحی الهی را درست و صحیح به مردم انتقال دهد. همچنین اگر پیامبری وحی را به درستی دریافت نمود، اما در مقام حفظ و ابلاغ وحی دچار اشتباه و خطا شد، یعنی محتوای وحی را کم و زیاد نمود و با مطالب دیگر درآمیخت، اعتماد به چنین پیامبری نیز روا نیست. برای اثبات این نوع از عصمت می توان به دلایل عقلی و نقلی تمسك نمود:

دلیل عقلی

دلیل این نوع عصمت آن است که چون خداوند، حکیم و عالم و قادر مطلق است، می باید وحی بی هیچ خطایی توسط پیامبران به دست مردم برسد تا به کمال واقعی خود نائل گردند. البته ناگفته نماند علم و قدرت نامتناهی خداوند هر مانعی را از سر راه برخواهد داشت تا وحی به طور صحیح به انسانها برسد. بنابراین حکمت و علم و قدرت مطلق خداوند اقتضا می کند که این نوع عصمت تحقق یابد.

دليل نقلی

قرآن در آبهای یادآور می شود که خداوند پیامبران را تحت مراقبت کامل قرار میدهد تا وحی الهی به درستی به انسان ها ابلاغ گردد::.

عالم الغيب فلا يظهر على غيب أحدا. اِلاَّ مَنِ ارْتَضی‌ مِنْ رَسُولٍ فَاِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً (27) لِیَعْلَمَ اَنْ قَدْ اَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ اَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ وَ اَحْصی‌ کُلَّ شَیْ‌ءٍ عَدَداً . دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمیکند؛ جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که در این صورت برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت؛ تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده اند؛ و [خدا] بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.

این آیه از دو نوع نگهبان برای صیانت از وحی سخن می گوید: فرشتگانی که پیامبر را از هر سو احاطه کرده اند و خداوند بزرگ که بر پیامبر و فرشتگان احاطه دارد. هدف از این مراقبت کامل آن است که خداوند حکیم، غرض نبوت را که همان رساندن صحیح وحی به انسان هاست، تحقق بخشد.

۲. عصمت از معصیت و گناه(ص71کتاب)

پیامبران الهی در عمل به احکام شریعت خود، باید از هرگونه گناه و نافرمانی و لغزش مصون باشند و یا به بیان دیگر، نباید هیچ عمل حرامی را مرتکب شوند برای اثبات این نوع عصمت نیز می توان به دلایل عقلی و نقلی استناد کرد.

دلیل عقلی

تعالیم الهی در دو شکل گفتاری و کرداری صورت می پذیرد؛ یعنی همان گونه که گفتار پیامبران می تواند راه صحیح سعادت را به مردم نشان دهد، اعمال آنها نیز به گونه ای شدیدتر چنین است. از این رو در روایات تصریح شده است که مردم را با غیر زبان، یعنی با عمل، دعوت به هدایت کنید؛ چرا که تأثیری فزون تر دارد. بنابراین اگر پیامبر الهی در گفتار، مردم را از عمل حرامی نهی کند، ولی خود مرتکب آن شود، مردم در تشخیص راه صحیح دچار اشتباه خواهند شد و درنتیجه غرض بعثت انبیای الهی تحقق نمی یابد و این خلاف حکمت الهی است.

پیامبران الهی افزون بر تعلیم دستورهای الهی، عهده دار تربیت و تزکیه مردم نیز هستند. به سخن دیگر، پیامبران الهی هم معلم مردم اند و هم مربی آنان. بدیهی است در حوزه تربیت ، عمل مربی و سازگاری آن با گفتار او نقشی بسیار سازنده و اعمال ناشایست و ناسازگاری آن با گفتار، نقشی بسیار منفی در تربیت انسان ها ایفا میکند.

بنابراین نقش تربیتی پیامبران الهی و وظیفه به کمال رساندن فضایل و مکارم اخلاقی انسان ها، مستلزم آن است که آنان از هر گناه و آلودگی پیراسته باشند تا به نیکی بتوانند اعتماد مردم را جلب کرده، وظیفه خود را به انجام رسانند، و چنانچه پیامبری خود اهل گناه و معصیت باشد، نه تنها نقش يك مربى الهی را از دست می دهد، بلکه عملا مردم را به گناه و معصیت ترغیب می کند که این با حکمت الهی سازگار نیست.

همین دلیل نیز اقتضا می کند که پیامبران از آغاز زندگی خود معصوم از گناه باشند، وگرنه منکران انبیای الهی می توانند بر نقاط تاريك زندگی آنان دست نهاده، به مخدوش کردن شخصیت والای آنان بپردازند و درنتیجه رسالت آنها را با مشکل مواجه سازند که این امر نیز با حکمت الهی در تنافی است. همچنین نباید در پیامبران ویژگی ها و خصلت های ناپسند و بیماریهای واگیردار باشد زیرا برخی بیماری های جسمی نظیر بیماریهای واگیردار و یا خصلت های زشت روحی مانند تندخویی، مابية تنفر و انزجار مردم می شود. از این رو، پیامبران الهی باید از عیب های جسمی و روانی ممنزه باشند تا مردم از آنها منزجر نشوند.

دليل نقلی:

عصمت پیامبران از گناه و معصیت در آیات گوناگونی مورد تأکید قرار گرفته که به برخی از آنها اشاره می کنیم

در قرآن کریم انبیای الهی کسانی معرفی شده اند که خداوند آنها را خالص گردانیده و از این رو شیطان هیچ تصرفی بر آنها ندارد. بنابراین آنها از هر گناه و معصیتی مصون اند.

٢. در قرآن از امامت به عهدی الهی یاد شده است که به افراد ظالم نمی رسد. ظلم معنای وسیعی دارد که ظلم به خود، ظلم به حقوق دیگران و ظلم به خداوند را - که شرك از بارزترین آنهاست - شامل می شود و به تعبیری ظلم مترادف با عصیان و گنهکاری است. بنابراین عصمت در امامان امری مسلم است و چون برخی پیامبران مقام امامت نیز داشته اند و از سویی نبوت نیز عهدی الهی است، پیامبران نیز باید از هر گناه و معصیتی مصون باشند.

٣. قرآن کریم پیامبران را کسانی می داند که خدا آنها را برگزیده و هدایت نموده است و کسی را که خداوند هدایت کند، هیچ کس قادر به گمراه ساختن او نیست. از این رو پیامبران الهی هیچگاه در معرض گمراهی قرار نمی گیرند و از آنجا که انجام گناه، خود از نمونه های روشن گمراهی است، پیامبران الهی هرگز به گناه و معصیت آلوده نمی گردند و در این حوزه نیز معصوم اند.

۳. عصمت در امور فردی و اجتماعی(ص73کتاب)

پیامبران در امور عادی خود نیز باید از خطا و اشتباه و سهو و نسیان مصون باشند؛ چراکه اینها از اعتماد مردم میکاهد. البته اشتباه و خطا در امور روزانه و عادی، ملازم با اشتباه در بیان احکام الهی نیست و چه بسا ممکن است پیامبری در بیان تعالیم معصوم باشد، ولی در امور عادی خطاکار، و عالمان بتوانند بین آنها تمایز قائل شوند. اما عموم مردم به سختی می توانند بین این دو موضوع تفاوت قائل شوند. ای بسا آنان با دیدن خطا و اشتباهی در امور جزئی و عادی پیامبران ، این خطا را به تمامی تعالیم انان و نیز قلمروهای دیکر عصمت سرایت دهند و درنتیجه دیگر به آنان اعتماد نکنند که این نیز با هدف بعثت پیامبران سازگار نیست.

عامل و منشأ عصمت

متکلمان اسلامی دراین باره به دو عامل اشاره نموده اند:

١. پیامبران و اولیای خاص الهی از نظر آگاهی و شناخت خداوند، در مرتبه ای بسیار رفیع قرار دارند و هیچ چیز را بر رضا و خشنودی خداوند و عشق به او، ترجیح نمی دهند. به تعبیر دیگر، شناخت آنان از عظمت و جمال و جلال خداوند، مانع از آن می شود که به غیر خدا توجه کنند و یا عشق بورزند و اندیشه ای جز رضای خدا را در سر بپرورانند. چنین افرادی همواره خدا را ناظر اعمال و کردار خود می دانند و اصولا در محضر چنین خدایی، فکر گناه و معصیت به ذهن آنها خطور نمی کند، تا چه رسد به انجام آن. اینان اگر خدا را نیز میستایند، به دلیل شایستگی و اهلیت و عظمت مقام الهی است و نه چیز دیگر. به تعبیری دیگر، آنان از سر عشق به مقام الهی عبادت میکنند.

۲. پیامبران و اولیای خاص الهی از نتایج نیکوی اطاعت خدا و پیامدهای ناگوار معصیت وگناه، آگاهی کامل دارند. بی گمان انسان عاقل اگر از نتایج ناگوار عمل خود آگاهی یابد،

طبعا از آن عمل روی می گرداند. برای مثال، فرد عاقلی که میداند اگر به سیم برق دست بزند می میرد، هرگز چنین کاری نمی کند. بنابراین او نسبت به این عمل، نوعی مصونیت دارد. حال اگر افرادی مانند پیامبران و پارسایان از نتایج بسیار ناگوار گناهان آگاه گردند - به گونه ای که جهنم و عذاب را با چشم ببینند و از اراده نیرومندی نیز برخوردار باشند.

طبعا به نوعی از گناه مصونیت می یابند. بنابراین منشأ عصمت پیامبران الهی، علم انان نسبت به عظمت و جمال و جلال خداوند و آگاهی کامل آنها از نتایج ناگوار گناهان است این آگاهی همچنین سبب می شود اراده بر انجام و یا ترك عمل نیز نیرومندتر گردد. البته عنابات و امدادهای غیبی خداوند نیز شامل حال آنان می شود، ولی به گونه ای نیست اختیارشان را سلب کند.

بیا به آنچه بیان شد که همه پیامبران الهی به همه به سبب« شایستگی ذاتی»، « مجاهدتهای فردی و اجتماعی آنها» و از سویی به دلیل عنایات و توجهات خداوند»است.» !عنایاتی که مسئولیت بیشتری برای آنان به ارمغان می آورد.. البته تاثیر امدادهای غیبی و عنایتهای های خداوند در عصمت نوع اول بیشتر است.

عصمت و اختیار (ص75کتاب)

رابطه عصمت و اختیار، با توجه به بحث های مربوط به، منشأ عصمت به خوبی روشن می گردد. عصمت به گونه ای نیست که با آزادی و اختیار فرد معصوم در تنافی باشد. پیامبران به دلایلی که پیشتر گفتیم، به خطا نمی روند و دارای ملک، عصمت اند؛ اما اگر بخواهند، میتوانند به انجام آن کارها مبادرت ورزند. درست مانند فرد عاقلی که گرچه می تواند به سیم برق دست بزند، ولی چنین نمی کند. بی شك انجام ندادن چنین کاری به معنای نداشتن قدرت بر انجام آن عمل نیست. بنابراین پیامبران با اینکه می توانند گناه کنند ، ولی هیچگاه چنین کاری را انجام نمی دهند. قرآن نیز در آیاتی بدین نکته اشاره می کند:

يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرساندهای.

این آیه آشکارا بر توانایی پیامبر برای عصیان و نافرمانی خدا دلالت می کند. اگر فرد معصوم بر انجام گناه قدرت نداشت، خداوند می فرمود که «ای پیامبر! اگر چنین کاری را انجام ندهی، رسالت خدا را ابلاغ نکرده ای.» بنابراین آیه آشکارا تصریح می کند که پیامبران بر عصیان و نافرمانی خدا توانایی دارند، هرچند که معصوم اند، و هیچ گناهی از آنان سرنمی زند.

د) نقش دین در زندگی دنیایی(ص75کتاب)

امروزه پرسش هایی در باب گستره تأثیر دین مطرح است: آیا دین تنها برای سعادت اخروی انسان ها نازل شده، با افزون بر آن به سعادت و تدبیر زندگی دنیوی انسان ها نیز نظر دارد؟ آیا دین تنها بر جنبه فردی انسان ها تأکید دارد، یا اینکه بر جنبه اجتماعی آدمیان نیز انگشت می نهد؟ در پاسخ به این پرسشها يك دیدگاه برآن است که دین جنبه فردی دارد و ناظريه سعادت اخروی انسان هاست، اما دیدگاه دیگر می گوید خداوند دین را برای سعادت دنیا و آخرت انسان ها نازل فرموده و سعادت اخروی انسان تابع و بازتاب زندگی سعادتمندانه انسان در دنیاست که تنها از طریق عمل به تعالیم دین میسر است. اهداف پیامبران الهی بیانگر آن است که دین در تمامی ارکان زندگی انسان نقش بسزایی دارد. نقش دین در زندگی را در قالب چند بحث پی می گیریم.

1. جامعيت وكمال دين(ص76کتاب)

دین اسلام، آخرین آیینی است که خداوند از طریق پیامبر خاتم برای هدایت، تکامل و سعادت انسان ها نازل کرده است. اعمال انسان ابعاد مختلفی مانند فردی و اجتماعی، جسمی و روحانی و دنیوی و اخروی دارد. همچنین رفتار و عمل انسان گاهی متوجه خود او، خدا و یا اجتماع است. رفتار انسان در برابر اجتماع، گاه مربوط به زندگی خانوادگی و گاهی نیز مربوط به زندگی اجتماعی است. زندگی اجتماعی نیز دارای ابعاد مختلفی نظیر؛ و اخلاقی، حقوقی، اقتصادی، بین المللی و حکومتی است.

جامعیت دین بدین معناست که دین اسلام به همه این ابعاد نظر دارد و برای تمامی آنها متناسب با نیازهای انسان، قوانین عام و خاصی وضع نموده است؛ به گونه ای که آدمی با عمل به آنها می تواند به سعادت همه جانبه دست یابد. درواقع می توان گفت دین اسلام کامل است و در پاسخ به نیازهای انسان هیچ نقصی ندارد. قرآن دراین باره می فرماید: اليوم أكلمت لکم دینکم: امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم. «وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ‌ءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى‌ لِلْمُسْلِمِينَ » و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است. البته منظور از هر چیز، یعنی هر آنچه به هدایت، تکامل و سعادت انسان ها مربوط است؛ چراکه هدف پیامبران جز این نیست. امام علی دراین باره می فرماید: پس قرآن فرماندهی است و بازدارنده ... [خدا] دین خود را به وسیله آن به كمال رساند و جان پیامبر خویش را هنگامی ستاند که از رساندن احکامی که موجب رستگاری آفریدگان است، فارغ ماند. . همچنین در روایات دیگری آمده است که خداوند قرآن را که بیان کننده هر چیزی است - فرو فرستاد و حلال و حرام و احکام و تمام آنچه را که مردم بدان نیاز دارند در قرآن و سنت بیان نمود. بنابراین قرآن به همه ابعاد وجودی و رفتاری انسان توجه نموده و حکم الهی را در آن مورد هرچند به گونه ای کلی بیان کرده است. این به برخی از شبهات دراین باره می پردازیم.

شبهات

1. گروهی به خطا پنداشته اند که دین فقط برای سعادت اخروی انسانها نازل گردیده و تدبیر زندگی دنیوی مردم به عقل و خرد آنها وانهاده شده است. این گونه نگرش، نوعی تفکر سکولاریستی است که با روح تعالیم اسلامی ناسازگار است؛ چرا که در قرآن آیاتی هست که بخشی از اهداف پیامبران را تنظیم روابط اجتماعی براساس عدالت، مبارزه با مفاسد اجتماعی و سنت های ناپسند مستکبران، تشویق مردم به کارهای نیکو و رشد و تربیت صحیح می داند. بی گمان بدون تشکیل حکومت تحقق چنین اهدافی میسر نیست و حاکم اسلامی نیز وظیفه دارد بستر اجرای احکام الهی را در جامعه مهیا نماید تا جامه براساس عمل به آن احکام الهی، به سعادت برسد.

۲. برخی برآن اند که چون دین اسلام و اصول و احکام آن جاودانه و برای همه عصرهاست، طبعا باید اصول آن ثابت باشد، درحالی که کیفیت زندگی انسان متغیر است. اگر بگوییم دین افزون بر سعادت اخروی انسان ، سعادت دنیوی وی را نیز مورد توجه قرار داده، چگونه اصول ثابت می تواند با زندگی متغیر انسان ها سازگار باشد؛ بنابراین به ناگزیر باید گفت دین برای سعادت اخروی انسان ها آمده است، نه تدبیر زندگی دنیوی آنها.

در پاسخ به این شبهه باید گفت: اول اینکه زندگی آخروی انسان از زندگی دنیوی او جدا نیست. به سخن دیگر، دنیا مزرعه آخرت است و زندگی در آخرت، تابع و بازتابی از زندگی این جهانی است. دوم اینکه تحقق بسیاری از احکام و قوانین الهی، مبتنی بر تشکیل حکومت و تدبیر زندگی دنیوی توسط متولیان دین است. بنابراین چگونه می توان به قرآن اعتقاد داشت و بسیاری از احکام را بی فایده و عبث دانست؟ در واقع اعتقاد به احکام ملازم با تدبیر زندگی این جهانی است.

همچنین قرآن و روایات در بسیاری از موارد حکم کلی ثابت را بیان می دارند که می توان حکم هر مسئله جزئی را با توجه به آن کلیات ثابت، آشکار نمود؛ درست مانند علوم ریاضی که اصول آن ثابت است، ولی هر مسئله ای را می توان با توجه به آن اصول ثابت حل کرد. نیز می توان گفت برخی از نیازهای آدمی نیز ثابت است، اما شکل و مصداق آن تغییر می کند. برای نمونه، قرآن می فرماید: توان دفاعی خود را در برابر دشمنان بالا ببرید. این حكم و قاعده ثابت است، ولی مصادیق آن در زمان های مختلف متفاوت می باشد: در يك زمان مصداق توان دفاعی، اسب و شمشیر بود، اما اکنون هواپیما و موشك و تانك و جز اینهاست. بنابراین تدبیر زندگی دنیوی انسان با اصول ثابت و جاودانه اسلام منافاتی ندارد. قرآن با تعقل و خردورزی مخالف نیست و در برخی موارد، تدبیر و برنامه ریزی به عهده عقل نهاده است. بنابراین وحی الهی به کمک عقل میتواند سعادت انسان را در دنیا و آخرت تأمین نماید.

۲. سکولاریسم (ص79کتاب)

امروزه در جوامع غربی، تفکری وجود دارد که می کوشد بدون استعانت از دین به ساماندهی زندگی دنیوی انسان ها بپردازد. معتقدان به این نگرش، تأثیر دین را تنها در جنبه شخصی و خصوصی زندگی انسان محدود کرده اند. این جای این پرسش است که آیا چنین تفکری می تواند بر مبانی صحیحی استوار باشد؟ برای پاسخ به این پرسش ابتدا به اختصار به تعریف سکولاریسم و زمینه ها و عوامل شکل گیری و سپس به مبانی آن اشاره میکنیم و در انتها به نقد و بررسی آن خواهیم پرداخت.

تعريف سكولاريسم(ص79کتاب)

سکولاریسم در اصل مفهومی غربی است که توصیفگر نوعی تفکر خاص درباب جهان و انسان و تدبیر جامعه است که در شرایط خاص جامعه غربی رخ نموده است. این واژه در زبان فارسی به معنای دنیامداری، دنیا محوری، دین گریزی و دین جدایی است.

در معنای اصطلاحی، برایان ویلسون در دائرة المعارف دین، سکولاریسم را چنین تعریف می کند:

سکولاریسم یك ایدئولوژی است که مدافعان آن آگاهانه همه امور و مفاهیم ماورای طبیعی و وسایط و کارکردهای مربوط به آن را نفی می نمایند و از اصول غیردینی یا ضددینی به عنوان مبنای اخلاق شخصی و سازمان اجتماعی دفاع می کنند. به تعبیری دیگر، قائلان به سکولاریسم می کوشند زندگی انسان را از طریق ابزارهای مادی ، یعنی عقل ابزاری و علوم تجربی و بدون استعانت از وحی، توسعه و سامان بخشند.

به لحاظ فلسفی، سکولاریسم خود را در ساختار نظام های فکری و رفتاری عقلانی نمود می سازد؛ به گونه ای که آموزه های وحیانی و ماورای طبیعی را کاملا نادیده می گیرد، یا مورد انتقاد قرار می دهد. به لحاظ سیاسی نیز می کوشد سیاست را از تاثیر آموزه های دینی دورنگار دارد. در حوزه تعلیم و تربیت نیز سعی میکند تا تعالیم دینی را از برنامه آموزشی کنار نهد.

زمینه ها و عوامل پیدایش سکولاریسم(ص80کتاب)

عواملی چند باعث پیدایش سکولاریسم در مغرب زمین شد که به برخی از آنها اشاره میکنیم:

يك. متون مقدس و منابع اولیه دینی

تفسیرهای ناروا از کتاب مقدس مسیحیان و اندیشه های تحریف شده ای که در این کتاب راه یافته بود راه را برای ظهور سکولاریسم هموار ساخت که برخی از آنها بدین قرار است:

جدایی دین از سیاست:

در کتاب مقدس مسیحیان آمده است که حضرت عیسی در پاسخ به این پرسش فریسیان که آیا جزیه دادن به قیصر رواست، گفت: «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا. این عبارت بدین معناست که جزیه دادن که کاری دنیوی است، شأن و مقام قیصر است و به خدا ارتباطی ندارد، یا به تعبیر دیگر، شأن و مقام حکومت از شئون بشری و دنیوی است و نه از شئون الهی و دینی. براساس چنین تفسیری، جدایی دین و امور خدایی از سیاست و حکومت، اموزهای دینی است.

در تعبیری دیگر، حضرت عیسی در پاسخ به سؤال پیلاطس یهود هستی؟ فرمود:

که پرسید: آیا تو پادشاه اگر پادشاهی من از این جهان می بود، څدام من جنگ می کردند تا به یهود تسلیم نشوم، لكن اكنون پادشاهی من از این جهان نیست.؟ از این تعبیر نیز به خوبی برمی آید که پادشاهی این جهان، مربوط به عیسی علية و حواریون او نیست و کسان دیگری که با او نسبتی ندارند، باید در این جهان پادشاهی کنند. این آموزه درواقع جدایی دین از سیاست را اعلام می دارد.

نبود قوانین اجتماعی و حکومتی :

در آیین مسیحیت، قوانین اجتماعی و حکومتی یا به تعبیری شریعت وجود ندارد و حتی مسیحیانی که تا نیمه اول قرن اول میلادی به شریعت تورات ملتزم بودند، از آن تاریخ به بعد شریعت تورات را که مشتمل بر برخی احکام اجتماعی بود، نسخ و ملغی کردند. در سال ۵۰ (يا ۴۹) میلادی شورای مسیحیان اورشلیم مرکب از یعقوب ، پولس، برنابا و دیگران، به نسخ شریعت موسی فتوا دادند که این خود به معنای حلال دانستن ربا، شراب، گوشت اخوك و جز اینها بود. ایشان از محرمات، تنها به زنا و خوردن حیوانات خفه شده و خون و ذبیحه بت ها بسنده کردند.؟ طبیعی است هنگامی که در مسیحیت برای تدبیر و ساماندهی زندگی اجتماعی قوانین دینی نباشد، به ناگزیر باید از قوانین عقلی مدد گرفت.

ناسازگاری آموزه های کلامی و فلسفی مسیحیت با عقل و علوم تجربی(ص81کتاب)

در کتاب مقدس تحریف یافته مسیحیان، آموزه هایی وجود داشت که با عقل و دانش تجربی سازگار نبود متفکران، دانشمندان و این خود عامل و زمینه ای بود برای روشنفکران، فیلسوفان که نسبت به مسیحیت بی اعتنا و بی رغبت شوند و موضع کنند و چون در دنیای غرب، مسیحیت کامل ترین دین تلقی می شد، مسیر درواقع دین گریزی لحاظ شد. برای مثال می توان به آموزه های گناه ذاتی انسل فديه وار عیسی مسیح (ع )، الوهیت و تجسد مسیح، تثلیث و عشای ربان ۱۲ که مخالف عقل است. همچنین قدیس آگوستین (۴۳۰ - ۳۵۴م) و قدیس آکوینا (۱۲۷۴ - ۱۲۲۴م) فلسفه افلاطونی و ارسطویی را چنان با تعالیم مسیحی آمیخته بودن که انکارشان، انکار مسیحیت تلقی می گردید.

ایان باربور دراین باره می گوید:

الهیات اهل کتاب در قرون وسطی آن چنان با مکتب ارسطو درهم آمیخته با که هر معارضه ای با کیهان شناسی ارسطو را به حساب معارضه با مسیحی می گذاشتند. البته در قرن های هفدهم و هجدهم تفکر توماس آکویناس دچار فراموشی شد، اما دیگرباراحیا گردید که این امر تا حدی نتیجه بخشنامه پاپ لئوی دوازدهم بود. او در این بخشنامه، مطالعه آثار توماس آکویناس را بر همه دانشجویان الهیات ضروری دانست و تعلیمات آکویناس را معیاری قرار داد که عالمان الهیات نباید جز به دلایل مهم از آن دور شوند. همچنین جنجالی که بر سر تئوری تکاملی داروین و نظر گالیله و کوپرنيك در نجوم و تحقیقات انتقادی مربوط به کتاب مقدس و ... در عالم مسیحیت به پا شد، بسیاری از روشنفکران نیمه دوم قرن نوزدهم را به این فکر انداخت که دین و علم ضرورتا در تعارض با یکدیگرند.

دو. رفتار و برخورد نادرست متولیان کلیسا (ص 83 کتاب)

رفتار و برخورد ناشایست متولیان کلیسا، مردم را از دین گریزان کرد و سبب شد آنان در ساماندهی زندگی خود، دیگر به کلیسا اعتنایی نکنند. فساد مالی و اخلاقی، فروش آمرزش نامه ها و دادگاه های تفتیش عقاید از جمله این رفتارهای پلید و نادرست بود که به برخی از آنها به اختصار اشاره می نماییم:

فساد اخلاقی (ص 83 کتاب)

اصولا یکی از عوامل دین گریزی آن است که رفتار متولیان و متصدیان دین با گفتار آنها متفاوت باشد. از این روست که در تعالیم اسلامی تأکید شده است کسانی که به تربیت دینی مردم همت میگمارند، پیش از پرداختن به تربیت آنها باید به تربیت و تأدیب نفس خود بپردازند. تفاوت در گفتار و رفتار حاکمان کلیسا و اخلاق ناپسند آنها، خود یکی از عوامل دین گریزی بوده است. ویل دورانت، مورخ بزرگ مغرب زمین می نویسد: زمینه اخلاق در میان روحانیان به قدری سست بود که میشد هزاران شاهد برای اثبات آن آورد. زندگی بی بندوبار روحانیان ایتالیا موضوعی است که به کرات در ادبیات ایتالیا نمودار شده است. پاپ لئوی دهم در سال ۱۵۱۶م درباره راهبان چنین می گوید: «بی انضباطی در دیرهای فرانسه و زندگی نامتعادل و ناسنجیده راهبان، چنان فزونی یافته است که هیچکس - نه پادشاه، نه حاکم و نه مردم برای آنها ارزش و احترامی قائل نیست».

ویل دورانت در همین باره می نویسد: «نفرت مردم از روحانیان فاسد در این ارتداد دین برگشتگی بزرگ، عامل کوچکی نبود» .

برخوردهای خشن با دانشمندان(ص84کتاب)

دینی که باید حامی علم و تفکر و تعقل باشد، به گونه ای جلوه کرد که هیچگاه باید طرح نظریات جدید علمی سر سازگاری نداشت. بنابراین میان روشنفکران و متفکران اعتقاد پدید آمد که باید از میان آن دو یکی را برگزینند: دین و یا پیشرفت و طرح نظریات علمی. متفکران و اندیشمندان به جای اینکه با دین تحریف شده و روحانیان فاسد میان کنند، به خطا اصل دین را کنار نهادند.

ویل دورانت آمار قربانیان این برخورد خشن را بدین سان گزارش می دهد: «از سال ۱۳۸۰ تا ۱۴۸۸م، ۸ هزار و ۸۰۰ تن سوخته و ۹۶ هزار و ۴۹۴ تن به کیفرهای مختلف محکوم شدند و از سال ۱۴۸۰ تا ۱۸۰۸م، ۳۱ هزار و ۹۱۲ تن سوخته و ۲۹۱ هزار و ۴۵۰ تن محکوم شدند».

بر این اساس کلیسا بدترین نوع خشونت را با استناد به دین و به نام دفاع از اعتقادات دینی، علیه دانشمندان و آزادی خواهان اعمال می کرد. این رفتارها دین را در اذهان دانشمندان و متفکران، علم ستیز و خردسوز جلوه داد و درنتیجه آنان را در صف مخالفان دین قرار داد.

تاکنون برخی از عوامل و زمینه های مهم پیدایش سکولاریسم را برشمردیم . اکنون اجمالا به مبانی و اصول سکولاریسم خواهیم پرداخت.

مبانی سکولاریسم (ص84کتاب)

با توجه به تعریف سکولاریسم که می کوشد زندگی انسان را در حوزه های اجتماعی، سیاهی اقتصادی از طریق ابزارها و روش های مادی صرف و یا براساس اصول غیردینی یا ضددی ساماندهی کند، می توان علم گرایی و عقل گرایی را از مبانی آن دانست.

يك. علم گرایی

علم گرایی برگردان فارسی واژه Scientism است، به معنای اعتقاد به لزوم محوریت علوم تجربی و روش تجربی در همه شئون زندگی. متفکر سکولار اعتقاد دارد که براساس علم تجربی می توان به تدبیر جامعه پرداخت. با رشد و تکامل و موفقیت ها و دستاوردهای چشمگیر علوم تجربی نظیر فیزیك، ریاضیات، شیمی، زیست شناسی و نجوم در عرصه های مختلف، این اعتقاد در ذهن برخی شکل گرفت که می توان به روش مشابه، نظامی فکری در باب زندگی این جهانی طراحی کرد. از آنجا که روش علوم تجربی، روش مکانیکی و مشاهده و آزمایش است که براساس آن هر حادثه ای برحسب حادثه پیش از خود تبیین می گردد،

طبعا جهان نیز همانند ماشینی مکانیکی در نظر گرفته می شود که وجود هر حادثه و حرکتی با توجه به علت آن ضروری و حتمی است و دیگر نیازی به فرض عالم ماورای طبیعت نیست.

از آنجا که روش مکانیکی در همه قلمروهای دانش نظیر اخلاق، مابعدالطبیعه و دین کارایی نداشت، چنین قلمروهایی از حوزه معرفت کنار نهاده شد و به حوزه معرفت تجربی بسنده گردید. درنتیجه، سکولار کردن دانش بدین معنا شد که حوزه معرفت باید به حوزه دانش تجربی محدود گردد و علوم غیرتجربی به عنوان امور نامعقول و غیرعقلانی باید از حوزه علم جدا شود. به سخن دیگر، علم گرایی در حوزه شناخت، تجربه گرا شد که روش شناخت آن مشاهده و آزمایش و تجربه است.

می توان گفت پشتوانه تفکر سکولاریستی، نوعی مادی گرایی است که قلمرو هستی را به عالم ماده محدود می کند و ماورای عالم ماده و تأثيرات عالم ماوراء الطبیعی در عالم ماده را قابل شناخت نمی داند. درنتیجه مفاهیم و آموزه های کتاب مقدس نظیر خدا، فرشته، بهشت، جهنم، وحی، امدادهای غیبی، دعا و معجزات که از مفاهیم آزمون ناپذیر تجربی اند و در مقیاس تجربه نمیگنجند، باید از حوزه علم و معرفت بیرون روند. بدین ترتیب دین و مفاهیم بنیادی آن از تدبیر و تبیین گری امور دنیوی کنار نهاده شد.

دو: عقل گرایی

عقل گرایی، این باور است که همه رفتارها و عقاید باید مبتنی بر عقل باشد، نه احساسات ياعقاید دینی. البته تصور سکولاریسم از عقل، آن عقلی است که از میان نمی گیرد. این تعریف و کارکرد عقل، صحیح نیست؛ زیرا چه بسیار فیلسوفا... که با تکیه بر عقل، خدا و عقاید دینی را اثبات نموده اند و در زمره متدينان زندگی می بنابراین چنین معنایی از عقل گرایی - که براساس آن عقل نباید از اصول دین در در واقع ایجاد نوعی محدودیت بی دلیل برای عقل است. در هر حال اندیشمندان رنسانس با توجه به توانایی عقل در حوزه علم تجربی گمان کردند که می توان درهی عرصه های زندگی به جای دین بر عقل تکیه کرد و براساس آن، زندگی این جهانی را سامان بخشید.

حال پرسیدنی است چه عواملی باعث شد برخی از متفکران مغرب زمین به این باور برسند که باید با عقل صرف و بدون استعانت از وحی به تدبیر زندگی این جهان بپردازند؟ عوامل متعددی دراین باره مؤثر بود که به برخی از آنها اشاره میکنیم:

آموزه های مسیحیت: بسیاری از آموزه های مسیحیت نظير تثلیث، گناه ذاتی انسان، الوهیت و تجسد عیسی مسیح

رازوار بوده و با عقل هماهنگی ندارد و نمی توان آنها را با عقل فهم کرد. از همین رو، این فکر در اذهان برخی پدید آمد که یا باید تعقل و تفکر را برگزید، یا دین و اعتقادات دینی را.

تعابير متفكران بزرگ مسیحی: این متفکران تعابیری دارند که بر اعتقاد آنان به ناسازگاری عقل و دین دلالت میکند:

ترتولیان (۲۲۰-۱۶۰) از پدران کلیسای اولیه می گفت: آتن را با اورشلیم چه کار؟ آکادمی را با کلیسا چه کار؟ روشن است که آتن و آکادمی نماد تعقل، فلسفه و علم، و اورشلیم نماد دین و کلیساست.

پولس، حواری عیسی مسیح نوشت که باخبر باشید کسی شما را به فلسفه و مکر باطل نرباید.

در این تعبیر، فلسفه که نماد عقل گرایی است، در کنار مکر باطل قرار گرفته است .

برخورد نادرست کلیسا با متفكران و فیلسوفان: عالمان و فیلسوفان براثر برخورد متولیان کلیسا با آنان به این باور رسیدند که از دین فاصله گیرند و تنها با عقل به تدبیر زندگی بپردازند.

نقد و بررسی (ص87 کتاب)

از آنچه گفتیم، به نیکی برمی آید که سکولاریسم پدیده ای غربی است که با توجه به شرایط و زمینه های آن در جامعه غربی شکل گرفته است. برخورد نادرست حاکمان کلیسا با دانشمندان و عالمان چه بسا بیشترین نقش را در کنار نهادن دین داشته است. هرچند دانشمندان علوم تجربی و متفکران شاید تا اندازه ای حق داشته باشند که با حاکمان کلیسا به جهت برخوردهای نادرستشان، مخالفت ورزند، اما این مخالفت دلیلی نیست که براساس آن با اصل دین، خدا، عالم آخرت و قوانین عقلانی الهی نیز موافق نباشند. برای مثال، ممکن است کسانی طلای تقلبی به بازار عرضه کنند و افرادی را نیز اغفال کنند. افراد اغفال شده که بسیار ناراحت و عصبانی اند، آیا باید از اصل طلا روی گردان شوند، یا از طلای غیرواقعی و سوء استفاده کنندگان از آن؟

انسان واقعگرا می تواند ضمن احترام به علوم تجربی و عقل بشری، از تعالیم وحیانی انبیای الهی نیز برای ساماندهی زندگی خود و آخرت خویش مدد گیرد؛ چراکه هیچ ناسازگاری بین علوم تجربی و عقل انسانی و تعالیم وحیانی وجود ندارد. از نگاه اسلام، کسب علم بر هر مسلمانی واجب و ضروری است و عقل انسان همسنگ با تعالیم انبیای الهی از حجیت و اعتبار برخوردار است، اما باید در کنار این اعتبار احترام، قلمرو محدود آنها نیز مورد توجه قرار گیرد.

اینك به اختصار به نقد علم گرایی و عقل گرایی و نیز به دیدگاه اسلام در باب سکولاریسم می پردازیم:

نقد علم گرایی (87کتاب)

١. هرچند اسلام برای علم ارزش بسیاری قائل است، این نکته را نیز باید یادآور شد که﻿ نظر بپردازد.

حوزه فعالیت علوم تجربی، محدود به عالم مادی و آزمایش و تجربه است و در بیرون. . این حوزه، یعنی عالم ماورای طبیعی نمی تواند نفیا و اثباتا به اظهارنظر بپردازد. موت تجربی در حوزه ماورای عالم ماده، لاادری گری یا ندانم گویی است. بنابراین اگر سکولاری برآن است که از علوم تجربی در زندگی مادی انسان بهره گیرد، کاملا امری پسندیده است اما اگر با یافته های علوم تجربی می خواهد همه ابعاد وجودی انسان از جمله بعد اخلاقی و معنوی و همچنین عالم ماورای طبیعی و عالم آخرت را توجیه نماید، بی شك چنین تفکری نادرست است؛ زیرا ابزار علم تجربی مشاهده و آزمایش است و چنین ابزاری در این حوزه ها کارایی لازم را ندارد. . ۲. یافته ها و نتایج علمی از قطعیت لازم برخوردار نیست؛ چه آنکه پیوسته فرضیه ای نو به جای فرضیه پیشین می نشیند. حال چگونه می توان با این یافته های لرزان و تغییرپذیر، به اظهارنظر قطعی درباب عالم پرداخت و عالم ماورای طبیعت و آخرت را انکار نمود و زندگی انسان را به عالم مادی محدود کرد.

٣. اعتقاد به خدا و عالم آخرت، در ساماندهی زندگی انسان نقش تعیین کننده ای دارد، اما لازمه علم گرایی و مادی گرایی نادیده گرفتن چنین اعتقاداتی و درواقع نادیده انگاشتن بخش مهمی از نیازهای اساسی انسان است؛ چراکه انسان به لحاظ فطری خداجو و جاوادنه طلب است.

بنابراین علم گرایی، قلمرو هستی را به عالم ماده محدود کرده است و از قلمروهای دیگر هستی نظیر عالم ماورای طبیعت و آخرت، غفلت ورزیده. همچنین از میان شیوه های مختلف کسب آگاهی، به شیوه مشاهده و آزمایش بسنده کرده و از روش عقلی و شهود عرفانی و تعالیم وحیانی، صرف نظر نموده است. چنین غفلتی، محروم کردن انسان از دستیابی به حوزه های دیگر معرفت است که ضایعه ای بس بزرگ برای انسان بشمار می رود.

نقد عقل گرایی (ص88 کتاب)

در بحث نیاز انسان به تعالیم انبیای الهی یادآور شدیم که عقل حجت درونی انسان و مور تکریم اسلام است، اما تنها با استفاده از آن نمی توان به سعادت دنیا و آخرت نایل گردید.

عقل انسان برای تدبیر زندگی دچار اختلاف و تناقضات بسیار است. هرکس براساس عقل ادعا می کند که شیوه او برای ساماندهی زندگی اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی صحیح تر است، از این رو اتفاق نظر افراد بر سر يك شيوه واحد، بسیار دشوار است. حال چگونه میتوان برپایه عقل، به شیوه ای واحد برای ساماندهی جامعه دست یافت؟ چنین آرمانی، هیچ گاه برای آدمی حاصل نمی شود، از همین روی تنها راه چاره ، متوسل شدن به دین و قوانین آن برای اداره جامعه است.

همچنین عقل انسان بسیاری از خوبی ها و بدی ها (نظیر خوبی عدالت و بدي ظلم) را به طور کلی درك می کند، ولی در تشخیص مصادیق آن با مشکل روبه روست. بنابراین عقل به تنهایی نمی تواند راهگشای انسان باشد .

دیدگاه اسلام در باب سکولاریسم (ص89کتاب)

از دیدگاه اسلام پیامبران الهی برای این مبعوث شده اند که انسان را از ظلمت برهانند و عدالت را در جامعه برپا نمایند و فضایل و کرامت اخلاقی را نیز به اوج رسانند. بی گمان لازمه اجرای این اهداف آن است که پیامبران، سرپرستی جامعه انسانی را برعهده گیرند.

پاره ای از مسلمانان طرفدار سکولاریسم که دین را تنها در عرصه مسائل فردی خلاصه کرده اند و بر این باورند که اگر دین در عرصه سیاست دخالت کند از قداست آن کاسته می شود، از آموزه های اسلامی فاصله گرفته اند. چرا که پیامبر اسلام با هدایت امور دینی و دنیوی مردم را توأمان برعهده داشت و پس از او نیز امامان معصوم با این هدایت عام را عهده دار شده اند. قرآن در آیه ای به صراحت بیان میکند که دین با فرمانروایی و تدبیر سیاسی جامعه سازگاری دارد:

ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم. در این آیه منظور از کتاب و حکمت، مرجعیت علمی و دینی است و مقصود از فرمانروایی بزرگ نیز مرجعیت سیاسی است که خداوند به فرزندان حضرت ابراهیم عطا کرده است. اجرای احکام اسلامی نیز نیازمند تشکیل حکومت است. اعتقاد به حکومت جهانی حضرت ولی عصر با بیانگر آن است که دخالت دین در عرصه مسائل اجتماع حکومتی، آموزهای دینی است. بنابراین دین با تدبیر زندگی دنیایی مردم هم سواست سکولاریسم نیز با تعالیم قرآن ناسازگار است.

٣. لیبرالیسم: (ص 90 کتاب)

امروزه جوامع غربی میکوشند از تفکری به نام لیبرالیسم دفاع کنند و آن را سرلوحه زندگی خود قرار دهند. اما لیبرالیسم چیست و آیا می توان زندگی انسان را براساس ارزشها و میان آن تدبیر نمود؟ برای پاسخ به این پرسش به اختصار به بحث در باب لیبرالیسم می پردازیم

به معنای لغوی و اصطلاحی لیبرالیسم به معنای آزادی خواهی و آزادمنشی است که از واژه لیبرال به معنای آزادی خواه برگرفته شده است. لیبرال، فردی است که به آزادی و اختیار و قدرت انتخاب انسان ها اعتقاد دارد و از آنجا که افراد گوناگون در برهه های زمانی متفاوت از آزادی، معانی مختلفی قصد کرده اند، لیبرالیسم چند معنا و مبهم شده است.۳

لیبرالیسم پدیده و ایدئولوژی غرب صنعتی است؛ به گونه ای که نمی توان آن را از تمدن غرب متمایز کرد. این اصطلاح در اصل اسپانیولی است و از نام حزبی سیاسی برآمده است که در اوایل قرن نوزدهم از استقرار حکومت مشروطه در اسپانیا طرفداری می کرد. بعدها اصطلاح لیبرال در کشورهای اروپایی دیگر نیز رایج شد و برای نامگذاری حکومت، حزب، سیاست، یا عقیده ای به کار رفت که طرفدار آزادی و مخالف دیکتاتوری و خودکامگی بود. لیبرالیسم در مقام نظام فلسفی، به نظامی بسته از تفکر با اصول ثابت و تغییرناپذیر تبدیل نمی شود

لیبرالیسم را می توان به طور دقیق نگرشی به زندگی و مسائل آن وصف کرد که بر ارزش هایی همچون آزادی برای افراد، اقلیت ها و ملتها تأکید دارد.

زمینه های شکل گیری لیبرالیسم (ص 91کتاب)

برخی سقراط (۳۹۹ - ۴۷۰ ق.م) را از آن رو که به آزادی تحقیق و بیان اعتقاد داشت و همچنین پیتر آبلارد (۱۱۴۲ - ۱۰۷۹ م) متکلم قرون وسطی را که از پذیرفتن بی چون و چرای آمریت آبای کلیسا سرباز زد و برعقل تأکید بسیار می کرد، از لیبرال های برجسته دوران باستان و قرون وسطی میدانند. اما چنان که گفتیم، لیبرالیسم زاییده تمدن بعد از رنسانس غرب است. شماری از پیشگامان لیبرالیسم در طلوع عصر جدید به صحنه آمدند که برجسته ترین آنها دزیدریوس اراسموس هلندی (۱۵۳۶ - ۱۴۶۵)، رنه دکارت فرانسوی (۱۶۵۰ - ۱۵۹۶) و جان میلتون انگلیسی (۱۶۷۴ - ۱۶۰۸) و ایمانوئل کانت آلمانی (۱۸۰۴ - ۱۷۲۴) می باشند.

اراسموس، انسان گرای مسیحی و برجسته دوره رنسانس معتقد بود که آرمان های انسان گرایی، این امکان را دارند که در درون ایمان مسیحی جایی بیابند. دکارت در کتاب گفتار در روش، با بیانی ساده و روشن و درعین حال جسورانه مدعی حاکمیت عقل در امور انسانی شد. از نظر دکارت، عقل یگانه روش کشف حقیقت است. میلتون نیز منادی آزادی بود و كانت برای انسان به عنوان يك فرد ارزشی ذاتی قائل شد.

افکار این متفکران درواقع زمینه ظهور لیبرالیسم در غرب را فراهم نمود. البته اندیشمندان دیگری نیز در شکل گیری لیبرالیسم نقش داشتند که برای نمونه می توان به جان لاك انگلیسی، جان استوارت میل و ژان ژاك روسو اشاره نمود .

مبانی و ارزشهای لیبرالیسم( ص91کتاب)

لیبرالیسم نوعی ایدئولوژی است که در کشورهای مختلف، صورت های گوناگونی به خود گرفته است، اما می توان يك مجموعه از اصول و ارزش ها را به عنوان مبانی در همه آنها مشترك دانست:

يك. فردگرایی (ص 91 کتاب)

یکی از مبانی لیبرالیسم، فردگرایی و یا برتری فرد بر هر گروه اجتماعی یا هیئت جمعی است که براساس آن باید با هر فرد همچون غايتي في نفسه رفتار شود، نه همچون وسیله ای برای پیشبرد اغراض و منافع دیگران. جامعه باید به گونه ای ساخته شود که از منافع واس هویت فرد حمایت کند. از این رو، برتری فرد بر جامعه یکی از ویژگی های اساسی ایدئولو لیبرالیسم است. فردگرایی در مقابل تفکری در عصر فئودالیسم اروپایی بود که در آن اف دارای هویت های شخصی و منحصربه فرد نبودند، بلکه افراد، اعضای گروه هایا۔ بشمار می آمدند؛ مانند خانواده، آبادی، جامعه محلی یا طبقه اجتماعی. بنابراین زندگی و هویت افراد اساسا بر مبنای وضعیت گروه های اجتماعی تعیین می شد .

دو. آزادی

از دیدگاه لیبرالیسم، اعتقاد به شأن والای فرد، به تعهدی در برابر آزادی او می انجامد. لیبرال ها به شدت معتقدند که زندگی بدون آزادی ارزش زیستن ندارد و از همین روست که آنان همواره خواسته اند فرد را از تضییقات و اجبارهای ناعادلانه و بازدارنده ای که حکومت ها، نهادها و سنت ها به او تحمیل می کنند رها سازند.

فرد خودمختار باید آزاد باشد تا شغلش را برگزیند؛ عقایدش را اظهار کند و حتی ملیت خود را تغییر دهد. اما با این حال لیبرال ها هرگز بر این باور نیستند که فرد حق بهره مندی مطلق از آزادی را دارد. اگر آزادی نامحدود باشد، به صورت مجوز يا يك حق برای آسیب رساندن به دیگران در می آید.

سه. عقل گرایی

دفاع لیبرالیسم از آزادی، با اعتقاد به عقل گرایی پیوندی تنگاتنگ دارد. از دیدگاه لیبرالیسم، انسان با عقل خود می تواند بهترین منافع خود را بشناسد و پیگیرد و به تعبیری عهده دار زندگی خود شود و سرنوشت خویش را بسازد. از این رو لیبرال ها، عقل را راهنما و هدایتگر خود می دانند و نه وحی را.

لیبرال ها به جهت عقل گرایی، همان گونه که مدافع آزادی بی دینی و بی اعتقادی هستند، از آزادی اعتقاد و دین نیز دفاع می کنند. بدین بیان، آنان کلیسا را نهادی خصوصی میدانند که باید آن را همانند همه نهادهای دیگر پذیرفت. از نظر لیبرال ها، رسیدن به آزادی کامل دینی مستلزم دنیوی یا غیردینی ساختن زندگی عمومی است. به طور کلی لیبرال ها در همه جا از جدایی کلیسا از دولت، آموزش همگانی و غیردینی، ازدواج مدنی و قوانین اجازه دهنده طلاق دفاع کرده اند. به تعبیری دیگر، آنان به نوعی سکولاریسم اعتقاد دارند که در آن نهاد دین باید از نهاد دولت و حکومت جدا باشد و دین تنها به حوزه خصوصی افراد مربوط است.

چهار. عدالت و برابری حقوق انسانها

یکی دیگر از اصول بنیادین تفکر لیبرال، برابری و عدالت است که بر طبق آن همه افراد از حقوق و احترام یکسان برخوردارند و در برابر قانون دارای حقوق برابرند و حق دارند از آزادی مدنی برخوردار باشند. هیچ قانونی نباید به برخی، امتیازات خاصی بدهد و به برخی نیز تبعیضهای خاصی تحمیل کند. قانون، خواه یاری دهنده و حمایت کننده و خواه مجازات کننده باید برای همه یکسان باشد . لیبرال ها کسب ثروت را نشانه شایستگی افراد می دانند. آنها معتقدند افراد از طریق پشتکار و به کارگیری قابلیت های فردی دارایی و ثروت را کسب نموده اند.

پنج. تساهل (ص93کتاب)

| تساهل به معنای مدارا، آرمانی اخلاقی و اصلی اجتماعی است که به مردم اجازه می دهد که به طریقی سخن بگویند و عمل کنند که مطلوب ما نباشد. لیبرال ها اغلب این جمله معروف ولير (۱۷۷۸ - ۱۶۹۴) را تکرار کرده اند که من از آنچه تو میگویی بیزارم، اما تا پای مرگ از حق تو برای گفتن آن دفاع میکنم .

آزادی های مدنی نظیر آزادی بیان، آزادی تشکیل انجمن ها و آزادی در جملگی ضامن تساهل اند. از این رو، بیشتر مفسران می پذیرند که لیبرالیسم دی۔ کثرت گرایی تلاش می کند؛ آن هم در راستای ایجاد تنوع در ارزشها و عقاید و علايق و في نفسه، خوب تلقی می شوند.

دفاع لیبرالیسم از تساهل ابتدا در قرن هفدهم در تلاش نویسندگانی همچون میلتون (۱۶۷۶ - ۱۶۰۸) و جان لاك برای دفاع از آزادی گزینش دین و مذهب، ظهوری جان لاك در نامه ای درباره تساهل استدلال کرد که چون وظیفه حقیقی حکومت همان صیانت از حیات، آزادی و مالکیت افراد است، هیچ گونه حقی برای مداخله در مراقبت از روح انسان ها ندارد.. بنابراین لیبرالیسم درواقع مشوق نسبیت گرایی اخلاقی و فرهنگی است.

نقد و بررسی

چنانکه گفتیم، لیبرالیسم ساخته غرب صنعتی است که با توجه به شرایط حاکم در غرب رشد و تکامل یافت. مبانی و ارزش های لیبرالیسم تا حدی در عناوین کلی آن نظیر احترام به فرد، عدالت، پیروی از عقل و همزیستی مسالمت آمیز، مورد قبول عقل و اسلام است. اما همان گونه که متفکران لیبرالیست نگرش های مختلفی نسبت به این آموزه ها دارند و با این وجود عناوین کلی آن را می پذیرند، اسلام نیز این گونه عناوین را قبول دارد، ولی معنای خاصی از آنها اراده میکند. این برخی از ارزشها و مبانی لیبرالیسم را مورد نقد و بررسی قرار میدهیم:

۱. فردگرایی، آزادی و عقلگرایی را می توان ملازم هم دانست. اگر باید در برابر هر گروه اجتماعی برتری را به فرد داد، بدین معناست که باید آزادی او محترم شمرده شود. دفاع از آزادی فرد، ملازم با اعتقاد به عقل گرایی که عنصر محوری آن آزادی است می باشد.

آزادی مفهوم بسیار دلنشینی است که همه انسانها بدان عشق می ورزند و برای آن مبارزه می کنند و حتی جان خود را در این راه قربانی می کنند. اما هنگام سخن درباره آزادی باید از خود پرسید آزادی از چه چیز و برای چه چیز؟

لیبرال ها براین باورند که آزادی به معنایی که قبلا مطرح شد به معنای رها شدن فرد به حال خود است تا فارغ از مداخله دیگران به دلخواه خویش عمل کند. این معنای از آزادی جنبه منفی دارد؛ زیرا مبتنی بر نبود محدودیت ها و الزامات خارجی برای فرد است. اما سؤال مهم تر، آزادی برای چه چیزی بود که لیبرال های جدید و متأخر، هوادار و مجذوب آن شدند و آن را آزادی مثبت نامیدند که براساس آن انسان آزاد است تا استعدادهای خود را شکوفا سازد.

در بحث آزادی پرسش اساسی این است که آدمی باید آزاد باشد تا چه کاری انجام دهد؟ روشن است که انسان دارای دو دسته تمايلات است: یکی خواست هایی که برخاسته از تمایلات نفسانی و حیوانی اوست که با حیوانات مشترك است و دیگری خواست هایی که مترقی و عالی است و مربوط به جنبه های انسانی اوست.

چه بسیار انسان هایی که اگر به حال خود رها شوند، پیرو هوای نفس و تمایلات نفسانی خود می گردند که میگساری، قمارباری، شهوترانی بی حد، خودکشی، همجنس بازی، اعتیاد به مواد مخدر، ثروت اندوزی و استعمارگری و برده داری نوین، به گونه ای که در ظاهر با آزادی فرد منافاتی ندارد، در زمره این تمایلات است. افرادی که مرتکب این اعمال زشت می گردند - که شمار آنها هم کم نیست - چنین اعمالی را براساس عنصر آزادی و احترام به فرد و عقلانیت، توجیه میکنند.

انسان لیبرال از قید و بندهای خارجی آزاد شده است تا چه انجام دهد؟ او تمايلات حیوانی و نفسانی خود را ارضا میکند یا خصایص عالی انسانی، یعنی حقیقت طلبی، عدالت خواهی، ظلم ستیزی و جز اینها را؟ درست است که انسان لیبرال به ظاهر خود را از اسارت قدرت های بیرونی فارغ نموده است، اما برده و اسیر تمایلات نفسانی خود شده که این نوع بردگی ذلیلانه تر از بردگی بیرونی است؛ چنان که امیرمؤمنان علی(ع) می فرماید:

عندالشهوت أذلُّ أل من عبد الرِّق: بنده شهوت از بنده مالك و ارباب ذلیل تر است.

پیامبر گرامی اسلام یا می فرماید: مبارزه با تمایلات نفسانی، جهاد اکبر است که مهم تر از مبارزه با دشمنان بیرونی انسان است که جهاد اصغر می باشد. یکی از اهداف پیامبران الهی نیز آن است که انسان را تزکیه کنند و به گونه ای ب ا که بتواند در عرصه صفات انسانی رشد و تعالی یابد و به تعبیری اسیر و بنده شهوت نگیر بسیاری از مناسك دین نظیر نماز و روزه نیز در این راستا قابل توجیه اند.

بنابراین تعلیم و تربیت و شرایط زندگی در جامعه باید به گونه ای برنامه ریزی شود که در جهت رشد و تعالی صفات اخلاقی و انسانی باشد، نه اینکه تعلیم و تربیت و برنامه آموزشی خنثی باشد و حتی برنامه ها به سوی رشد ویژگی های حیوانی و رذایل اخلاقی جهت یابد. این در حالی است که از نظر لیبرالها، دولت هیچگونه حقی برای مداخله در مراقبت از روح انسان ها ندارد. و

بنابراین اشکال عمده لیبرالیسم این است که کوشیده انسان را به ظاهر از الزامات بیرونی برهاند، ولی او را گرفتار و بنده هوای نفس گردانیده است. انسان ها برای رهایی از بندگی برون و درون ناگزیرند از دین حقیقی و تحریف ناشده که همان دین اسلام است، پیروی نمایند تا سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین کنند.

همچنین اعتقاد به فردگرایی نباید مانع از آن باشد که جامعه نیز بستر و زمینه رشد و تعالی معنوی در فرد را فراهم آورد؛ چراکه جامعه و فرد تأثیری متقابل برهم دارند؛ یعنی همان گونه که به فرد اصالت میدهیم، باید به جامعه نیز اصالت دهیم که این برخلاف آموزه لیبرالیسم است.

۲. در بحث از عقل گرایی مطرح شد که لیبرال ها عقل را راهنما و هدایتگر خود می دانند نه وحی را. شکل گیری چنین اعتقادی که در آن عقل در برابر وحی و دین قرار میگیرد ناشی از آموزه های دینی مسیحیت است؛ بدین بیان که آموزه های اساسی این دین نظر تثلیث، الوهیت عیسی، مرگ فدیه وار عیسی ، گناه ذاتی انسان و عشای ربانی ؟ عقل همخوانی ندارد و انسان برای اعتقاد به این آموزه ها باید عقل خود را کنار نهد و آنها ایمان آورد. لیبرال ها با توجه به این نوع نگرش به دین، این باور را پذیرفتند. یا باید از دین تبعیت کند، یا از عقل. بنابراین عقل گرایی بدین معناست که انسان از عقل پیروی کند، نه از دین و وحی.

این پندار لیبرال ها از رابطه عقل و دین به هیچ رو صحیح نیست. در اسلام بر این نکته تصریح شده است که خردمندان و صاحبان عقل و خرد هستند که خدا و دین را می پذیرند و خوبی و بدی را باز می شناسند و به بهشت رهنمون می گردند؛ و در مقابل کافران و مخالفان دین افرادی اند که از تعقل و خردورزی بی بهره اند. عقل در دین اسلام حجت باطنی نام گرفته که همسنگ با حجت بیرونی (انبیا و رسولان الهی) است. بنابراین انسان ها درعین حال که می توانند عقل را راهنما و هدایتگر خود بدانند، همین عقل آنها را به دین رهنمون میکند تا جامعه خود را براساس آموزه های دین تدبیر نمایند؛ چه آنکه دین، رشد و تعالی صفات اخلاقی و انسانی را در پی دارد.

٣. لیبرالها براساس عقل گرایی، به حکومت سکولار معتقد شده اند که در آن نهاد دین باید از نهاد حکومت جدا باشد. اندرو هیوود دراین باره می گوید:

یکی از ویژگی های مهم فرهنگ ليبرالیستی را تمایز میان قلمرو عمومی و خصوصی زندگی تشکیل می دهد. بر مبنای این تمایز، يك جدایی کامل میان قلمرو عمومی و خصوصی زندگی وجود دارد: قلمرو عمومی زندگی توسط قواعد اجتماعی به وجود می آید و تابع اقتدار سیاسی است. در قلمرو خصوصی زندگی، مردم از این آزادی بهره مند هستند که به میل خود رفتار کنند. مزیت بزرگ این تمایز از منظر يك ليبرال این است که با محدود کردن قدرت دولت به لحاظ دخالت در امور شخصی یا خصوصی، آزادی فرد را تضمین می نماید. اما ضمنا آثار و عوارض مهمی برای دین دارد؛ زیرا آن را به زندگی خصوصی محدود می کند و اجازه می دهد که زندگی اجتماعی بر يك مبنای دقیقا غیردینی سامان یابد.

بنابراین قائلان به لیبرالیسم اعتقاد دارند که دین امری شخصی است و نباید در حوزه اجتماعی و تدبیر زندگی دخالت نماید.

اشکال این دیدگاه آن است که ما از پیش برای دین تعیین تکلیف کرده ایم که می چه حوزه ای دخالت کن و در چه حوزه ای دخالت نکن. حال اگر با بررسی دین به ویژه اسلام آشکار شد که بسیاری از آموزه های آن مربوط به حوزه اجتماعی است، آیا می توان به اسلام باوران گفت که شما متدین به دین اسلام باشید، ولی بسیاری از آموزه های آن را ناصحیح بدانید؟ این تناقض است که انسان ها آزادی انتخاب دین را داشته باشند اما نتوانند به آموزه های آن دین جامه عمل بپوشانند. البته خصوصی سازی دین درمورد مسیحیت ممکن است روا باشد؛ چه آنکه تدبير و برنامه ریزی مشخصی برای زندگی اجتماعی انسان ها ندارد، ولی این امر در مورد اسلام صحیح نیست.

۴. یکی دیگر از مبانی لیبرالیسم، عدالت و برابری انسان ها در برابر قانون است. اینکه همه انسان ها در برابر قانون، حقوق برابر داشته باشند، امری بسیار نیکوست. اما عدالت، تنها به این جنبه محدود نمی شود. برای مثال، عدالت در ساختار حاکمیت و دولت به چه معناست؟ آیا حاكمان باید دارای صفات اخلاقی نیکو باشند، یا اینکه تبهکاران و صالحان به یکسان حق حاکمیت دارند؟ آیا عدالت اقتضا میکند که حاکمان فقط به جنبه های مادی و حیوانی انسان توجه کنند و زمینه رشد و شکوفایی آن را مهیا سازند، یا اینکه باید به صفات و فضایل اخلاقی انسان نیز بنگرند و بستر رشد آن را فراهم کنند؟ آیا اقتضای عدالت این است که حکومت، کانون خانواده را حفظ کند، یا زمینه متلاشی شدن آن را فراهم سازد؟ آیا عدالت اقتضا می کند که نسبت به تربیت فرزندان، مادر عهده دار آن شود یا پدر و یا هردو؟ در حوزه قانون گذاری عدالت به چه معناست؟

بنابراین عدالت ابعاد وسیعی دارد. ما هنگامی می توانیم در مورد انسان ها و زندگی خانوادگی و اجتماعی آنها قوانین عادلانه ای وضع کنیم که کاملا ابعاد وجودی انسان را بشناسیم و این کاری است که از عهده آدمی برنمی آید. بی شك تنها خداوند حکیم که خالق انسان هاست می تواند با علم و حکمت نامتناهی اش قوانین عادلانه ای برای انسان ها و اداره زندگی شان وضع نماید که البته این قوانین در قالب دستورهای دینی جلوه گر شده است. خداوند یکی از اهداف بعثت انبیا را اقامه قسط و عدل در جامعه میداند؛ بدین معنا که باید روابط و مناسبات اجتماعی براساس عدالت تنظیم شود.

حتی پیامبر اسلام می فرماید: من مأمور هستم که در میان شما عدالت ورزم .

از این رو، یکی از اهداف پیامبران اجرای عدالت در تمام ارکان زندگی است. شواهد بسیار حاکی از آن است که اگر می باید عدالت در تمامی ابعاد در جامعه اجرا شود، این وظیفه از عهده پیامبران الهی بهتر برمی آید تا افراد لیبرال در پایان باید گفت که لیبرالیسم در عمل به گونه ای دچار ضعف و تزلزل گردیده است که تاریخ شاهد شکست مبانی و اصول و ارزش های ناشی از آن است.

ه) گوهرمشترك دين و راز تعدد شريعتها

گوهر مشترك دين

گوهر و حقیقت مشترك همه شریعت های الهی، اسلام است که همان تسلیم بودن در برابر خداست. بی شك همه ادیان الهی در اصول دین، یعنی توحید، نبوت و معاد و در اصول اخلاقی و کلیات احکام فردی و اجتماعی مشترك اند.

راز تعدد شرايع

شرایط زندگی انسان ها در طول تاریخ اقتضا دارد که برخی احکام جزئی و فرعی با هم متفاوت باشند. از آنجا که چنین شرایطی متغیر است، تبعا احکام متناسب با آنها نیز متغیر میباشد و راز تعدد و نسخ شریعت ها نیز همین است. ازاین روست که خداوند می فرماید:

« لکل جعلنا منکم شرعه و منهاجا » برای هر يك از شما ( امتها ) شریعت و راه روشنی قرار داده ایم. بنابراین شریعت های گوناگون، متناسب با استعداد و شرایط زندگی انسان ها و مقام انبیای الهی شکل میگیرند. همه شرایع در اصول مشترك هستند و با هم اختلافی ندارند، اما در برخی احکام به مقتضای زمان با هم تفاوت دارند و شریعت بعدی، شریعت پیشین را در آن مورد نسخ می کند. آخرین شریعت که پیام های آن تا روز رستاخیز اعتبار خاص و و شریعتی پس از آن نخواهد آمد، شریعت پیامبر خاتم نیکوت است.

راز جاودانگی و حقانیت شریعت اسلام (ص 100کتاب)

ازآنجا که دین اسلام آخرین و کامل ترین شریعت است، قوانین اساسی آن نیز جاودانه می باشد. قران و روایات اسلامی نیز جاودانه بودن احکام و قوانین اساسی اسلام را به صاح۔ بیان میدارند. خداوند در قرآن کریم اعلام می کند که هیچ باطلی به قرآن راه ندارد.

همچنین پیامبران در حدیثی می فرماید:

حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه »حلال محمد تا روز قیامت حلال است، و حرام وی تا روز قیامت حرام. اکنون جای این پرسش است که راز جاودانگی شریعت اسلام در چیست؟ در پاسخ باید گفت، قوانین اسلام براساس ساختار وجودی و فطرت انسان وضع شده اند و چون این گوهر وجودی در طی اعصار و قرون ثابت است، قوانین اسلام نیز ثابت و پابرجاست و رمز بقای قوانین اسلام نیز همین است.

هرچند رشد صنعت و فناوری، شکل زندگی را دگرگون ساخته است، اما نتوانسته با ماهیت انسان چنین کند. بی شك يك سلسله امور که برخاسته از فطرت آدمی است، در طی اعصار و قرون ثابت مانده است؛ علاقه به علم آموزی و رشد و تکامل، علاقه به همنوع و حتی حیوانات و محیط زیست، تمایل به تجارت و مالکیت خصوصی و روابط اجتماعی و خانوادگی، نیاز به همسر، مسکن و پوشش، صیانت نفس، عشق به زیبایی و همچنین يك سلسله مسائل اخلاقی نظیر گرایش به عدالت، وظیفه شناسی، کمک به همنوع، ایثار و فداکاری و اجتناب از ظلم، دروغ و خیانت از این دست امور هستند.

بنابراین هرچند شکل زندگی امروزه با گذشته تفاوت یافته است، اما امور فطری انسان همچنان ثابت و پابرجاست. قرآن نیز بر این حقیقت تأكید میکند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ: پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی دانند.

براساس این آیه، گرایش انسان به دین، مقتضای فطرت آدمی است و این فطرت نیز تغییرپذیر نیست و همچنین خود دین نیز مطابق با فطرت اوست.

ممکن است پرسیده شود از انجا که جامعه انسانی روز به روز در حال پیشرفت و گسترش است و انسانها همواره با مسائل تازه روبه رو می گردند و با توجه به محدودیت و ثبات قوانین اسلامی چگونه می توان حکم همه این مسائل را تعیین نمود؟

در پاسخ باید گفت منابع احکام اسلامی آن چنان غنی و گسترده است که حکم هر مسئله ای را میتوان با توجه به این منابع تعیین نمود؛ درست همانند مسائل ریاضی که ریاضیدانان می توانند هر مسئله را با توجه به اصول اساسی ریاضیات حل کنند.

عالمان اسلام افزون بر منابع غنی و سرشار دینی، ابزارهای دیگری نیز در اختیار دارند که میتوانند با بهره گیری از آنها حکم هر مسئله ای را مشخص نمایند. این ابزارها عبارتند از:

۱. حجيت حكم عقل(ص101کتاب) اسلام با اعتباربخشی به احکام صحیح عقلی توانسته است حکم برخی از مسائل را تعیین کند. در روایات اسلامی، حجیت عقل هم طراز با حجیت قرآن و روایات قرار گرفته است. ازاین رو، عقل یکی از منابع فقه اسلامی است که به مدد آن می توان حکم پاره ای از مسائل را تعیین نمود.

۲. قاعده اهم و مهم: از آنجا که احکام اسلامی، تابع مصالح و مفاسد است و از سویی مصلحت و مفسده چیزها نیز یکسان و مساوی نیست، عالمان اسلامی در برخی موارد باید مصالح و مفاسد را با هم بسنجند و مصلحت کم اهمیت تر را فدای مصلحت مهم تر نمایند. این همان قاعده اهم و مهم است که به كمك آن بسیاری از مشکلات فراروی عالمان اسلامی حل می شود. مثلا ازيك سو، در روزگار ما تشریح جسد برای پیشرفت علم پزشکی ضروری شناخته شده است و از سوی دیگر در اسلام جسد و بدن میت مسلما.. خاصی برخوردار است. بنابراین هر دو امر مصلحت است، ولی باید دید کیا۔ مهم تر است. آیا پیشرفت و تحقیقات پزشکی که موجب سلامتی هزاران فرد مهم تر است یا احترام به بدن میت؟

٣. گشوده بودن باب اجتهاد( ص102کتاب) این مورد که از افتخارات و امتیازات مذهب تی خود از عوامل مؤثر در جاودانگی شریعت اسلام بشمار می رود. عالمان دین با استفاده قرآن، روایات، اجماع و عقل، در پرتو اجتهاد زنده، پويا و مستمر، حکم مسائل و جراند جدید را استنباط میکنند.

۴. پیروی از قواعد حاكمه فقهی: (ص 102کتاب) در شریعت اسلام يك سلسله قواعدی نظیر «نفی حرج و «نفی ضرر» وجود دارد که عالمان اسلامی بسیاری از گره ها را با به کارگیری آنها می گشایند. فقها این قواعد را «قواعد حاكمه» نامیده اند؛ یعنی قواعدی که بر تمامی احکام و مقررات اسلامی چیره اند و بر همه آنها حکومت می کنند. بر پایه این قواعد، هر حکمی از احکام اسلامی که مستلزم حرج و مشقت و ضرر و زیان باشد، برداشته می شود. البته تشخیص مصادیق آن برعهده عالمان دین است. بر این اساس می توان گفت پیروان مکتبی که از این قاعده ها بهره می گیرند هیچگاه در زندگی به بن بست نمی رسند.

از آنچه بیان شد به خوبی برمی آید که شریعت اسلام جاودانه است و تا ابد می تواند پاسخگوی نیازهای دینی آدمیان باشد.

كثرت گرایی دینی و گوهرمشترك(ص 102کتاب)

در بحث های گذشته دیدگاه اسلام را در باب مذاهب و شریعت های مختلف بیان نمر" امروزه تبیین و توجیه تکثر و تنوع ادیان یکی از مسائل مهم در عرصه فلسفه دین \* دین پژوهی است. دراین باره پرسش اساسی این است که آیا مذاهب و شریعت های از حقانیت و نجات بخشی یکسانی برخوردارند؟ به تعبیری دیگر، آیا همه آنها حق و عمل بدانها موجب رستگاری و دستیابی به بهشت جاویدان است، با اینکه یکی از آنها حق و بقیه آمیزه ای از حق و باطل اند و یا آنکه عمل به تعالیم یکی از ادیان موجب رستگاری در آخرت می شود و رستگاری پیروان دیگر ادیان بسته به شرایطی است؟

دیدگاه هایی را که برای پاسخ به این پرسش شکل گرفته اند می توان به سه دسته بخش بندی کرد:

1.حقانیت و نجات بخشی مطلق يك دين (انحصارگرایی) (ص 103کتاب)

براساس این دیدگاه تنها يك دين حقانیت کامل دارد و بقیه مذاهب هرچند ممکن است از حقانیت بهره ای داشته باشند، حق مطلق نیستند و پیروان واقعی ان دین حقیقی نیز به طور مطلق اهل نجات اند، اما پیروان سایر مذاهب چنین فرجامی ندارند.

نقد و بررسی

اسلام در جایگاه کامل ترین و واپسین دین الهی، خود را حق و نجات بخش مطلق می داند. اما همه مذاهب پیش از خود را نیز تأیید میکند و اعلام میدارد که ادیان دیگر تحریف شده اند، و پیروان آنها با شرایطی اهل نجات خواهند بود.

اسلام برای اثبات حقانیت خود، قرآن را معجزه جاویدان معرفی میکند و اعلام می دارد که اگر کسی در حقانیت آن تردید دارد، سوره ای مانند آن بیاورد. قرآن در تأیید نجات بخشی مطلق خود می فرماید: فإن آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا : پس اگر آنان (هم) به آنچه شما بدان ایمان آورده اید، ایمان آوردند، قطعا هدایت شده اند. حال باید دید وظیفه مردم در شرایطی که مذاهب گوناگون نظیر اسلام، بهبود و مسیحیت، هريك مدعی حقانیت و نجات بخشی مطلق باشند چیست؟ بیگمان همه ادیان نمی توانند از حقانیت یکسان برخوردار باشند؛ چراکه مسیحیت به تثلیت اعی و آخرین پیامبر و اصولا خو وحی را حضرت عیسی می داند، درحالی که اسلامی واحد معتقد است و پیامبراسلام ان را آخرین پیامبر و خود را اخرين تعالیم الهی می داند به هر روی، همه این عقاید نمی توانند حقانیتی یکسان داشته باشند. اما وظیفه مردها است که دلایل مذاهب مختلف را با توجه به معیارهایی که در اختیار دارند، ارزیابی کن هرکدام را که قوت و استحکام بیشتری داشت، برگزیند. قرآن در این باره می فرماید:

فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه : پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش فرا میدهند و بهترین آن را پیروی می کنند ....... همچنین در آبهای دیگری آمده است:

قل هاتوا برهانكم إن کنتم صادقین بگو: اگر راست می گویید، برهان خویش را بیاورید.

برخی از متفکران مغرب زمین معتقدند اینکه يك دين به طور مطلق حق و نجات بخش باشد و فقط پیروان خاص این دین اهل نجات باشند و پیروان مذاهب دیگر در آخرت گرفتار عذاب شوند، با رحمت واسعه خداوند منافات دارد. آنان این پرسش را مطرح کرده اند که چگونه ممکن است خدای رحمان و رحیم تنها اندکی از انسان ها را به بهشت برد

در پاسخ به این اشکال می توان گفت اسلام در کنار اعتقاد به حقانیت و نجات بخشی مطلق خود، به رحمت واسعه خداوند نیز معتقد است؛ آن گونه که می گوید: رحمت خدا همه چیز را فرا گرفته است. از همین رو، اسلام معتقد نیست که بیشتر انسان ها هرچند از پیروان مذاهب دیگر باشند، گرفتار عذاب می شوند؛ زیرا آنها به دو گروه تقسیم می شوند:

1. گروهی که براثر عوامل محیطی و تبلیغاتی نتوانسته اند به حقانیت اسلام پیبرند و عوامل بیرونی مانع از دریافت پیام های دین نجات بخش توسط آنان شده است. به استضعاف فکری محکوم به عذاب الهی نخواهند بود.

2. گروهی که به آخرین شریعت الهی دسترسی داشته و می توانسته اند آیین حق را از غیر : باز شناسند، اما در این مورد تقصیر نموده و به عللی بر پیروی از آیین نیاکان خود اصرار

دیده اند که بی شک اینان اهل عذاب الهی خواهند بود.

۲. شمول گرایی ( ص105کتاب)

شمول گرایی برآن است که یک دین خاص، حق مطلق است و پیروان آن نجات می یابند، اما پیروان مذاهب دیگر نیز به اندازه انطباق با دین حق می توانند اهل نجات شوند. خاستگاه این نگرش، جهان مسیحیت است. مدافعان این دیدگاه معتقدند با اینکه دین مسیحیت از حقانیت و نجات بخشی مطلق برخوردار است، کسانی هم که مسیحی نیستند، می توانند به سعادت جاودانه برسند و به تعبیر کارل رانر، متکلم برجسته کاتوليك، غیرمسیحیان میتوانند حتی بدون آگاهی خود، مسیحیان گمنام نامیده شوند. امروزه شمول گرایی گسترده ترین دیدگاه پذیرفته شده در میان متکلمان مسیحی و رهبران کلیساست.

نقد و بررسی

شمول گرایی، تبیینی واقع گرایانه از تکثر دینی نیست. باید دید اگر پیروان هر دینی، دین خود را حق و معیار و پیروان سایر مذاهب را پیروان گمنام آن دین معرفی کنند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ به نظر می رسد لازمه این نگرش، دیدگاهی غیر واقع گرایانه در باب شناخت واقعیت ها و حقایق است. هر دینی دارای آموزه های شناختی است که گاه این آموزه های شناختی با هم متعارض و ناسازگار است. مثلا دین مسیحیت به تثلیث معتقد است و السلام به خدای واحد. حال اگر پیروان هر دینی اظهار دارند که دین آنها حق است، عملا : الموزه های ناسازگار با هم روبه رو خواهیم بود. وظیفه هر انسانی آن است که با تأمل سعی کند به آموزه صحیح دست یابد و یا از میان شریعتها، شریعت حقیقی و درست را برگزیند. حال اگر افرادی براثر تعقل به این نتیجه رسیدند که خدا یگانه، تعالیم پیامبر اسلام همگی وحی الهی و قرآن نیز معجزه جاویدان است، اما بر مخالفت با این آموزه ها است اصرار داشتند، آیا باز اهل نجات اند. از آنجا که خداوند این افراد را مورد مذمت ق نمی توانند اهل نجات باشند. چنین می نماید که شمول گرایی دست کم برخلاف اسلام است. البته اسلام با شرایطی، پیروان مذاهب دیگر را اهل نجات می داند، ول . به طور کلی. همچنین پیروان هر دینی باید به منابع دینی خود مراجعه کنند تا آشکار چه کسانی اهل نجات اند و چه افرادی اهل نجات نیستند. اگر منابع دینی بی من ایین، پیروان مذاهب دیگر را با شرایطی اهل نجات نداند، آیا پیرو آن دین باز می توان شمول گرایی اعتقاد پیدا کند؟ از این رو، شمول گرایی نمی تواند مبنای صحیح برای تبیین تکثر مذاهب مختلف باشد.

بند

۳. کثرت گرایی (ص 106کتاب)

براساس دیدگاه کثرت گرایی همه مذاهب هم زمان از حقانیت و نجات بخشی یکسان برخوردارند. این دیدگاه، آموزه های گوناگون و گاه متناقض همه مذاهب را به طور یکسان صحیح و همچنین پیروان همه مذاهب را، اهل نجات می داند و تفاوتی بین مذاهب مختلف قائل نیست. امروزه در جهان غرب، جان هيك به عنوان یکی از صاحب نظران در قلمرو فلسفه دین، مدافع و مروج این دیدگاه است.

وی در توجیه فلسفی این رویکرد معتقد است که یک واقعیت متعالی با حقیقت مطلق در خارج وجود دارد که وقتی انسان ها با آن روبه رو می شوند، تفسیرهای مختلفی از آن به دست می دهند که همه آنها صحیح است و آنچه مهم است، مواجهه با این واقعیت متعالی است، نه تفسیرهای مختلف از آن. براساس این دیدگاه، پیروان هیچ دینی نباید تفسیرهای خود را از این واقعیت متعالی، مطابق واقع بدانند، بلکه تنها باید بگویند برای ما چنین به نظر رسید.

نقد و بررسی

١. جان هيك از لحاظ فلسفی اعتقاد دارد که یک واقعیت متعالی با حقیقت مطلق در خارج وجود دارد که هیچ مذهبی نباید مفهوم و عقیده و تفسیر خود را بدان نسبت دهد. حال باید برسید وی از کجا و به چه روشی به این اعتقاد رسیده که يك واقعيت متعالی در خارج هست؟ اگر راه و روشی برای رسیدن به این اعتقاد وجود دارد، ما می توانیم با همان روش، صفات و ویژگی های دیگر این واقعیت متعالی را کشف کنیم و به عالم خارج نسبت دهیم و درنتیجه يك تفسیر از خدا صحیح می شود، نه همه تفسيرها. اما اگر هیچ روشی برای شناخت صحیح واقعیت متعالی وجود ندارد، از چه راهی می توان وجود آن را کشف کرد؟ بنابراین جان هيك با بن بستی روبه روست که یا باید واقعیت متعالی را انکار کند، یا اینکه برخی تفسیرها از واقعیت متعالی را صحیح بداند. او به هريك از این دو اعتقاد یابد، با مشکل مواجه است .

۲. چنین دیدگاهی برخلاف اعتقادات مذاهب مختلف است. هر مذهبی تفسیر خاص خود از خدا و واقعیت متعالی در خارج را صحیح می داند و دیگر تفسیرها را نادرست برای مثال، اسلام اعتقاد دارد که خداوند حقیقت واحد، خالق، رحیم، رحمان، رزاق ، حیات دهنده، میراننده و جز اینهاست و هر تفسیری را که مخالف آن باشد، نادرست میشمارد. از این رو، اگر به مسلمانان گفته شود که شما تفسیر خود را از خداوند به خارج نسبت ندهید، آنها چنین دیدگاهی را نخواهند پذیرفت. بنابراین کثرت گرایی، تبیینی نیست که پیروان مذاهب به آن تن در دهند.

٣. قرآن که وحی الهی است، پیامبر اسلام به را پیام آور همه جهانیان و خود را نیز کتاب آسمانی همه مردم معرفی میکند و در این دعوت عمومی هیچ قوم و قبیله و پیروان مذهب دیگری را استثنا نکرده است:

وما أرسلناك إلا کافه للناس بشيرا ونذيرا. و ما تو را جز به سمت بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم.

وما أرسلناك إلا رحمة للعالمين و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم. اگر تفسیرهای دیگر از خدا و سایر مذاهب صحیح می بود، قرآن نمی بایست پیامبر اسلام را پیامبر همه جهانیان و

قرآن را کتاب آسمانی همه مردم معرفی کند این در حالی است که قرآن حتی اهل کتاب را مذمت می کند که چرا از اسلام پیروی نمی کنند:

يا أهل الكتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتمون الحق بالباطل وأنتم تعلمون : ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل درمی آمیزید و حقیقت را کتمان می کنید، با اینکه خود می دانید؟ در آیه دیگری نیز می فرماید: اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند، هدایت یافته اند.

براساس این آموزه های قرآنی پیامبر اسلام ، اهل کتاب را به پذیرش آیین اسلام دعوت می نمود که نامه های پیامبر به سران کشورهای روم، حبشه، ایران و رهبران قبایل یهودی و مسیحی از آن جمله است. پیامبران از نجاشی، حاکم نصرانی حبشه، می خواهد که به آیین اسلام درآید:

همانا من تو را به خدای واحد بیشريك و اطاعت از او دعوت میکنم و می خواهم از من تبعیت کرده و به آيين من ایمان بیاوری؛ چرا که من فرستاده خدا هستم.

آن حضرت در نامه ای به حاکم مسیحی قبط مصر و هرقل، پادشاه روم میفرماید:

من تو را به اسلام دعوت می کنم و در صورت عدم پذیرش، مسئول گناه تمامی مردم قبط و روم خواهی بود

بنابراین کثرت گرایی تبیین درستی برای مذاهب مختلف نیست و همچنین برخلاف آموزه های قرآنی است. در واقع تبیین درست، همان نگاه اسلام به مذاهب و شریعت های مختلف است.

و) رابطه علم و دین (ص 109کتاب)

مقدمه

پس از رنسانس و برخورد نادرست کلیسا با دانشمندان، در حوزه دین پژوهی رابطه علوم تجربی با دین مورد توجه بیشتری قرار گرفت. یافته های علمی با دین سازگار است یا ناسازگار و در صورت ناسازگاری، ترجیح با کدام است؟ اصولا چه نوع رابطه ای بین علم و دین وجود دارد؟ آیا مشاهده و آزمایش را که روش علوم تجربی است، می توان در مورد امور ماورای طبیعی به کار گرفت و به اظهارنظر در این قلمرو پرداخت؟ دیدگاه اسلام درباره علوم تجربی چیست؟ برای پاسخ به این پرسش ها باید به رابطه علم و دین بپردازیم، اما پیش از آن بجاست تعریفی اجمالی از «علم» و «دین» بیان کنیم:

تعریف علم:

علم گاه به معنای عام اراده می شود که اعم از علوم عقلی، نقلی، تجربی، اخلاقی، عرفانی، هنری، ادبی و جز اینهاست و گاه نیز معنای خاص آن اراده می شود که همان علوم تجربی است؛ علومی که روش آن مشاهده و آزمایش است و شامل روان شناسی، جامعه شناسی، باستان شناسی و علوم طبیعی نظیر نجوم، فيزيك، زیست شناسی و شیمی می باشد. منظور از علم در این بحث، علوم تجربی و بیشتر علوم طبیعی است.

تعریف دین:

در مورد دین تعریف های بسیاری مطرح شده که هر يك ناظر به یکی از ابعاد دین است، اما در این بحث منظور ادیان ابراهیمی است، یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام، و همان گونه که در تعریف دین گذشت، دین تعالیمی است که خداوند به واسطه پیامبران برای هدایت بشر نازل کرده است. این تعالیم، دارای ابعاد مختلفی است که بخشی مربوط به عالم ماورا و غیب، بخشی مربوط به حوزه اخلاق، بخشی مربوط به تالیف فردی و اجتماعی و بخشی نیز مربوط به نظریاتی در باب جهان و انسان و برخی حوادث خارجی و ... است. برای روشن شدن بحث رابطه علم و دین، به برخی ویژگی های علوم تجربی که پس از رنسانس شکل خاصی به خود گرفته ، اشاره میکنیم .﻿

ویژگی های علوم تجربی (ص 110کتاب)

1. علوم تجربی، علومی است که از طریق روش تجربی، یعنی مشاهده و آزمایش بد می آید و به تعبیری قلمرو فعالیت آن، امور مادی است و در امور غیرمادی و غیرتجربی نمی تواند به فعالیت و اظهارنظر بپردازد؛ چرا که در قلمرو امور ماورای طبیعی و غیرتجربی مشاهده و آزمایش کارساز نیست.

۲. مفاهیم و قوانین علمی، بازنمود جهان عینی اند و به تعبیری دانشمندان در کار علمی خویش معتقد به رئالیسم (واقع گرایی) هستند. اخترشناسان، زمین شناسان، زیست شناسان و شیمیدانان تقریبا همواره نظریه های علمی را بیانگر رویدادهای جهان خارج تلقی می کنند.

٣. در قلمرو علوم تجربی، صحت هیچ نظریه ای را نمی توان اثبات کرد و حداکثر چیزی که درباره يك نظریه می توان گفت، این است که توافق بیشتر با بهتری با معلومات موجود دارد و در حال حاضر از نظریه های بدیل، جامع تر است. چه بسا نظریه های دیگری باشند که در آینده با این معیارها موافق یا موافق تر درآیند. بنابراین در این قلمرو هر ضابطه سازی و تدوینی (قانون) موقتی و دستخوش بازبینی است.

بنابراین در حوزه علم تجربی هرگز یقین به دست نمی آید . آرنیوس شیمیدان به خاطر نظریه تجزیه الکترولیتی خود جایزه نوبل دریافت کرد، اما چندی بعد همان جایزه به شیمیدان دیگری به نام دبای" که نارسایی های نظریه آرنیوس را نشان داده بود، تعلق گرفت. همچنین مفهوم جفت نمایی (تقارن چرخش)ه که دیرگاهی به عنوان اصلی اساسی در ساختمان هسته پذیرفته شده بود، در سال ۱۹۵۶ متزلزل شد .

از این رو، برخی فیلسوفان نظیر رودلف کارناپ (۱۸۹۱ - ۱۹۷۰) فیلسوف پوزیتیویست و منطق دان آلمانی وهانس رایشنباخ (۱۹۵۳ - ۱۸۹۱) فیلسوف پوزیتیویست اتریشی- آمریکایی ، طرفدار محاسبه میزانی از احتمال بودند که بر طبق آن می توان بك نظریه را معتبر شمرد.

امروزه مشتی مطرح می شود که جامعه امل علم، از يك سنت خاص علمی تبعیت می کند و نظریات مخالف با سنت یا خلاف عرف علم را یا رد می کند، همانند هیپنوتیزم، یا آنها را نادیده می گیرد، همانند مسئله ادراك فراحسی، و یا با آن کج دار و مریز رفتار می کند، همانند طب سوزنی. حتی توماس کوهن، انقلاب علمی را مطرح می سازد که براساس آن با تحولی در سرمشق های علمی، «همه نظریات، معنای جدیدی به خود می گیرند. ایان باربور دراین باره می گوید:

تلاش علمی غالبا در چارچوب يك «سنت مأثور» انجام می گیرد که تعيين می کند چه نوع تبیینی را باید جستجو کرد (بدین سان وقتی قوانین نیوتون به صورت «سرمشق» درآمد، از آن پس تبیین ها بر وفق نیروها و حرکات ذرهای انجام می گرفت. سنت بر مفاهیمی که دانشمندان از خلال آنها جهان را می نگرند و انتظاراتی که حاکم بر کار آنهاست و زبانی که به کار می برند، تأثیر می گذارد. کوهن بر آن است که وقوع نادر یك تحول عظیم در سرمشقها یا نمونه های عالی آرمانی چنان آثار دراز آهنگی به بار می آورد که میتوان آن را انقلاب علمی نام نهاد. ازجمله مثال های او اخترشناسی کوپرنیکی، فیزیك نیوتنی، کشف اکسیژن لاوازیه و نسبیت انیشتین است. به عرصه آمدن يك سرمشق جديد مستلزم از میدان خارج شدن سرمشق کهن است، نه اینکه فقط چیزی بر نظریه های پیشین افزوده شود، بلکه به داده های مأنوس به شیوه ای کاملا نو نگریسته می شود و اصطلاحات قدیم تحول معنایی می یابند.؟

بنابر آنچه گفتیم، نظریات و قوانین علمی هیچگاه به صورت یقینی مطرح نمی شوند، بلکه همواره موقتی و دستخوش بازنگری هستند. با این همه، پیشرفت علوم تجربی و دستاوردهای آن، برخی را به این فکر واداشت که روش علمی تنها راه کشف حقایق عالم است و هر چیزی که به محك مشاهده حسی و آزمایش درنیاید، امری باطل و بی معناست. بر این اساس اخلاق و مابعدالطبیعه و مسائل دینی که با روش مکانیکی علمی متناسب نبود، از گردونه کاوش انسان کنار نهاده شد و نگاه علمی به جهان، درواقع به فل و الحادی انجامید؛ حال آنکه این نتیجه گیری، خود نوعی فلسفه پردازی است علمی: روش علمی درواقع به کشف رابطه دو پدیده مادی می پردازد و نمی تواند خارج از پدیده های مادی و روابط آنها نفيا و اثباتا به اظهارنظر بپردازد. درواقع موضع علمی در قلمرو ماورای پدیده های مادی، موضع لاادری گرایانه است و نه نفى آن قلمرو.

دیدگاه اسلام درباره علوم تجربی (ص 112کتاب)

خداوند در قرآن بر تعقل و تفکر تأکید بسیاری نموده است؛ آن گونه که حتی در آبهای معطر می کند از آنچه بدان علم ندارید، تبعیت نکنید. همچنین به انسان ها سفارش می کند که به خلقت حیوانات و آسمانها و زمین و جز اینها بنگرند تا به عظمت و حکمت خداوند از دیدگاه قرآن، بدترین جانداران نزد خدا کسانی هستند که کر و لال اند و به هیچ رو تعقل نمی کنند. قرآن همچنین دوزخیان را افرادی معرفی میکند که به دستور عقل رفتار نکرده اند .۲ امام کاظم ع در روایتی می فرماید:

خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و ظاهری و حجت باطلی رسولان و انبیا و امامان، حجت آشکارند و عقول مردم نیز حجت باطنی. بنابراین از دیدگاه اسلام، عقل و تفکر حجیتی خاص دارد و همسان با سخنان پیامبران الهی است و هیچگاه این دو سر ناسازگاری با هم ندارند.

مطالبی که بیان شد در باب حجیت عقل است و یکی از حوزه های فعالیت عقل، علوم تجربی است که با روش مشاهده و آزمایش به کشف اسرار و قوانین طبیعت می پردازد. بنابرین اگر عقل یا علم به نتیجه ای قطعی و یقینی رسید، از دیدگاه اسلام قابل اعتنا و پیروی است. ا

پیامبر اسلام طلب علم را بر هر مسلمانی واجب می شمارد که در این روایت معنای علم اعم از علوم تجربی و غیرتجربی است. ایشان در روایتی دیگر می فرماید: علم را می کنید، هرچند که در چین باشد. بی شك علمی که در چین آن زمان بوده ، علم دینی بوده است؛ چه آنکه مرکز یادگیری علم دینی، مکه و مدینه و دیگر نقاطی بود که پیروان شرايع پیشین در آن می زیستند. از این رو بی گمان منظور ایشان علوم تجربی بوده است. بنابراین اسلام بر خردورزی و فراگیری علوم تجربی تأکیدی بسزا دارد. در حالی که اگر علوم تجربی، متعارض و ناسازگار با دین باشد، چنین تأکیدی صحیح نیست. از این رو می توان نتیجه گرفت که یافته های علوم تجربی نمی تواند با آموزه های دینی در تنافی باشد. حتی می توان گفت یکی از ابعاد اعجاز قرآن ، اعجاز علمی آن است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد.

البته در کتاب مقدس مسیحیان، آموزه هایی وجود دارد که با عقل و نتایج علمی سازگاری ندارد. شاید یکی از دلایل این ناسازگاری تحریف کتاب مقدس مسیحیان باشد که قرآن و تحقیقات تاریخی نیز این تحریف را تأیید می کنند. حتی به اذعان برخی از متفکران مسیحی، انجیلهای چهارگانه پنجاه سال پس از مسیح تألیف یافته اند. براساس تحقیقات تاریخی، پنج کتاب اول عهد عتیق نیز که سنتا منسوب به خود موسی است، نشانه هایی از چند مؤلفی بودن دارد که مربوط به زمان های مختلف است. پاره ای از اندیشمندان مسیحی نیز چنان فلسفه ارسطو و از جمله کیهان شناسی او را با الهیات مسیحی درآمیختند که هرگونه انتقادی به کیهان شناسی ارسطو، درواقع مخالفت با دین تلقی می شد.

البته چنین تعارضاتی را نباید به حساب تمام کتاب های آسمانی از جمله قرآن گذاشت و این نتیجه گرفت که دین با علم ناسازگار است. حال با توجه به این مقدمات، به انواع علم و دین می پردازیم. البته منظور از علم، برخی گزاره های علمی و منظور از دین ای از گزاره ها و آموزه های دینی است، نه تمامی آنها؛ زیرا آنچه در مسئله علم ودین مورد بحث قرار می گیرد، حوزهای مشترك است ، یعنی موضوعاتی که هر علی درباره آنها سخن گفته و هم دین. بنابراین مقصود از دین نیز آن گزاره هایی است که در موزه طبیعیات به، اظهارنظر پرداخته ، نه تمامی گزاره های دین.

انواع دیدگاه ها درباره رابطه علم و دین ( ص114 کتاب)

1. علم و دین ، دو شیوه بیان يك واقعيت

این دیدگاه برآن است که گزاره های علمی و دینی، حقایق مشترکی را درباره جهان ، اما به دو بیان و شیوه مختلف باز می گویند و اگر میان این گزاره ها اختلافی هم باشد، سطحی است که اگر به درستی تحلیل گردند، روشن می شود که در توافق با یکدیگر هستند.

برای مثال، قرآن به صورتی زیبا و لطیف با اشاره به حرکت زمین، آن را به گاهواره تشبیه میکند؛ از این رو زمین نیز چون گاهواره در حرکت است. دانشمندان علم نجوم مانند کپرنيك، گالیله و کپلر نیز به شیوه خاص خود و از طریق روش تجربی به حرکت زمین اشاره میکنند.

گالیله طبیعت و متن مقدس را دو راه هم طراز و رهنمون به خداوند می داند. به تعبیر دیگر آیات کتاب مقدس و آیات طبیعت، هر دو كلمة الله هستند. بنابراین علم و دین حقیقت واحدی را به دو شیوه مختلف بیان می دارند. براساس این دیدگاه، هیچ تعارضی بین علم و دین وجود ندارد.

۲. علم، تأييد کننده دین

بر پایه این دیدگاه، نظریات علمی پشتیبان آموزه های دینی هستند. به بیانی دیگر هرچه علم، اسرار و قوانین طبیعت را بیشتر کشف کند، انسان به ظرافت ها و پیچیدگی های نظام هستی بیشتر پی می برد و بهتر می تواند به خداوند حکیم و دانا و توانا آگاه گردد.

همچنین برخی از آموزه هایی که در دین وجود دارد با پیشرفت علوم تجربی، اسرار ان بیشتر کشف می شود. برای نمونه، خداوند در قرآن می فرماید: ما از هر چیزی جفت آفريديم" و گیاهان را نیز به صورت نر و ماده قرار دادیم. بدین ترتیب قرآن مسئله زوجیت عمومی از جمله زوجیت در گیاهان را چهارده قرن پیش به گونه ای لطیف و زیبا مطرح نموده است . شاید در عصر نزول این آیات، مردم به حقیقت آن آگاه نبودند. اما در قرن هجدهم میلادی گیاه شناسان مسئله زوجیت عمومی را کشف کردند.

قرآن در آبهای دیگری به گونه ای بسیار ظریف به قانون جاذبه عمومی اشاره میکند، اما این نیوتن (۱۷۲۸ - ۱۶۴۲) بود که آن را در قلمرو فيزيك کشف کرد. به همین سان، بسیاری از احکام و آموزه های دینی وجود دارند که براثر پیشرفت علم، اسرار آن کشف می شود. بنابراین علم تأییدکننده دین است. می توان از جهاتی، این دیدگاه و دیدگاه پیشین را به هم شبیه دانست.

3. علم و دین، مکمل یکدیگر

مطابق این دیدگاه، علم و دین را باید مکمل یکدیگر دانست؛ بدین بیان که هريك جنبه خاصی از حقیقت را بررسی می کنند و شناخت کامل حقیقت مستلزم آن است که هر دو نگرش را گرد آوریم. مثلا برای ارزیابی کامل يك شخص، هم ارزیابی جسمانی و هم ارزیابی اخلاقی لازم است و این دو ارزیابی ما را در شناخت بهتر او یاری می رسانند. همچنین در مورد جهان طبیعت، هم باید نسبت به ساختار طبیعی آن شناخت داشت و هم نسبت به هدف و مبدأ آن. به تعبیر دیگر، علم به پرسش هایی مانند «چه چیزهایی و چگونه رخ می دهند»، برحسب عواملی که قابل مشاهده تجربی اند، پاسخ می دهد و دین نیز با سؤالاتی نظیر «چرا رخ میدهند و هدف و غایت آنها چیست»، سروکار دارد.

دونالد ملکی (۱۹۸۷ - ۱۹۲۲) فیلسوف و دانشمند انگلیسی، رابطه علم و الهیات را رابطه میان دو امر مکمل میداند که علم در پی کشف «علل» وقایع است و هدف نیز کشف «معنای» وقایع. مك کی معتقد است میان این دو مدعا که «پیدایش ای محصول فرایندهای طبیعی است.» و «عالم مخلوق خداوند است. تعارضی وجود ندارد.

استاد مرتضی مطهری بر این اعتقاد است که علم و ایمان مکمل و متمم یکدیگر نه متضاد با هم. علم نیمی از ما را می سازد و ایمان نیمی دیگر را. ایشان همچنین و است که در شناخت کامل جهان، هم به شناخت علمی نیازمندیم و هم به شناخت دین از نظر علم، جهان کهنه کتابی است؛ که اول و آخر آن افتاده است؛ به عبارت دیگرند اولش معلوم است و نه آخرش. از این رو برای شناخت بهتر جهان می باید آغاز و فرجام نیز مشخص گردد. ایشان رابطه علم و ایمان را چنین ترسیم می کند:

علم به ما روشنایی و توانایی می بخشد و ایمان عشق و امید و گرمی علم ابزار می سازد و ایمان مقصد. علم سرعت می دهد و ایمان جهت. علم توانستن است و ایمان خوب خواستن. علم می نمایاند که چه هست و ایمان الهام می بخشد که چه باید کرد. علم انقلاب برون است و ایمان انقلاب درون. علم جهان را جهان آدمی می کند و ایمان روان را روان آدمیت می سازد. علم وجود انسان را به صورت افقی گسترش می دهد و ایمان به شکل عمودی بالا می برد. علم طبیعت ساز است و ایمان انسان ساز. هم علم به انسان نیرو میدهد هم ایمان، اما علم نیروی منفصل میدهد و ایمان نیروی متصل. علم زیبایی است و ایمان هم زیبایی است. علم زیبایی عقل است و ایمان زیبایی روح. علم زیبایی اندیشه است و ایمان زیبایی احساس. هم علم به بیرونی می دهد و ایمان امنیت درونی بخشد و هم ایمان. علم امنيت برونی می دهد و ایمان آمد علم در مقابل هجوم بیماری ها، سیل ها، زلزله ها و طوفان ها ایمنی می ایمان در مقابل اضطراب ها، تنهایی ها، احساس بی پناهی ها، پوچ' علم جهان را با انسان سازگار میکند و ایمان انسان را با خودش بی پناهی ها، پوچ انگاری های معنای وقایع، به علل وقایع نیز می پردازد. بنابراین گاه دین وظیفه علم را نیز انجام میدهد. حال جای این پرسش است که اگر بین تبیین دینی و تبیین علمی در مورد علل وقایع تعارض واقع شد، چه باید کرد؟

راه حل این تعارض روشن است؛ چرا که از يك سو نظریات علمی، قطعی و یقینی نیستند و یا تردید آمیخته اند و از سوی دیگر متون دینی نیز تا حدی مجال تفسیر و تاویل دارند. اگر تعارض بین علم و دین واقع شود، یا تفسیر از دین صحیح نیست و یا اینکه نظریه علمی قطعی نمی باشد، ولی به مثابه نظریه قطعی تلقی شده است. بنابراین اگر تفسیر از دین قطعی و یقینی بود، به احتمال زیاد نظریه علمی از قطعیت لازم برخوردار نیست و شاید در آینده نظریه علمی دیگری جایگزین این نظریه علمی گردد که با تفسیر دین سازگار باشد . اگر نظریه علمی قطعی بود - که بسیار بعید است - در آن صورت پی می بریم که تفسیر ما از دین صحیح نبوده و در مقدمات آن باید تجدیدنظر کنیم.

۴. ناسازگاری علم و دین (ص 117کتاب)

دین و علم دست کم در برخی موارد با هم ناسازگارند و نمی توان هر دو را پذیرفت. برای مثال، نظریه زمین مرکزی و سکون آن، نظریه ای دینی ( براساس دیدگاه مسیحیت) و نظریه خورشید مرکزی و حرکت زمین، نظریهای علمی و نظریه تکامل انسان از حیوانات پست تر نظریهای علمی و نظریه خلقت انسان به همین شکلی که الان وجود دارد، نظریه ای دینی است که قبول یکی از نظریات به منزله رد نظریه دیگر است.

ازيك سو همان گونه که پیش تر اشاره نمودیم از نظر قرآن و تحقیقات تاریخی، کتاب مقدس مسیحیان تحریف شده است و برخی متکلمان مسیحی نیز به خطا کیهان شناسی ارسطو را با الهیات مسیحی به گونه ای تلفیق کردند که هر معارضه ای با کیهان شناسی ارسطو معارضه با مسیحیت تلقی می شد. از این رو، بسیاری از آموزه هایی که به نام دین معروف اند، به واقع دینی نیستند. از سوی دیگر، قرآن که کتاب آسمانی تحریف ناشده است، به حرکت روی بودن زمین اشاره می نماید که متناسب با نظریه خورشید مرکزی است. بنابراین این نیست که ثابت بودن زمین، یك نظریه دینی قطعی باشد و با خورشید مرکزی و زمین ناسازگار. بنابراین شایسته است بگوییم نظریه خورشید مرکزی و حرکت زمین، این نظریه دینی است. از این رو، در عنوان دینی بودن و علمی بودن باید بسیار دقت نمود.﻿

در مورد نظريه تکامل انسان، از يك سو این نظریه علمی فرضیه اع . قطعیت آن اثبات نشده و حتی شواهد علمی بسیاری برخلاف آن وجود دارد. از نظرية خلقت انسان در متون دینی نیز قابلیت تفسیرهای مختلف دارد؛ نبای به صراحت درباره خلقت انسان به صورت کنونی، سخن نگفته است.

از این رو، تعارض و ناسازگاری بین این نظریه های دینی و علمی باقی نمی ماند و می توان به سهولت بین آنها سازگاری ایجاد کرد.

در جهان مسیحیت هنگامیکه نظریه تکامل مطرح شد، برخی از مسیحیان تحت عنوان بنیادگرایی کوشیدند که از معنای ظاهری عبارات کتاب مقدس در برابر هر اکتشاف علمی ناسازگار با آن، دفاع کنند و برخی حتی داروینیسم را با الحاد برابر داشتند اما پاره ای دیگر از مسیحیان ، الهیات رسمی و سنتی را با نظریه تکامل جمع پذیر دانستند. برخی دیگر نیز واقع نمایی نظریات علمی را انکار نموده، از ابزارانگاری نظریات علمی دفاع کردند. برطبق این دیدگاه، نظریه های علمی بیانگر واقعیت نیستند و تصورات حاصل از آنها عينا منطبق بر مابه ازایی در عالم خارج نیست. نظریه های علمی صرفا ابزارهایی ریاضی یا افسانه ها و مجعولاتی هستند که دانشمندان برای پیش بینی و محاسبه حوادث، از آنها استفاده میکنند. بنابراین براساس دیدگاه ابزارانگاری، نظریات علمی منطبق بر واقع نیستند؛ چرا که اساسا انطباق یا عدم انطباق با واقع معنایی ندارد تا با آموزه های دینی ناسازگار شوند.

برخی دیگر نیز در مسئله تعارض علم و دین، جانب علم را گرفتند و از دین دست شستند. با توجه به غیرقطعی بودن نظریات علمی، این دیدگاه صحیح نیست و اگر انبیای الهی برای صدق گفتار خویش با معجزه خود تحدی کنند، به گونه ای که آدمی به یقین اعتقاد یابد که دین وحی الهی است، دیگر به سهولت نمی توان از دین دست کشید.

۵. جدایی کامل حوزه علم از دین ( ص118کتاب )

طبق این دیدگاه، حوزه علم از حوزه دین کاملا جداست و هیچ گونه تعارضی با هم ندارد.

زیرا تعارض بين دو چیز در صورتی پیش می آید که موضوع واحدی داشته باشند و احکام با بهاری در مورد آن موضوع به دست دهند. اما در جایی که موضوع و روش و غایت آن دو چیز متفاوت است، بین آنها تعارضی به وجود نمی آید.

علم دینی ( ص121 کتاب)

با پیروزی انقلاب اسلامی بحث «علم دینی» یا «اسلامی شدن علوم» یا «اسلامی شدن دانشگاه ها، با تأكید بیشتری مطرح شد و مقام معظم رهبری، آن را موضوع محوري تحولات فرهنگی در دانشگاه ها معرفی کردند. پس از بحث درباره رابطه علم و دین شایسته است توضیح روشنی از علم دینی ارائه گردد. آیا می توان علوم تجربی و علوم انسانی را با﻿ وصف دینی تصویر نمود یا اینکه علم، علم است دینی و غیردینی بودن آن میل برای پاسخ به این سؤال، چند مقدمه ذکر می شود، بودن آن معنایی ندارد؟

پیشینه بحث (ص122 کتاب)

در تمدن اسلامی، با توجه به توصیه و تشویق اسلام به فراگیری دانش، مسلمانان درد عرصه های دانش تجربی، انسانی و عقلی، سرآمد و الگویی برای جهانیان شدند. آنها قلمرو صنعت و علوم پایه و پزشکی و فلسفه، ابداعات و پیشرفتهای چشمگیری به دست آوردند. در آن زمان، دانشمندان معمولا عالمان دین نیز بودند. برای نمونه، ابن سبا درعین حال که يك دانشمند و فیلسوف بزرگ بود، يك عالم دین نیز محسوب می شد. ناسازگاری چندانی بین علم و دین مشاهده نمی شد و علوم تجربی، صبغه دینی نیز داشت. ابن سینا برای حل معضلات علمی و فلسفی خود، از آموزه های دینی استمداد می گرفت. از نظر وی، عالم تکوین و تشریع و قوانین آنها، نشانه های خداوند هستند که می توان با تأمل و تفکر در این آیات، به علم و قدرت نامتناهی افریدگار حکیم پی برد.

نتیجه آنکه، علوم تجربی از نظر آنها هم مبانی و هم غایات دینی داشت و هر علمی از جمله علوم تجربی را تعلیم خداوند حکیم می دانستند. از نظر او، علم دینی موجه و معنادار بود.

اما افول تمدن اسلامی، رشد و پیشرفت تمدن غربی - به ویژه بعد از رنسانس - و حاکمیت کلیسا در قرون وسطا و برخورد نامناسب آنان با دانشمندان و متفکران و نیز تحولات فلسفی در نگرش انسان به عالم و هستی، همه و همه دست به دست هم دا جریانی به نام «پوزیتیویسم» را پدید آورد که علم را با دین ناسازگار می انگاشت و دوران تبیین دینی از حوادث را مربوط به زمان های گذشته می دانست که عمرآن به سر آمده است

بنابراین دیدگاه علمی، تجربی و پوزیتیویستی با دیدگاه دینی ناسازگار است و این دو با هم جمع نمی شوند. این دیدگاه، علت طبیعی و تجربی يك حادثه را با علت الهي ناساز میداند و آنها را در عرض هم قرار میدهد، نه در طول هم.

جریان فلسفی که پس از رنسانس به شیوه تجربه گرایی ظهور پیدا کرده بود، در تفکر﻿ فلسفی ایمانوئل کانت و پوزیتیویست های منطقی و مکتب های تحلیلی و فلسفه های فوئرباخ، مارکس، فروید، برتراند راسل، جان دیویی، اگزیستانسیالیست های الحادی و ... به راه خود ادامه داد. نکته مشترك همه این فلسفه ها آن بود که دین را از حوزه سنجش تفکر فلسفی و عقلی خارج می دانستند و به ناسازگاری تفکر عقلی و علمی از دین دامن می زدند.

چیستی علم دینی (ص 123کتاب)

برای اینکه تصور روشنی از علم دینی پیدا کنیم، باید نگاه ما به علم و دین و رابطه بین آن دو تصحیح شود. مراد از دین، دین حقیقی و تحریف ناشده، یعنی اسلام است. اسلام مجموعه ای از عقاید، اخلاق، قوانین فقهی و حقوقی و نیز معارفی در باب انسان و جهان و خداست که خداوند برای هدایت انسان ها بر پیامبر گرامی اسلام له نازل فرموده است. قرآن، معجزه جاودانه پیامبر گرامی اسلام و بهترین دلیل بر حقانیت این دین است.

قرآن سفارش زیادی به خردورزی در آفاق و انفس، یعنی در خلقت زمین و آسمان ها و در خود انسان می کند، به گونه ای که به صراحت اعلام می دارد که ظن و گمان بهره ای از حقیقت ندارند و نباید از هر آنچه به آن آگاهی نیست، تبعیت کرد .

دین اسلام، خدا را خالق همه موجودات میداند که براساس قوانین منظمی هدایت می شوند.

قال ربنا الذي أعطى كل شيء خلقه ثم هدی. گفت: پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که در خور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است. خداوند تمام مخلوقات را در نهایت اتقان و کمال آفریده و نظم و قانون مشخصی بین انها قرار داده است. همچنین خوبی ها و بدی ها را به انسان الهام نموده است و علم نیز مخلوق الهی است که خداوند به انسان ها تعلیم میدهد؛ هرچند واسطه آن معلم باشد. البته اینکه خداوند خالق همه هستی است، منافاتی با اصل سببیت در نظام ندارد که برخی از موجودات، علت وجود بعضی دیگر باشند. خداست که به خورشید گرمی و درخشندگی بخشیده و آنها را علت گرمی و درخشندگی قرار داده است.

بنابراین اگر ما در علمی کشف کردیم که باد علت حرکت ابر یا خورشید علت روشنا است یا علت رفع فلان مرض، فلان دارو است، این به معنای انکار وجود خدا نیسی کشف رابطه بین موجودات این عالم است که خدا با حکمت خود، آنها را در نهایت ایی آفریده است و به تعبیری آنها آیات الهی هستند.

علم نیز گاهی به معنای عام به کار می رود که شامل همه علوم تجربی، فلسفی، تاریخ عرفانی، هنری و ... می شود و گاه نیز به معنای خاص به کار می رود که منظور علوم تجربی است که روش آن مشاهده و آزمایش است؛ اعم از علوم انسانی، نظیر روان شناسی، جامعه شناسی و ... و علوم طبیعی مانند فيزيك، شیمی، زیست شناسی و پزشکی و ....

وظیفه علوم تجربی آن است که از طریق مشاهده و آزمایش به کشف روابط پدیده ها بپردازد که گاهی به واقع دسترسی پیدا میکند و رابطه واقعی را کشف میکند و گاهی دانشمندان دراین باره تلاش خود را به کار می برند، اما به حقیقت نمی رسند و نظریه خود را با میزانی از احتمال مطرح می نمایند. ویژگی نظریات تجربی به گونه ای است که همواره در معرض تجدید نظر هستند.

حال سؤال این است که معنای علم دینی چیست؟ برای نمونه، آیا میتوان فيزيك دینی و اسلامی را تصور نمود یا اینکه علم فيزيك ، دینی و غیر دینی ندارد؟

در این رابطه می توان به دو دیدگاه اصلی اشاره نمود:

١. دیدگاه الحادی و سکولار که برآن است که جهان با همه محتویات آن براساس یة سلسله قوانین، خود به خود پدید آمده است و کشف رابطه دو پدیده، تمام واقعیتی است که ما به آن دسترسی داریم. پیش فرض های چنین دیدگاه عبارتند از: (۱) جهان مادی بدون . آفریننده الهی است. (۲) حوزه شناخت محدود به عالي تحبه است. (۳) روش علمی نیز تنها روش کشف واقعیت است.

٢. دیدگاه الهی و دینی که معتقد است این جهان، براساس حکمت، قدرت و علم نامتناهی خداوند پدید آمده است. همچنین خداوند جهان را براساس قوانین منظم و سنت های ثابت و در کمال اتقان، هدایت و تدبیر می نماید. خداوند از انسان ها می خواهد همان گونه که در آیات قرآن تفکر و تعقل کنند، در آیات و نشانه ها و اسرار جهان تکوین و به تعبیری در آیات آفاقی و انفسی نیز تأمل نمایند؛ تا از طریق آنها پی ببرند که تنها خداوند حق است و این جهان باطل آفریده نشده است؛ بلکه خداوند از خلقت آن، هدفی داشته است.

خداوند جهان را براساس نظام علی و معلولی آفریده است؛ اما علت، منحصر در علل طبیعی عادی و شناخته شده یا ناشده نیست؛ بلکه عالم ماورای طبیعت و نفوس و ارواح و به تعبیری علت های غیرمادی نیز در پیدایش يك حادثه مادی مؤثرند. معجزات انبیا و نیز کارهای عجیب و غریب برخی از نفوس نیز شاهدی بر این مدعاست.

براساس این دیدگاه، کشف رابطه دو پدیده، در حقیقت کشف سنت ها و قوانینی است که خداوند در طبیعت قرار داده است؛ اما کشف علت قريب يك حادثه مادی، تنها علت حقیقی آن حادثه نیست؛ بلکه تأثیربخشی همه علت ها به اذن و قوه الهی صورت می گیرد و علت العلل همه علت ها خداوند حکیم است.

بنابراین اگر دانشمندانی در تحقیقات علمی خود به این نتیجه برسند که در تحقق حادثه (الف) تنها حادثه (ب) مدخلیت دارد، تمام واقعیت را بیان نکرده اند.

از نظر اسلام، دانشمندان که در تحقیقات خود در پی کشف قوانین الهی در عالم تکوین هستند، همانند عالمی خواهند بود که در پی کشف احکام الهی از قرآن است. اگر دانشمندان به واقعیت حکم و قانون الهی نائل شدند، که بیان آن قوانین درواقع بیان قوانین الهی است؛ اما اگر به واقع و قطعیت دسترسی پیدا نکردند، بلکه با حالت اطمینان و ظن نزديك به علم به قضایا پی بردند، احکام آنها، احکام الهی است؛ زیرا نهایت تلاش خود را به کار بسته اند. همان گونه که مجتهدان و اسلام شناسان نیز گاهی حکم واقعی شرعی را نمی یابند؛ ولی چون برحسب اصول و ضوابط، نهایت سعی خود را کرده اند تا به اصول واقعی برسند، سعی آنها مورد رضایت خداوند است.

حال سؤال دیگر این است که آیا ایمان و کفر دانشمند علوم طبیعی یا مفسر قرآن تأثیری در یافته های علمی آنان می گذارد؟ از مطالب گذشته به خوبی برمی آید که ایمان و کفر در،﻿ مرتبه نازل علم تأثیری ندارد؛ برای نمونه، اگر دانشمند بی دینی رابطه دو پدیده را ی بر هم تأثیر دارند، کشف کند - مثل يك پزشك یا داروساز که کشف کند فلان دارو ۔ رفع فلان مرض است یا ادیبی همانند ولید بن مغیره که از ادیبان بزرگ عصر جاهلی بود به اعجاز ادبی و فصاحت و بلاغت قرآن اعتراف کند - در همان حد، حکم الهی را کن کرده است. با این حال آنها به تمام واقعیات نرسیده اند. مراتب برتر فهم کتاب تكون تشریع در سایه تقوای الهی حاصل می شود. هر چه ایمان و تقوای دانشمند بیشتر باشد، او به مراتب برتری از علم رهنمون می شود.

بنابراین علم سکولار، مرتبه نازل علم است و علم دینی، مرتبه برتر و کامل ترآن کی دارای جامعیت نیز هست. البته اعتقادات دینی یا تأمل در آموزه های دینی مرتبط می تواند در فهم بهتر روابط و ارائه بهتر نظریات علمی یاری رسانند؛ مثلا آیات قرآنی به صورت لطيف - که مختص زبان قرآن است - به حرکت زمین و نیروی جاذبه و زوجیت گیاهان و زوجیت عمومی و ... اشاره کرده اند. دانشمندان الهی در صورت در این لطایف می توانستند نظریات علمی صحیحی ارائه دهند.

بنابراین ایمان و آموزه های دینی، هم در فهم بهتر واقعیات و مراتب برتر علم ما را یاری می دهند و هم در ارائه بهتر و صحیح تر نظریات علمی. ازاین رو دینی شدن علم به معنای نفی علم نیست؛ بلکه ارتقا و تعالی سطح علم است.

اهداف علم (ص 126کتاب)

یکی دیگر از عواملی که می تواند در تصور علم دینی نقش داشته باشد، اهداف و کاربرد علم است. امروزه مسیر پاره ای از علوم به دست قدرت طلبان و استعمارگران تبیین می شود برخی از کشورهای استعمارگر برای چپاول بیشتر ملت های دیگر، در جهت سلاح های کشتار جمعی نظیر سلاح های میکروبی، شیمیایی، هسته ای و ... سرمایه گذاری می کنند و مسیر فعالیت دانشمندان را جهت دهی خاصی میکنند.

از نظر دین اسلام، این غایت باید بازنگری شود و کشتار جمعی انسان ها هیچگاه مطلو اسلام نیست. از نظر دینی، جهت دهی و اهداف علوم باید در مسیر نیازهای واقعی انسان ها باشد، نه در مسیر ارضای هواهای نفسانی استعمارگران.﻿

مسیری را که خداوند برای انسان تعیین نموده ، مقام قرب و لقای الهی است. کسانی می خواهند به این هدف والا نائل شوند، باید علم آنها در این راستا باشد. در آن صورت

هیئتهای علمی دانشمندان هم در زمره عمل صالح قرار میگیرد. بنابراین علمی دینی است که در راستای اعتلای انسانیت در نیل به لقاء الله باشد، نه در جهت نابودی انسان های مظلوم یا محرمات الهی. آموزه ها و دستورات دینی باید مانند قطب نما، مسیر علم را جهت دهی کنند.

نتیجه گیری (ص 127 کتاب)

حاصل آنکه، در صورت رعایت اصول ذیل، علم دینی محقق می گردد:

1. مبانی فلسفی تجربه گرایی علوم تجربی و انسانی رایج باید کاملا متحول شوند و در عوض، جهان بینی الهی و دینی جایگزین آن شود.

۲. نهضت علم گرایی باید از دعاوی بلندپروازانه خود دست بکشد؛ زیرا هر حوزه شناخت، ابزار مناسب خود را می طلبد. روش علمی، تنها روش کشف حقایق هستی نیست.

٣. علم که همان کشف رابطه دو پدیده قابل مشاهده است، با دیدگاه الهی ناسازگاری ندارند. به تعبیری این نظرنادرست آگوست کنت که «امروز دوران علم است و باید از مرحله ربانی دست کشید» باید اصلاح شود. علت الهی در طول علتهای مادی است، نه در عرض آنها

۴. عقل که یکی از حوزه های فعالیت آن، علوم تجربی و انسانی است، با دین ناسازگار نیست؛ بلکه مورد توجه و اهتمام دین اسلام و از منابع آن است.

۵. عالم مادی از سر بخت و اتفاق و بدون هدف آفریده نشده است؛ بلکه مخلوق الهی است که براساس قوانین و نظم خاصی هدایت می شوند و کشف این قوانین در حقیقت کشف سنت های غیرمتغير الهی است.

6. علم، تعلیم الهی است که خداوند به بندگان خود افاضه می فرماید.

7. دانشمندان بی دین، تنها به مرتبه نازل علم دسترسی پیدا میکنند و مراتب برتر علم ایمان به خدا و تقوای الهی ممکن است.

8. آموزه ها و و اعتقادات دینی می توانند ما را در کشف و ارائه بهتر نظریات علمی یاری دهند.

9. تلاش برای کشف و اعلام قوانین عالم تکوین، همانند کشف و اعلام قوانی. میں تشريع، مورد رضایت خداوند است.

۱۰. تعیین هدف و سمت و سوی علم باید به دست صالحان و متدینان صورت گیر اهداف علم باید دینی و در جهت رفع نیازهای واقعی انسان باشد، نه اینکه هدف گذار علم به دست استعمارگران، قدرت طلبان، لذت طلبان و افراد فاسد صورت گیرد.

اگر تولید علم و ارائه نظریات علمی همراه با اصول ده گانه فوق صورت گیرد، می توان گفت آن علوم دینی هستند. بنابراین تصور علم دینی ممکن است. همچنین اگر اصول ده گانه فوق بر فعالیت دانشمندان علوم تجربی و انسانی حاکم گردند، وضعیت جهان بسیار بهتر از وضعیت کنونی خواهد شد. به امید آن روز.

فصل سوم شناخت اسلام﻿

مقدمه

پیش از پرداختن به منابع شناخت اسلام می باید به اختصار تعریفی از اسلام ارئه کنیم:

تعریف اسلام (ص135)

واژه اسلام در لغت به معنای تسلیم شدن و گردن نهادن است. قرآن کریم از این رو دینی را که مردم را به آن دعوت می کند، اسلام نامیده است که برنامه کلی آن، تسلیم شدن انسان در برابر احکام الهی است.

حضرت ابراهیم اولین کسی است که این دین را اسلام و پیروان آن را مسلمان نامید. بی گمان دین در نزد خداوند همان اسلام است که در طول تاریخ به صورت شریعت های متفاوت جلوه گر شده است.

اما در اصطلاح، اسلام آخرین و کامل ترین شریعتی است که خداوند برای هدایت همه انسان ها تا به ابد، نازل فرموده است. قوانین چنین آیینی، مطابق فطرت و عقل آدمی و نیز پاسخگوی همه نیازهای فردی و اجتماعی و هدایتی انسان است. بی شك انسان ها با پیروی از دستورهای چنین ایینی است که می توانند به کمال معنوی و مادی و سعادت دنیا و آخرت خود نائل گردند.

الف) قرآن و سنت(ص136)

1. قرآن(ص136)

قران، هديه و رحمت و داروی شفابخشی است که خداوند از سر لطف به انسان ها ارزان داشته است؛ گنجینه ای که گوهرهای آن هیچگاه پایان نمی یابد و فروغی که هرگز خاموشی نمی پذیرد. در گستره تمدن و فرهنگ دینی انسان، هیچ کتاب آسمانی به اندازه قرآن، عصمت، صحت، صلابت، اتقان، اعتبار تاریخی و حقانیت ندارد. این کتاب را خداوند عزیز و مهربان برای هدایت مردم نازل کرده و خود نیز نگاهبان آن است تا از هرگونه تحریف و دستبردی مصون بماند و بتواند رسالت خود را - که هدایت انسان ها از ظلمات به سوی روشنایی است - به نیکی به انجام رساند. زبان خطاب های قران - با وجود اعجازآمیز بودن - همان زبان متعارف عقلایی است؛ چرا که مخاطبان، آحاد انسان هایند.

اما با اینکه ظواهر قرآن روشن و آشکار است، چنان نیست که از تفسیر بی نیاز باشد . به دیگر سخن، قرآن قول ثقیل است؛ یعنی هرچند زبان آن عقلایی و واژگانش عربی مبین است، اما بدین معنا نیست که بهره همگان از این کتاب الهی یکسان باشد. در واقع معارف قرآنی مراتبی دارد و هر مرتبه ای برحسب استعداد افراد، عاید گروهی خاص می شود چنان که از امام حسین و امام صادق ع نقل شده است:

(ص136) خداوند معارف خود را در قرآن کریم به چهارگونه بیان فرموده است: به صورت عبارت ولفظ صریح، اشاره ، لطایف و حقايق. عبارات برای فهم توده مردم است. اشاراتش برای خواص و لطایف آن برای اولیا و حقايق آن برای انبیای الهی نتیجه آنکه قرآن، ظاهر و عمقی دارد، ازاین رو کلام خدا را نباید در سطح کلام بشری خلاصه کرد. اما نکته ای که نباید نادیده انگاشت، اینکه باطن هیچگاه منافی ظاهر نیست بلکه تعمیق آن ظاهر است. عمق همواره از ظاهر می گذرد، از این رو هرگز نباید ظاهر ان فدای عمق و عمق آن فدای ظاهر شود. بنابراین استنباط معارف و معانی از دو سطح آن کار مفسران آگاه و صاحب صلاحیت های آفاقی و انفسی است.

خداوند باید بیان و تبیین قران را بر عهده پیامبر(ص) و سپس امامان معصوم بنا نهاده است ایران نیز این وظیفه مهم را بر دوش عالمان و مفسران متعهد و پرهیزکار قرار داده اند .

ان با صلاحیت به دلیل احاطه بر قران و سنت معصومان علی و براساس شیوه و روش صحیح می توانند از این کتاب الهی بهره گیرند.

قرآن معجزه جاویدان پیامبر اسلام اور است که برای همیشه ، کتاب هدایت انسانها باقی خواهد ماند. بی شک این کتاب، نبوت پیامبر را نیز اثبات می کند؛ چراکه دعوی نبوت همراه آن صورت گرفت؛ مردم را به معارضه با خود دعوت کرد و مردم از این مقابله عاجز ماندند.؟

دشمنان اسلام در طی پانزده قرنی که از پیدایش این آیین می گذرد، برای ضربه زدن به اسلام از هیچ تلاشی فروگذار نکردند و حتی پیامبر را به سحر و جنون متهم نمودند، اما هرگز نتوانستند از پس مقابله با قران برایند. امروزه نیز که تهاجمات استکبار جهانی علیه اسلام و پیامبر به شدت گرفته است، نتوانسته اند به تحدی آشکار قرآن پاسخ دهند که این بهترین دلیل برای اثبات اعجاز قرآن است.

قران بر تمامی معجزات پیامبران پیشین نیز برتری دارد؛ چرا که همگام با زمان پیش می رود تا ندای خود را به گوش جهانیان برساند و حجت را بر همه آیندگان تمام سازد. به بیانی ساده تر، قرآن به گونه ای نیست که مانند معجزات انبیای دیگر در برابر افرادی اندک شمار و در زمانی خاص به وقوع پیوسته باشد، بلکه این معجزه همواره در اختیار مردم است.

پیامبر اسلام که آخرین پیامبر الهی است و رسالتی دائمی دارد، باید معجزه او نیز دائمی و جاویدان باشد که چنین است.

ابعاد اعجاز قرآن (ص137)

قرآن از جنبه های مختلفی دارای اعجاز است که برخی از آنها را به اجمال بررسی می کنیم

يك. فصاحت و بلاغت قران) ص138)

قرآن به زبان عربی نازل شده و همانند دیگر متون عربی از حروف الفبای عربی تری گردیده است، اما ساختار عبارات آن به شیواترین و رساترین وجه است. خداوند برای ابلاغ پیام خود، شیواترین و زیباترین الفاظ و جذاب ترین ترکیب را به کار گرفته است (فصاحت)؛ به گونه ای که به بهترین شیوه، معانی خود را به مخاطبان می رساند (بلاغت). هنگامی که اعراب و ادیبان و عالمان زبان عربی، آیات الهی را از زبان پیامبر و شنیدند، ناگهان با سخنی نو که نه شعر بود و نه نثر روبه رو شدند که آهنگی زیباتر از شعرو بیانی رساتر از نشرداشت.

آیات قرآن آن چنان لذت بخش و اعجاب برانگیز است که هر فرد منصفی را به خود جلب میکرد. کافران ناگزیر جوانان خود را از شنیدن قرآن برحذر می داشتند و یا هنگام تلاوت قرآن هیاهو میکردند تا صدای قرآن به کسی نرسد .

یکی از ادیبان و بليغان و حکیمان عرب به نام ولید بن مغیره که از او به «ریحانة العرب » یاد می کنند، پس از شنیدن آیاتی چند از پیامبر اسلام یا درباره آن چنین داوری می کند:

من از محمد سخنی شنیدم که نه به سخن انسان ها شبیه است و نه به سخنان جنیان. سخن او شیرینی خاص و زیبایی مخصوصی دارد و ساختار آن پربار و ریشه آن پربرکت است؛ سخنی است والا که هیچ سخنی والاتر از آن نیست و هرگز قابل رقابت نمی باشد.

دیگر ادیبان بزرگ عرب نیز مانند عتبة بن ربیعه و طفیل بن عمرو به اعجاز ادبی قران اعتراف و از مقابله با آن اظهار ناتوانی کرده اند.

حکمت الهی نیز اقتضا میکند معجزه هر پیامبری متناسب با اوضاع و شرایط و هنر عصر او باشد تا جنبه برتری اعجاز به خوبی مشخص گردد. از این روست که خداوند قران را به عنوان معجزه پیامبر اسلام پایان برگزیده تا با هنر مردم آن عصر که سخنوری و شاعری بود، متناسب باشد و بدین رو ناتوانی مردم در مقابله با قرآن بهتر آشکار گردد. قران نه اعراب عصر رسالت را به معارضه با خود دعوت کرد، بلکه همه انس و جن را در طول تاریخ مورد خطاب قرار داده و جملگی را به مبارزه طلبیده است، ولی هیچکس تاکنون نتوانسته به معارضه با قرآن برخیزد.

دو. اعجاز قرآن از نظر معارف الهی(ص139)

قرآن دارای معارف و علومی است که از جهت گستردگی و ژرفا، همواره از آغاز نزول تاکنون روشنی بخش افکار و اندیشه های متفکران بوده است.

قرآن دارای ژرف ترین معارف و علوم، عادلانه ترین قوانین حقوقی و جزایی، بهترین قوانین فردی و اجتماعی، حکیمانه ترین مناسك عبادی، ارزشمندترین دستورها و مواعظ و اندرزهای اخلاقی، متقن ترین نکات تاریخی و کارآمدترین شیوه های تربیتی است؛ تا جایی که که هرچه علوم بشری پیشرفت می کند، حقانیت و اسرار این معارف بیشتر جلوه گر می گردد. وجود این معارف بلند در قرآن، گویای آن است که از منشأ وحی صادر شده اند؛ به ویژه آنکه همه این معارف از زبان فردی «امی» و درس ناخوانده بیان شده است. « و ما کنت تتلوا من قبله من كتاب ولاتخطه بيمينك إذا لارتاب المبطلون» : و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست راست خود [کتابی] نمی نوشتی، و گر نه باطل اندیشان قطعا به شك می افتادند.

پیامبر این آیات را در برابر اقوام و خویشاوندان خود و مردمی که او را کاملا می شناختند، تلاوت نمود و هیچکس سخن او را تکذیب نکرد. سکوت آنان در برابر چنین ادعایی، گواهی قطعی بر صدق گفتار اوست که همه این آیات، وحی الهی است. جالب اینکه مردم در مدت چهل سال زندگی پیامبر ، چنین سخنانی را هرگز از او نشنیده بودند. بنابراین پیدایش قرآن با این معارف بلند از فردی درس ناخوانده، جنبه دیگری از اعجاز قرآن است.

سه. اعجاز قرآن از نظر هماهنگی و عدم اختلاف در سبك و محتوا) ص139)

قرآن مجموعه آیاتی است که طی ۲۳ سال و در حالات و شرایط گوناگون بر پیامبر اکرم نازل شده است، اما این گونه گونی حالات هیچ گاه در شیوه و سبك بیان و محتوای مطالب قران تأثیری ننهاده است. بی شك این هماهنگی و عدم اختلاف در سبك و محتوا خود دلیل دیگری است بر اعجاز قرآن. اگر پیامبری مطالب قرآن را از جانب خود و بدون ارتباط با وحی مطرح می نمود، طبعا اختلاف در سبك و تناقض و ناهماهنگی در محتوا به چشم می خورد؛ چراکه:

بك. علوم و مهارت انسان و یا آثار فکری انسانی به مرور زمان کامل تر می شود و طبعا چنین تکاملی در سخنان فرد آشکار میگردد. حال اگر پیامبر در طی ۲۳ سال مطالب قرآنی را از پیش خود می گفت، بی شك اختلاف چشمگیری در سبك بيان او نمودار می شد.

دو. حالات درونی انسان مانند نشاط و شادی، غم و رنج، هیجان و آرامش، در شیوه سخن گفتن او تأثیر می نهد. به بیان دیگر تغییر در سبك سخنان، بازتاب حالات درونی فرد است. بنابراین سخنان فرد عادی نمی تواند در تمامی این حالات یکنواخت و هماهنگ باشد، بلکه اختلاف و ناهماهنگی در آنها نمایان است. حال اگر بپذیریم قرآن محصول فکر پیامبر بوده است، باید اختلاف و ناهماهنگی در محتوای مطالب آن به چشم بخورد؛ حال آنکه چنین نیست. قرآن در آیه ای به این جنبه از اعجاز خود اشاره نموده است:

أقلايتدبرون القرآن ولوكان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا : آیا در [معانی قرآن نمی اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعا در آن اختلاف بسیاری می یافتند. از آنچه بیان شد به خوبی برمی آید که قرآن وحی الهی است و نه سخنان خود پیامبر .

چهار. اعجاز قرآن از نظر اسرار آفرینش(ص 140)

قرآن در آیات متعددی از اسرار قوانین هستی و طبیعت و اجرام آسمانی پرده برمی دارد. کشف این اسرار برای فردی درس ناخوانده جز از طریق وحی الهی امکان پذیر نیست. البته قرآن کتابی علمی نیست که در آن قوانین علمی آمده باشد، بلکه اگر برخی از اسرار طبیعت را بازمیگوید، به دلیل جنبه ای تربیتی، اخلاقی و خداشناسانه است؛ چراکه قرآن کتاب هدایت و تربیت انسان هاست. قرآن به دلیل شرایط علمی عصر نزول، این اسرار را با حیاط و اشاره و کنایه مطرح میکند، زیرا درك حقایق علمی برای مردم آن عصر، دشوار و پیچیده بود. اما به تدریج با پیشرفت علم و کشف اسرار طبیعت، حقایق علمی قرآن نیز آشکار میگردد. اینك به دیدگاه قرآن در باره برخی از این قوانین اشاره میکنیم:

حرکت زمین(ص141)

در عصر نزول قرآن، نظریه حاکم بر جامعه علمی، نظریه زمین مرکزی بود؛ بدین معنا که زمین ثابت، ولی سیارات دیگر از جمله خورشید به دور زمین در گردش اند. اما قرآن به شیوه ای لطیف و زیبا به حرکت زمین اشاره میکند که برخلاف آن نظریه است. الذي جعل لكم الأرض مهدا همان کسی که زمین را برایتان گهوارهای ساخت. قرآن در توصیف زمین، از لفظ مهد (= گاهواره) استفاده کرده که حرکتش چنان ملایم است که کودك درون آن به آرامی به خواب می رود. حرکت وضعی و انتقالی کره زمین، که برای سکونت انسان آفریده شده، نیز همانند حرکت گاهواره نرم و آرام است . قرآن در آیه ای در باره حرکت کوه ها می فرماید:

وترى الجبال تخسبها جامدة وهي تمر مرَّ السحاب. و کوهها را می بینی او می پنداری که آنها بی حرکتند و حال آنکه آنها ابرآسا در حرکتند. از این آیه، نيك برمی آید که حرکت کوهها بدون حرکت زمین امکان ندارد. چرا که حرکت کوه ها بدین معناست که کره زمین در حرکت است و همچنین حرکت زمین همانند حرکت ابرها بی سروصداست. این در حالی است که گالیله و کوپرنيك تقریبا هزار سال بعد به حرکت زمین اشاره نمودند.

قران کرایه ای دیگر به حرکت منظومه شمسی نیز اشاره می کند که خورشید و ماه هیا۔ در مسیر خود شناورند و حتی خورشید به سوی قرارگاهش در حرکت است.

بنابراین قرآن، هم به حرکت زمین و هم به حرکت خورشید و ماه اشاره دارد که ان. دیدگاه برخلاف نظریه حاکم در عصر نزول، یعنی نظریه بطلميوس بوده است. قرآن در آیاتی به کروی بودن زمین نیز اشارتی دارد.

تلقيح نباتات به وسيله باد (ص142)

از دیگر اسرار شگفت انگیزی که در قرآن بیان شده، نیازمندی برخی گیاهان به تلقیح با گرده افشانی از طریق باد است: وأنا الرياح لواقح. و بادها را باردارکننده فرستادیم. همچنین قرآن در آیاتی میگوید که ما از هر چیزی جفت آفریدیم و این نر و مادگی نه تنها در حیوانات، که در گیاهان نیز وجود دارد:

ومن كل شيء خلفنا زوجين لعلكم تذکرون. و از هر چیزی دو گونه (یعنی نر و ماده) آفریدیم، امید که شما عبرت گیرید. سبحان الذي خلق الأزواج کلها مما تنبت الأرض ومن أنفيهم ومما لا يعلمون. پاك است [خدایی که از آنچه زمین می رویاند و [نيز] از خودشان و از آنچه نمی دانند، همه را نر و ماده گردانیده است.

مسئله زوجیت عمومی در دنیای گیاهان را گیاه شناسان در قرن هیجدهم میلادی کشت کردند، هرچند در گذشته اعتقادبه نروماده بودن برخی گیاهان از جمله درخت خرما وجود داشت .

جاذبه عمومی(ص142)

اهمیت قانون جاذبه عمومی به اندازه ای است که بومی به اندازه ای است که برخی قرن هفدهم را قرن نیوتن اس قانون جاذبه عمومی، همه اجسام بریکدیگر نیرو وارد می کنند و نیروی جاذبه بافاصله دو جسم نسبت عکس دارد. یعنی هرچه فاصله بین دو جسم کمتر باشد، روی جاذبه بین آنها بیشتر و هرچه فاصله بیشتر، نیروی جاذبه کمتر است. البته در او دورانی، نیروی گریز از مرکز نیز وجود دارد. هنگامی که نیروی جاذبه با نیروی گریز از مساوی باشد، جسم در مدار ثابت به دور جسم دیگر در حرکت باقی می ماند. بسیاری از سیارات و قمرها در پرتو این دو نیرو به دور یکدیگر در گردش اند. قرآن در چهارده قرن پیش چنین می گوید:

الله الذي رفع السماوات بغير عمد ترونها. خدا [همان کسی است که آسمان ها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید.

در اسمان، سیارات و ستاره های بسیاری هست که در مداری ثابت در حال حرکت اند. قرآن اشاره میکند که برافراشتن آسمان ها براساس ستونهای نامرئی است که همانند ستون های يك ساختمان، سقف را از سقوط حفظ می کنند. این ستون های نامرئی همان نیروهای جاذبه و دافعه ای است که نگاه دارنده اجرام آسمانی است.

از انچه بیان شد، آشکار می شود که قرآن نمی تواند محصول افکار خود پیامبر بانه باشد، بلکه وحی الهی است که خداوند برای هدایت انسان بر پیامبر خود نازل فرموده است.

پنج. اعجاز قرآن از نظر خبرهای غیبی (ص143)

قرآن درآیاتی، از حوادث مهمی که جملگی مربوط به آینده بوده، خبرداده که بعدها به همان سان ا م و کاستی به وقوع پیوسته است. این خبرهای غیبی به همراه دعوی نبوت ندارند که آنها از جهان وحی گرفته شده اند. ممکن است برخی براثر ریاضت های حوادث آینده را پیش بینی کنند، اما نه به طور قطعی و با جزئیات کامل ضمن آنکه آنها دعوی نبوت نیز ندارند. این به برخی از خبرهای غیبی قرآن می پردازیم.

ناتوانی انسان ها از معارضه با قرآن(ص144):

پیامبر و برای اثبات نبوت خود از جانب خدا، قرآن (معجزه جاویدان) را به مردم عرضه کرد و اعلام نمود که اگر انس و جن جمع شوند، نمی توانند مانند آن را بیاورند:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا بگو: «اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند

آورد، هرچند برخی از آنها پشتیبان برخی دیگر باشند.» اکنون چهارده قرن از این خبر غیبی میگذرد و هنوز آدمی نتوانسته است سوره و حتی آیه ای همانند قرآن بیاورد.

پیروزی رومیان پس از مدتی(ص144)

هنگامی که سپاه ایران در دوران حکومت خسروپرویز به قلمرو رومیان حمله برد، شام، فلسطین و آفریقا را فتح کرد و اورشلیم را غارت نمود و امپراتور روم شرقی را سخت شکست داد. مشرکان مکه و دشمنان اسلام با شنیدن این خبر، آن را به فال نیک گرفتند و پنداشتند که آنها نیز بر سپاه محمد به پیروز خواهند شد. اما قرآن در آیه ای اعلام داشت که کمتر از ده سال دیگر، این رومیان اند که ایران را شکست میدهند. هنوزده سال نگذشته بود که در سال دوم هجری سپاه روم بر سپاه ایران پیروز گشت و این پیش بینی تحقق یافت. مقارن با این پیروزی ، در جنگ بدر، مسلمانان نیز بر سران قریش غالب آمدند که قرآن آن را نیز خبر می دهد:

رومیان شکست خوردند؛ در نزدیکترین سرزمین، والی بعد از شکست شان در ظرف چند سالی، به زودی پیروز خواهند گردید؛ فرجام کار در گذشته و آینده از آن خداست، و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می گردند

پیروزی پیامبر بر مشركان (ص 145)

قرآن در آیه ای به پیامبر اعلام میدارد: پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب؛ که ما (شر) ریشخند گران را از تو برطرف خواهیم کرد؛ همانان که با خدا معبودی دیگر این را با قرار می دهند. پس به زودی [حقيقت را خواهند دانست.

این آیه از آیات مکی است که در سال سوم بعثت نازل گردیده است. محدثان درباره شأن نزول این آیه میگویند گروهی از مردم مکه هرگاه پیامبر را در کوچه و بازار میدیدند، به طعن و بدگویی می پرداختند و می گفتند: «این مرد، مدعی است که من پیامبرم و فرشته وحی برمن نازل میگردد.» این آیه برای پاسخ دادن به بدگویی آنان نازل شد و بدین ترتیب از پیروزی و گسترش آیین پیامبر اله و كمك های خداوند به او و ذلتی که نصیب دشمنانش خواهد شد، پرده برداشت. هنگامی که این خبر اعلام شد، کسی باور نمی کرد روزی فرابرسد که شوکت و قدرت قریش شکسته شود و پیامبران بر آنها پیروز گردد و مکه را فتح نماید.

خبر بازگشت پیامبر به مکه(ص145)

آن هنگام که پیامبر به دستور خداوند مکه را به قصد مدینه ترك کرد، در بین راه با خود می اندیشید که آیا دوباره به مکه بازمی گردد. در این هنگام آیه ای نازل گشت:

إن الذي فرض عليك القرآن أراك إلى معاد. در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، يقينا تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند. معاد در لغت به معنای بازگشت گاه است. از این نظر به وطن معاد میگویند که فرد مسافر هر کجا برود، دوباره به همان جا بازمی گردد. قرآن از بازگشت پیامبری به مکه - در زمانی که هیچ شاهدی بر آن گواهی نمی داد.

خبر می دهد که چند سال پس از نزول این آیه پیامبر علی و پیروزمندانه به مکه بازگشت.

مصونیت قرآن از تحریف(ص146):

بی گمان کتاب های آسمانی پیامبران پیشین نظیر تورات و انجیل تحریف شده اند و در واقع این کتاب ها به صورتی که حضرت موسی و عیسی از وحی دریافت کرده اند، این دسترس نیست که قرآن و شواهد تاریخی و عقلی، این مسئله را اثبات می کنند. حال با این پرسش است که آیا قرآن بی هیچ تحریف و کم و کاستی به همان صورت نخی است، با اینکه تغییرات و تحاریفی را پذیرفته است؟

بی تردید قرآن برخلاف کتاب های آسمانی پیشین، از هرگونه تحریفی در امان مانده است؛ چرا که اگر فزونی و کاهشی در قرآن صورت گرفته باشد، دیگر از نظر سبك و محتوا معجزه نخواهد بود و دیگران می توانند مانند آن را بیاورند. بنابراین براساس همان دلایلی که معجزه بودن قرآن در سبك و محتوا را ثابت می کند، مصونیت قرآن از تحریف نیز اثبات می شود. حکمت الهی نیز اقتضا میکند کتابی که باید تا ابد هدایتگر مردم باشد،

برخی از دلایل تحریف ناپذیری قرآن(ص 146) :

تاریخ گواه آن است که مسلمانان به آموزش و حفظ و کتابت قرآن عنایت ویژهای داشتند؛ آن سان که تنها در يك جنگ، شمار شهدایی که حافظ قرآن بودند، به هفتاد نفر رسید. حال با توجه به اهتمام بسیار مسلمانان در حفظ قرآن - و حتی تعداد آیات و کلمات و سوره های آن - چگونه میتوان گفت چنین کتابی با این همه قاری و حافظ و علاقه م تحریف شده باشد؟ اگر تحریفی صورت می گرفت، در تاریخ ثبت می شد و بی شك مسلمان در برابر آن واکنش تندی نشان می دادند و از آن مانع می شدند. به تعبیر دیگر مسلمانان بر عدم تحریف قرآن، خود دلیلی بر تحریف ناپذیری آن است.

۲. خداوند خود در آیه ای، حفظ و صیانت قرآن را برعهده گرفته است:

«انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون: بی تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده ایم، و قطعا نگهبان آن خواهیم بود. در این آیه که با نشانه های تأکید «إن»، «نحن»، «لام تاکید» و «جمله اسمیه» آمده، دماوند با تأکید بسیار، نزول قرآن و نگاهبانی از آن را به خود نسبت داده است. در آیه ای دیگر آمده است: لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید؛ وحی [نامه ای است از حکیمی ستوده [صفات).

منظور از باطل که به هیچ رو در قرآن راهی ندارد، هر باطلی است که مایه وهن قرآن گردد و چون کم و زیاد کردن الفاظ قرآن موجب وهن آن می شود و خود از مصادیق باطل است، بر این اساس هیچگونه فزونی و کاهشی در قرآن راه نمی یابد.

٣. امام علی و سایر امامان معصوم علا هیچگاه در مورد تحریف قرآن سخنی نگفته اند بلکه به عکس، آنان همواره مردم را به تدبر و عمل به قرآن می خواندند، درحالی که اگر تحریفی در قرآن صورت می پذیرفت، امامان معصوم ولی هرگز سکوت نمی کردند که این خود گواهی است بر تحریف ناپذیری قرآن . البته ممکن است روایاتی نیز باشند که بتوان از انها تحریف قرآن را استنباط نمود. اما عالمان و محققان بزرگ شیعه و سنی جملگی تصریح دارند که این گونه روایات ضعیف هستند و نمی توان به آنها اعتنا کرد.

٢. سنت

پیامبر اسلام با افزون بر مقام دریافت و ابلاغ وحی الهی، مقام تبیین و توضیح آيات الهی را نیز برعهده داشت؛ چرا که تمام جزئیات احکام الهی در قرآن نیامده است. مثلا تعبير «أقيموا الصلاة» بارها در قرآن آمده، اما در هیچ جای آن تعداد رکعت های نماز بیان نشده است. برخی از آیات قرآن نیز نیازمند تفسیر صحیح است. از این رو، پیامبر با گفتار و رفتار خود به تبیین جزئیات ایات و تفسیر یه تفسیر آیه های مربوط به احکام می پرداخت. مثلا در مقام تبیین جزئیات نماز فرمود:

« نماز را به جا آورید، همان گونه که می بینید من نماز می گذارم.» پس از پیامبر، وظیفه تبیین و توضیح آیات الهی برعهده امامان معصوم اند.

تعریف سنت(ص148)

سنت در لغت به معنای روش و طریقه است که هم در قرآن و هم در روایات به کار رفي

است: هرگز برای سئت خدا تبدیلی نمی یابی و هرگز برای سنت خدا دگرگون نخواهی یافت.؟

و در روایتی از پیامبر اسلام یا می خوانیم: نکاح و ازدواج سنت من است. هرکس از سنت من روی بگرداند، پیرو من نیست. اما در اصطلاح، تمام گفتارها و کردارها و تقريرهای معصومان ل سنت نامیده می شود.؟ توضیح اینکه، به مطلبی که پیامبران و امامان معصوم علی در تبیین آیات الهی بیان میکنند، در اصطلاح «گفتار» می گویند. کردار و فعل معصوم نیز دست کم بر مباح بودن و مشروعیت آن عمل دلالت دارد؛ همان گونه که انجام ندادن عملی از سوی آنان نیز دست کم بر واجب نبودن آن عمل گواهی میدهد. اگر شخص یا گروهی در حضور معصوم عملی انجام دهند یا سخنی بگویند که امام در برابر آن هیچ موضع مخالفی اعلام نکند و سکوت را برگزیند، چنین عملی را تقریر، امضا و تأیید معصوم می نامند؛ زیرا اگر آن عمل و سخن مشروعیت نداشته باشد، بر معصوم واجب است نامشروع بودن آن را از باب امربه معروف و نهی از منکر و یا ارشاد جاهل ابراز نماید.

بنابراین، به آنچه پیامبر و امامان معصوم ع در تبیین آیات الهی گفته با انجام داده اند «سنت» می گویند که یکی از منابع فقه شیعه بشمار می رود.

حجیت سنت(ص 149)

از دیدگاه شیعه، پیامبران و امامان معصوم و از هرگونه خطا و اشتباه و گناهی مصون اند، از این رو گفتار و کردار و تقریر آنان حجت است. برخی از دلایل حجیت سنت از این قرار است:

« وأنزلنا إليك الذکر لتبین للناس مانزل الیهم » : و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی. اینکه تبیین آیات الهی برعهده پیامبر نهاده شده، خود دلیلی است بر حجیت کلام پیامبر در تبیین و تفسیر آیات قرآن.

« يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الامر منکم »: ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز مطلع باشید.

خداوند در این آیه اطاعت خود و پیامبر و اولی الامر را واجب کرده است. از نظر شیعه داف اولی الامر، امامان معصوم اند که اطاعت آنها همسان با اطاعت خداوند دانسته شده است.

اما خود پیامبر در شأن دارد: یکی بیان و توضیح احکام الهی که با وحی غیرقرانی از خداوند به او می رسد و به این وسیله کلیات قرآن را برای ما تبیین می کند و دیگری مسائل حکومتی و قضایی است که آیه «لتحکم بين الناس بما أراك الله» بر آن دلالت دارد. بنابراین آیه به صورت مطلق امر می کند که از پیامبر و اولی الامر پیروی کنید چرا که یکی از وظایف پیامبر، تبیین آیات الهی است. بنابراین این تبیین ها که در قالب مطرح می گردد، حجت اند.

وما آتاه الرسول فخذدوة وما نهاكم عنه فانتهوا: و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را گیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید. | مطابق این آیه، آنچه پیامبر در مقام «تبیین احکام الهی» می گوید، بخشی از ود الهی، و حجت است. پیامبران در حدیث ثقلین می فرماید:

من دو چیز گران بها در میان شما می گذارم: یکی کتاب خدا و دیگر اهل بیت و عترتم را . مادامی که به آن چنگ می زنید، هیچ گاه گمراه نخواهید شد.؟ پیامبر در این حدیث، عترت و اهل بیت خود را همسنگ با قرآن قرار داده که تمسك به گفتار و کردار آنان همانند تمسك به قرآن، مانع از گمراهی و ضلالت می شود. بنابراین مطابق این حدیث، حجیت سنت امامان معصوم و اهل بیت پیامبر اثبات می شود.

پیامبر در حدیث سفینه می فرماید: آگاه باشید که اهل بیت من در میان امتم مانند کشتی نوح است که هرکس بر آن سوار شود، نجات یابد و هرکس به آن پناه نبرد، غرق می گردد.

پیامبر به در این حدیث اهل بیت خود را همانند کشتی نوح میداند؛ بدین بیان که تمسك به گفتار و کردار آنان در تفسیر آیات قرآن، انسان را از هلاکت می رهاند. طبق این حدیث نیز حجیت سنت امامان معصوم علی اثبات می شود.

البته ناگفته نماند آنچه امامان معصوم می گویند، جملگی را از پیامبر اسلام گرفته اند و گفتار آنان همان گفتار پیامبر است.

ب) عقل و جایگاه آن در شناخت دین(ص151)

جایگاه عقل:

عقل در لغت به معنای منع و بازداشتن است و گاه به وسایلی که به نوعی بازدارندگی دارد، عقل اطلاق می گردد؛ مانند افسار که از بیراهه رفتن حیوان جلوگیری میکند. از این رو به قوهای که انسان را از بیراهه باز می دارد، عقل می گویند.

عقل در اصطلاح: قوه ای است در انسان که او را از سایر حیوانات متمایز می سازد و انسان به واسطه آن به تفکر و استدلال می پردازد و امور خوب و بد و حق و باطل را از یکدیگر باز می شناسد. این قوه کم وبیش در همه انسان ها وجود دارد.

تقسيمات عقل (ص151)

عقل از جهات مختلف انواعی دارد که در اینجا به یکی از تقسیمات آن اشاره میکنیم : عقل نظری» و «عقل عملی». البته باید گفت ما دو نوع عقل نداریم، بلکه بك عقل است با دو کاربرد و به تعبیری عقل به لحاظ متعلق شناخت، به دو نوع تقسیم می گردد. اگر عقل اموری را درك کند که مستقیم و بی واسطه مقتضی تأثیر در مقام عمل نباشد، نظیر «محال بودن اجتماع تناقض»، به آن عقل نظری می گویند. به تعبیر دیگر اگر عقل با حوزه «هست ها» و «بودها» سروکار داشته باشد و یا موضع کارکرد عقل، چیزهایی باشد که شایسته دانستن است، آن را عقل نظری می خوانند؛ مانند اینکه «انسان موجودی وابسته » یا «جهان متغیر است، اما اگر عقل اموری را درك کند که مستقیم مقتضی تأثیر در مقام عمل است، نظیر «قبیح بودن ظلم»، به آن عقل عملی میگویند. به بیان دیگر، چنانچه متعلق عقل «خوبی ها» و «بدی ها» و «بایدها و نبایدها» باشد و یا اگر متعلق عقل از اموری باشد که شایسته انجام یا عدم انجام است، مانند خوبی عدالت و بدی ظلم، عقل عملی نام میگیرد.

حجیت عقل(ص152)

حجیت احکام یقینی عقل نظری و عملی، ذانی است و لزومی ندارد حجیت خود را از منبع دیگری به دست آورد. البته این حجیت ذاتی، مخصوص احکام بدیهی یا استدلالهای برهانی و یقینی عقل است، وگرنه برخی احکام غیربدیهی و یا استدلال های غیریقینی عقل ممکن است خطا و اشتباه باشد. اصولا به واسطه عقل است که حجت های دیگر را درك میکنیم . لازمه عدم حجیت احکام و استدلال های یقینی عقل، شکاکیت محض است. بدین بیان، اگر کسی محال بودن اجتماع تناقض، نیازمندی معلول به علت و نیکویی عدالت و زشتی ظلم را انکار کند، سرانجام همه چیز را انکار خواهد کرد و به تعبیری، فرجام کارش شکاکیت خواهد بود.

عالمان اصولی و متکلمان امامیه بران اند که عقل، جدای از حکم دین و شریعت، میتواند حسن و قبح پاره ای از افعال مانند خوبی عدالت و زشتی ظلم را درك كند. در مقابل، اشاعره اعتقاد دارند هیچ فعلی به خودی خود نه زیباست و نه زشت، نه حسن است و نه قبيح. اینان می گویند حسن و قبح منشأ دیگری جز امر و نهی شارع ندارد؛ بدین بیان که اگر خدا فعلی را امر کند، نیکو و حسن و اگر نهی کند، زشت و قبیح است. و دلیل متکلمان شیعه بر حسن و قبح ذاتی اشیا این است که اگر حسن و قبح اشیا ذاتی نباشد، شرع و دین هم ثابت نمی شود؛ زیرا اگر دروغ گفتن قبیح نباشد، چنانچه پیامبری هم که نبوت او ثابت شده، خبر دهد که دروغ قبیح است، از او نمی توان پذیرفت، چراکه ممکن است دروغ گفته باشد. از سویی پیامبری او نیز ثابت نمی شود؛ چه آنکه خلاف حکمت بر خدا قبیح نیست و تصديق دروغگو نیز قبیح نمی باشد و بعید نیست کسی به دروغ ادعای نبوت کند و خدا معجزات را به دست او جاری سازد و او را تصدیق نماید و او نیز بسیاری چیزها را که خدا منع نکرده و یا امرنفرموده ، برای مردم حرام و واجب گرداند."

بنابراین اگر خوبی و بدی افعال، تنها از طریق شرع و اخبار پیامبران الهی معلوم شود، ما نمیتوانیم به خوبی و بدی هیچ فعلی حکم کنیم؛ چرا که در گزارش های آنها احتمال دروغ وجود دارد و فرض این است که قبح دروغ هنوز ثابت نشده است.

آیه ای می خوانیم: قرآن و روایات نیز به روشنی بر حسن و قبح عقلی گواهی میدهند. برای نمونه،

« إن الله يأمر بالعدل والإحسان وإيتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظکم لعلکم تذکرون» : در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد. به شما اندرز میدهد، باشد که پند گیرید.

از این آیه، نيك برمی آید که خدا براساس عدل و احسان امر میکند و از افعال ناپسند باز می دارد. همچنین ظاهر آیه دلالت میکنند که همان اعمالی که نزد همگان معروف و عدل و احسان، یا منکر و ناپسند است، مورد امر و نهی الهی اند. افزون بر این در ذیل آیه آمده است: «خدا به شما اندرز می دهد، شاید متذکر شوید.» که این تعبیر حاکی از آن است که امر الهی به عدل و احسان و نهی از فحشا و منکر، جنبه یادآوری دارد نه آموزشی؛ زیرا انسان براساس عقل خود آنها را درك میکند.

امام صادق در روایتی می فرماید:

بالعقل عرف العباد خالقهم ... وعرفوا به الحسن من القبيح: پس بندگان خدا با عقل، خدای خویش را شناختند و به واسطه آن، کار پسندیده و زیبا را از ناپسند و زشت تشخیص دادند. در این روایت نیز به صراحت این نکته بیان گردیده است که عقل توانایی بازشناسی أفعال پسندیده از ناپسند را دارد.

بنابراین عقل، جدای از حکم شرع، به خوبی و بدی برخی از اعمال پی می برد. از دیدگاه شرعی نیز این احکام قطعی عقل، حجیت دارند و از همین رو عقل یکی از منابع دین سته شده و حتی در پاره ای از روایات، حجت باطنی نام گرفته است.

براین اساس احکام قطعی عقل - اعم از نظری و عملی - در حوزه خاص خود همانند احکام صریح قرآن دارای اعتبارند. با توجه به بحث هایی که در باب حجیت احکام عقلی مطرح شد، مناسب است به صورت مختصر در باب رابطه عقل و دین بحث کنیم.

رابطه عقل و دين دل و دین

رابطه عقل و دین یکی از مسائل مهم در حوزه دین پژوهی است. دیدگاه های مختلفی دراین باره وجود دارد که در این زمینه ما تنها به دو دیدگاه اصلی می پردازیم: ایمان گرایی و عقل گرایی.

ایمان گرایی، دیدگاهی است که ساحت دین را قلمرویی می داند که فعالیت عقلانی در آن کارآمد نیست. معتقدان به این دیدگاه میگویند متدینان نباید براساس عقل، باورهای دینی را بپذیرند، بلکه باید به آنها ایمان آورند. در مقابل این دیدگاه، عقل گرایی قرار دارد که اعتقادات دینی را قابل ارزیابی با معیارهای عقلانی می داند و به نوعی سازگاری بین دین و عقل معتقد است .

البته هريك از این دیدگاه ها انواعی دارد که به آنها نمی پردازیم، بلکه بیشتر رابطه عقل و دین از دیدگاه اسلام را بررسی می کنیم . از دیدگاه اسلام، عقل و دین دو موهبت الهی است که خداوند به بشر ارزانی داشته است و توأمان آدمی را به سعادت جاودانه می رسانند، نه به تنهایی. عقل، دین را و دین نیز عقل را تأیید می کند. برای نمونه به برخی از آیات و روایات در باب عقل می پردازیم:

قرآن مجید اصولا نزول قرآن را برای تعقل میداند؛ تا جایی که بدترین جنبندگان را کسانی می داند که تعقل نمی ورزند: إنا أنزلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون. ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید.

قطعا بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی اند که نمی اندیشند. امام کاظم ع : در روایتی عقل را حجت درونی و باطنی می خواند. امام صادق این نیز می فرماید: هرکس عاقل است، دین دارد و کسی که دین دارد، به بهشت می رود.

بنابراین دین برای تعقل و خردورزی است تا سرانجام آدمی را به بهشت رهنمون شود. از این رو بین عقل و دین رابطه ای متقابل و تنگاتنگ وجود دارد.

هیچ فرقه اسلامی تعقل و خردورزی را به کلی انکار نکرده و اختلاف فقط در قلمرو و حیطه کارکرد عقل است. حتی اهل حدیث که هرگونه بحث و چون و چرا و استدلال عقلی در مسائل دینی را حرام می شمردند، با عقل خود، دین را پذیرفته اند. اینان هنگامی که وارد حریم دین می شوند، به کارگیری عقل را در کشف احکام و معارف الهی انکار می کنند.

اما از دیدگاه شیعه، همان گونه که برای پذیرش دین به عقل نیازمندیم و اصول دین را با کمک عقل اثبات می کنیم، برای استنباط احکام دینی نیز باید از عقل بهره گیریم تا احکام دینی را از احکام غیر آن تمییز دهیم . از همین روست که احکام قطعی عقل به عنوان یکی از منابع احکام الهی مطرح است.|

در جهان مسیحیت به علت غیرعقلانی بودن اصول اساسی مسیحیت نظير تثلیث، الوهیت و تجسد عیسی مسیح ، گناه ذاتی انسان و عشای ربانی، متکلمان مسیحی چاره ای نداشته اند جز آنکه بگویند ایمان بیاورید تا بفهمید، نه اینکه ابتدا بفهمید، سپس ایمان بیاورید. برخی از ایمان گرایان اعتقاد دارند ایمان، ضد عقل است، اما پاره ای دیگر می گویند ایمان دینی، فراتر از عقل آدمی است، نه ضد عقل.

پولس، حواری عیسی مسیح می نویسد: «باخبر باشید که کسی شما را به فلسفه و باطل نرباید.» پولس فلسفه و خردوزی را هم ردیف با مکر و باطل می داند و به مردم آسیه می کند که از آن پرهیز کنند. همچنین ترتولیان از مسیحیان صدر اول می گوید: «آتن : اورشلیم چه کار؟ » مقصود او از آتن، فلسفه و خرد ورزی، و از اورشلیم، کلیسای مسیحی است، پاسخ او به این پرسش این بود که هیچ، ایمان و فلسفه هیچ وجه مشترکی ندارند و بلکه کاملا ضد یکدیگرند .

برخی دیگر مانند کی پرکگارد" (فیلسوف و متفکر دینی دانمارکی و پایه گذار فلسفه اگزیستانسیالیسم الهی) برآن اند که ایمان دینی اصیل هنگامی ظهور می یابد که عقل به پایان خود برسد.

البته در مسیحیت ، دیدگاه عقل گرایانه درباب دین نیز وجود دارد، ولی همان عقل گرایان نیز در برخی موارد ناگزیر به ایمان گرایی توسل می جویند. برای مثال، توماس آکویناس (۱۲۷۴ - ۱۲۲۴م) متکلم عقل گرای مسیحی که کوشید فلسفه ارسطو را با آموزه های مسیحیت همسو کند، معتقد است برخی اصول اساسی مسیحیت نظير تثلیث را نمی توان از طریق عقل فهمید، بلکه باید بدان ایمان آورد.

در پایان می توان نتیجه گرفت همان گونه که قرآن تصریح می کند، دینی که با عقل سازگار نباشد، تحریف شده است و دین واقعی و تحریف ناشده با عقل همخوانی دارد، چنان که دین اسلام چنین است.

ج) خاتميت(ص156)

یکی از ضروریات دین اسلام، مسئله خاتمیت است. خاتمیت بدین معناست که سلسله پیامبران الهی با پیامبر اسلام و ختم می شود و پس از او هیچ پیامبری نیامده و نخواهد آمد. قرآن و روایات متواتر، آشکارا بر این مسئله تأکید دارند.

خاتمیت در قرآن(ص156)

قرآن در آیاتی آشکارا و در برخی ضمنی به خاتمیت پیامبر اسلام باید اشاره میکند؛ مثلا در این آیه:

ماكان محمد أبا أحد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم اليين : محمد بدر هيچ يك از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.

توان در این آیه به صراحت اعلام می دارد که محمد الله خاتم انبیاست. خاتم از ماده ختم»، به معنای «پایان دادن به چیزی» است. ابن فارس، از علمای بزرگ لغت در قرن چهارم هجری می نویسد:

ختم، يك معنای اصلی بیشتر ندارد و آن رسیدن به پایان چیزی است و اینکه مهر زدن بر چیزی را نیز ختم می گویند، از همين باب است؛ زیرا همیشه بعد از پایان دادن چیزی بر آن مهر می نهند.؟

روایات اسلامی نیز خاتم را «پایان» معنا نموده اند. برای نمونه، امام باقر در تفسیر آیه «ما كان محمد أبا أحد ...) می فرماید: خاتم النبيين يعنی لانبی بعد محمد. خاتم انبیا به این معناست که هیچ نبی بعد از حضرت محمد نیست.

گاه برخی خاتم را «زینت » معنا کرده اند، از این رو خاتم انبیا به معنای زینت تمام پیامبران است، نه پایان دهنده آنها. اما باید گفت خاتم در لغت هرگز به معنای زینت نیامده است، البته به معنای انگشتر آمده است؛ از این رو که به وسیله آن، نامه ها و چیزهایی مانند آن را ختم و مهر می کنند.

اگر کلمه ای در غیر معنای رایج آن به کار رود، باید در کلام قرینه و نشانه ای باشد که وده و خواننده به وسیله آن، مقصود گوینده را تشخیص دهد. اما در اینجا هیچ قرینه ای نیست تا دلالت بر آن کند که معنای حقیقی خاتم منظور نبوده و از آن، معنایی غیر حقیقی و مجازی اراده شده است.

برخی ممکن است بگویند از مطالب گذشته برمی آید که «خاتم» به معنای است، اما اشکال اینجا است که آیه می فرماید: پیامبر اسلام خاتم انبیاست، نه با رسولان. بنابراین پس از پیامبر بی شك نبی دیگری نمی اید، ولی ممکن است رسولی بیاید. در پاسخ باید گفت واژه نبی و رسول به دو معنا است : نبی به کسی گفته می شود کد . طرف خدا به او وحی شود و در نتیجه می تواند از جهان ؟

و می تواند از جهان غیب خبر دهد، خواه مأمور باشد که آنچه به او وحی شده ، به مردم یا گروهی از مردم تبلیغ کند یا نکند و خواه کتاب آن و شریعت جداگانه داشته باشد و یا پیرو شریعت و کتاب آسمانی پیامبر دیگری باشد. اما رسول فقط به آن دسته از انبیا گفته می شود که افزون بر اخذ وحی و خبر داشتن از حيل غیب ، دست کم یکی از این سه امتیاز را داشته باشد: 1. مأمور باشد که آنچه به او وحی شده، به مردم یا گروهی از آنان تبلیغ کند؛ ۲. دارای شریعت جداگانه ای باشد؛ ٣. دارای کتاب آسمانی باشد. از این رو نبی، عام تر از رسول است. به بیان دیگر، هرکسی که رسول است، نبی هم هست، ولی هر نبی، رسول نیست. بنابراین ختم نبوت به معنای ختم رسالت نیز هست.

در روایتی ابوذر از رسول گرامی پرسید تعداد انبیای الهی چندتاست؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: ۱۲۴ هزار نفر. سپس عرض کرد: رسولان آنها چند نفر هستند؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: سیصد و سیزده نفر. چنانکه پیداست، در این روایت سیصد و سیزده نفر از انبیای الهی رسول اند؛ یعنی افزون بر مقام نبوت، دارای مقام رسالت نیز هستند. بنابراین هنگامی که آیه می فرماید پیامبر اسلام به خاتم انبیاست، بر خاتم رسولان نیز دلالت دارد.

همچنین در قران ، آیات دیگری هست که هرچند به صراحت برخاتمیت دلالت نمیکند از فحوای آن می توان این مسئله را دریافت. اینك به برخی از این آیات اشاره میکنیم

خداوند دین پیامبر اسلام او را دین کامل معرفی میکند و از آنجا که دین به که خویش نایل شده، دیگر لزومی ندارد که وحی برای این اكمال تداوم یابد

اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت علیکم نعمتي ورضيت لك الإسلام دینا. : دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما به عنوان آیینی برگزیدم. نه به خوبی برمی آید که دین پیامبر اسلام ای کامل است و دیگر نیازی نیست خداوند دین دیگری بفرستد تا نیازهای بندگان را برآورد .

وَ اتْلُ ما أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتابِ رَبِّكَ لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً : و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است بخوان. کلمات او را تغییردهنده ای نیست، و جز او هرگز پناهی نخواهی یافت.

در این آیه، «لن تجد» برای نفی ابد و تأکیدی بر تغییرناپذیری کلمات وحی است؛ یعنی هیچگاه غیر از خدا و کتاب او پناهگاهی وجود ندارد. درواقع این تعبیر، وجود پناهگاهی غیر از قرآن را تا ابد نفی می کند. همچنین در تعبیر «لا مبدل لکلماته» ضمير كلماته به «کتاب ربك» باز میگردد؛ بدین معنا که هیچ امری نمی تواند کلمات قرآن را تغییر دهد.

این آیه دلیلی بر خاتمیت آیین اسلام است. این آیه و آیه پیشین، خاتمیت پیامبران صاحب شریعت را نیز اثبات می کند. « وما أرسلناك إلا کافه للناس بشيرو نذیرا » : و ما تو را جز به سمت بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم. قل يا أليها الناس إنى رسول الله إليک جميعا : بگو ای مردم! من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم. طابق این آیات، رسالت پیامبر اسلام و جهانی و همگانی است و عموم انسان ها را شامل می شود. درنتیجه انسان های آینده نیز تا پایان جهان مشمول این آیه اند. ا این آیات، هم بر جاودانگی قرآن دلالت دارد و هم بر خاتمیت پیامبر اسلام

خاتمیت در روایات اسلامی(ص160)

مسئله خاتمیت پیامبر اسلام بسیار در روایات به صراحت مورد تأکید قرار گرفته است که به برخی از آنها اشاره می شود:

هنگامی که پیامبر عازم جنگ تبوك بود، علی را برای اداره امور به جای خود را مدينه گمارد و فرمود: أما ترضى أن تكون منی بمنيزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبی بعدی : آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی؟ (یا این تفاوت که بعد از من پیامبری نیست. این حدیث - که به حدیث منزلت مشهور است - به صراحت می گوید پس از پیامبر، نبی دیگر نخواهد آمد. در روایتی از پیامبر اسلام الله آمده است: مثل من در میان پیامبران مانند مردی است که خانه ای بنا کرده و آن را کامل و زیبا ساخته، جز اینکه جای يك آجر آن خالی است و هرکس وارد آن خانه می شود و به آن نگاه می کند، می گوید: «چه زیباست! جز اینکه جای این آجر خالی می باشد.» سپس فرمود: من جای آن آجر خالی ام و پیامبران به وسیله من ختم شده اند.؟

براساس این روایت نیز پیامبر اسلام آخرین پیامبر است. امیرالمؤمنین علی در روایتی می فرماید:

بعث الله سبحانه محمد صلى الله علیه و آله لانجاز عدته و إتمام نبوته : خداوند سبحان، محمدی را برای وفای به عهد خود و اتمام و اکمال نبوتش مبعوث ساخت. خداوند به حضرت زکریا چنین می گوید:

یا ذکریا قد فعلتَ ذلک بمحمد صلی الله علیه و آله و لانبوة بعده و هو خاتم الانبیا : ای زکریا! ... محمد خاتم پیامبران است و پس از او نبوتی نیست. این دو روایت نیز گویای خاتمیت پیامبر اسلام است.

شبهات درباره خاتميت( ص161)

1. خاتمیت ، پایان حاکمیت دوره غريزه

1. اقبال لاهوری توجیه و تفسیری از فلسفه ختم نبوت به دست می دهد که خلاصه وار چنین است: زندگی انسان در گذشته براساس غریزه اداره می شد که وحی مربوط به دوران غریزه است ، ولی با پیشرفت انسان، تعقل و تفکر جای غریزه را گرفته است. خاتمیت، یعنی پایان دوران غریزه یا هدایت براساس وحی، و ظهور دوره هدایت عقل.

نقد و بررسی (ص161)

لازمه تقرير اقبال آن است که انسان ها نه تنها به وحی و پیامبری جدید نیاز ندارند، بلکه از راهنمایی وحی نیز مطلقأ بی نیازند؛ چراکه هدایت عقل تجربی، جانشین هدایت وحی شده است. این سخن اگر هم درست باشد، به معنای ختم دیانت است، نه ختم نبوت و گفته او مستلزم آن است که علم را به جای ایمان بنشانیم.

در نقد گفتار او می توان گفت او عقل تجربی هیچگاه نمی تواند جانشین وحی شود؛ زیرا قرآن می فرماید: ای پیامبر! تو که برترین انسان هستی، به تو چیزهایی تعلیم داد هرگز نمی توانستی بدانی.

بنابراین وحی از آن روی به انسانها نازل شد که با عقل خود نمی توانستند به حقايق وحیانی دست یابند. سخن امام کاظم علی در باب عقل گویای این مدعاست: «خداوند در حجت برای آدمیان قرار داده است: یکی حجت آشکار که رسولان و انبیا و امامان معصوم هستند و دیگر حجت باطنی که عقول مردم اند.» بنابراین هیچ يك از این دو نمی توانند به جای دیگری بنشینند. از همین رو، این سخن اقبال که هدایت عقل تجربی جانشین وحی شده، خطاست.

دیگر اینکه مؤمنان و متدینان براساس عقل خود به دین مراجعه کرده اند. چه بسیار عاقلان و متفکران برجسته ای که از لحاظ عقلی سرآمدند، ولی باز هدایت وحیانی را پذیرفته اند. پیشتر گفتیم که اصولا قرآن نزول خود را برای تعقل می داند و بدترین جنبندگان را کسانی می داند که نمی اندیشند.

روایات اسلامی نیز متدينان را کسانی می خواند که براثر تعقل به هدایت وحیانی دست یافته اند. برای نمونه، امام صادق می فرماید: «عقل راهنمای مؤمن است.» بنابراین مؤمنانی که قرآن را به عنوان کتاب زندگی خود برگزیده اند، براساس راهنمایی عقل چنین کرده اند. از دیگر سو، آموزه های وحیانی - چه مستقیم و چه غیرمستقیم - جملگی عقلانی اند. بنابراین نمی توان عقل را جایگزین وحی نمود و دیدگاه اقبال در باب خاتمیت به هیچ رو صحیح نیست.

۲. خاتمیت، پایان دوران ولایت شخصی:(ص162)

برخی نظریه اقبال در باب خاتمیت را به گونه ای توجیه و تبیین کرده اند که به گمان خود قابل دفاع باشد. از نگاه آنها، خاتمیت یعنی پایان دوران ولایت شخصی. پیامبر ولایت شخصی داشت؛ بدین بیان که سخن او نوعا آمرانه ، از موضع بالا و اغلب بدون استدلال است و از این جهت با زبان و چگونگی بیان دیگران تفاوت آشکار دارد. اگر به قرآن بنگریم، به ندرت در آن استدلال می یابیم. به تعبیر دیگر، سخن نبی آن بود که من خود، قانون و حجتم. خاتمیت به این معناست که دیگر سخن بدون استدلال پذیرفته نمی شود

نقد و بررسی (ص163)

استدلال خطابات پیامبر در خود خطابات است و سخنان ایشان در قالب وحی به گونه ای است که خود حجت و استدلال است. قرآن، خطابات وحیانی پیامبر را برهان و نور می داند که هم خود روشن است و هم روشنی بخش:

يا أيها الناس قد جاء بها من ربكم وأنزلنا إليكم نورا مبینا: ای مردم، در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است، و ما به سوی شما نوری تابناك فرو فرستاده ایم.

افزون بر این، قرآن مردم را به تفکر و تعقل فرامی خواند و نیز سفارش می کند که از علم و حجت تبعیت کنید و از آنچه بدان علم ندارید، پیروی نکنید. حال چگونه ممکن است خود را بدون استدلال و آمرانه معرفی کند؟ قران در آیهای دیگری برای تشخیص ادعاهای پیامبر، مردم را با صراحت به تعمق در خود قرآن دعوت می کند:

أفلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرة : آیا در [معانی قرآن نمی اندیشند؟ اگر از جانب غير خدا بود قطعا در آن اختلاف بسیاری می یافتند. بیش از سیصد آیه، مردم را به تفکر و تعقل و تدبر دعوت نموده و استدلال هایی را نیز از زبان پیامبران و اولیای الهی نقل می کند. خداوند در هیچ آیه ای به بندگان خود امر نکرده است که جاهلانه به قرآن با هر مسئله دیگری ایمان بیاورند، بلکه برای اثبات احکام و مسایل استدلال نموده است.

البته استدلال های قرآنی به صورت براهین فلسفی و کلامی متعارف نیست، بلکه به گونه خاصی است و با فطرت آدمی تناسب دارد. گزاره های قرآنی نیز با هماهنگ با عقل و یا مبتنی بر عقل هستند؛ یعنی چون از طریق استدلال عقلی، حجیت قول پیامبر - که معصومانه است - به اثبات رسیده، اگر عقل نتواند مستقیما حکمی از احکام قرآنی را درك کند، باز هم پذیرفتنی است؛ زیرا پشتوانه و تکیه گاه آن حکم عقلی است. ازاین رو می توان ادعا کرد تمام خطابات الهی - مستقیم یا غیرمستقیم - عقلانی است و اینکه سخن پیامبران اغلب بدون استدلال می باشد، سخنی است به گزاف.

۳. ناسازگاری خاتمیت با مرجعیت علمی امامان معصوم:

برخی دیگر خاتمیت را با مرجعیت علمی امامان معصوم شیعه که سخن آنان از عصمت و حجیت برخوردار است، جمع پذیر نمی دانند؛ چراکه اگر سخنان ائمه معصومانه باشد، در رتبه وحی خواهد نشست که این با خاتمیت ناسازگار است.

نقد و بررسی

همه مسلمانان به مرجعیت و وثاقت قرآن و سنت قطعی پیامبر اعتقاد دارند؛ چنانکه قرآن می فرماید:

این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی. همچنین پیامبر در حدیث ثقلین می فرماید: من در میان شما دو چیز گران بها (قرآن و اهل بیتم) را به امانت میگذارم و می روم. مادامی که به این دو چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در قیامت، کنار حوض نزد من آیند.

در این روایت، اهل بیت هم طراز با قرآن اند؛ یعنی همان گونه که قرآن از هر نوع حریفی مصون است، اهل بیت نیز از هرگونه خطای فکری و عملی مبرایند. به بیانی دیگر، کسانی که تمسك به آنها مایه هدایت است و مسلمانان را از ضلالت و گمراهی باز می دارند و از قرآن نیز هرگز جدا نمی شوند، از هرگونه خطا و گناهی مصون اند.

همچنین پیش تر گفتیم که پیامبر با اهل بیت خود را به کشتی نوح مانند کرده که هرکس بر آن سوار شود، از امواج طوفان رهایی می یابد و هرکه از آن تخلف نماید، به هلاکت می رسد .

قرآن در آیه تطهیر به صراحت اظهار می دارد که خداوند رجس را از اهل بیت برداشته است. مقصود از رجس، هر نوع پلیدی فکری و روحی و رفتاری است که گناه و خطا از مصادیق بارز آن است. از این رو، گفتار و کردار ائمه معصومین عالم همانند قرآن حجیت دارد. بنابراین کسانی که سخن پیامبر را براساس آموزه های قرآن حجت میدانند، سخنان ائمه ای را نیز براساس آیات و روایات قطعی پیامبر، همین گونه تلقی میکنند. درواقع ممکن نیست کسی به سنت پیامبر باور داشته باشد، ولی حجیت و وثاقت تعالیم ائمه الي را انکار کند.

بنابراین بین خاتمیت و مرجعیت علمی امامان معصوم هیچ گونه ناسازگاری نیست.

د) روش فهم دين (ص165)

فهم پذيری دین:

دین مجموعه تعالیمی است که خداوند برای هدایت بشر نازل فرموده که آخرین و کامل ترین آنها دین اسلام است. هیچ کتاب آسمانی مانند قرآن از اعتبار و حجیت و الشان تاریخی برخوردار نیست. قرآن نور آشکار، کتاب روشن، هدایتگر مردم و تبیین گر هر چیزی است. چنین اوصافی، اقتضا می کند که قرآن قابل فهم، گویا و روشن باشد؛ زیرا ویژگی های نور آن است که گرچه مراتب و درجات گوناگون دارد، هم خود روشن است به دیگر اشیا روشنی می بخشد. به تعبیر دیگر هر چیز را باید در پرتو نور دید، اما نور با ح. دیگری دیده نمی شود، بلکه ذاتا روشن و آشکار است.

همچنین از آنجا که قرآن خود را بیانگر همه معارف سودمند برای هدایت انيا می داند، بی شك باید خود روشن و فهم پذیر باشد تا به بیانگر دیگری نیاز نباشد. از دیگریسی قرآن کریم افرادی را که از شنیدن آیات و تدبر در معانی آن روی می گردانند، سخت سرزنش میکند که خود بیانگر قابل فهم بودن قرآن برای همه انسانهاست. در آیه ای می خوانیم:

ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر : و قطعا قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم؛ پس آیا پندگیرنده ای هست؟ همچنین امام باقر در روایتی می فرماید:

هرکسی گمان کند که قرآن، کتاب مبهمی است، خود را نابود کرده و با نظریه خویش دیگران را نیز به هلاکت می رساند البته فهم پذیر بودن قرآن بدین معنا نیست که همه افراد به یکسان از معارف قرآن بهره مند می گردند، بلکه قرآن دریای بیکرانه ای است که هرکس به اندازه ظرفیت خود می تواند از آن سود جوید. همچنین مراتب فهم قرآن در طول یکدیگرند و هیچگاه با ظاهر قرآن ناسازگار نیستند.

روشمند بودن فهم دين(ص166)

هرچند دین فهم پذیر است، اما این فهم پذیری روشمند است؛ یعنی بدان گونه نیست که هرکس به آیه یا روایتی مراجعه کند و بی آنکه منطق لازم فهم قرآن را رعایت نماید، حکم اسلامی را استنباط کند، یا اینکه با پیش فرض خاصی به سراغ قرآن رود و با تحمیل دیدگاه خود بر قرآن، آن را حکم اسلامی بداند. بنابراین برای تفسیر قرآن باید روش صحیحی براساس رعایت امور ذیل داشت:

1. آگاهی از قواعد زبان عربی:

نخستین پایه برای فهم قرآن، آگاهی از قواعد زبان عربی است تا فاعل از مفعول، ظرف از مظروف، معطوف از معطوف علیه و ... به خوبی تشخیص داده شود.

۲. آگاهی از معانی الفاظ قرآن:

یکی دیگر از پایه های اساسی فهم و تفسیر قرآن، آگاهی از معانی الفاظ و مفردات قرآن است. برای فهم این معانی نباید به معانی رایج این زمان و یا به معانی ارتکازی در ذهن مراجعه نمود؛ زیرا چه بسا معانی الفاظ به مرور زمان دگرگون شده و نسبت به معانی رایج در عصر رسالت به نوعی تغییر کرده باشد. بنابراین باید به طریقی معانی رایج در عصر رسالت را پی جویی کرد که در این راه کتاب های لغت مناسبی وجود دارد.

٣. تفسير قرآن به قرآن:

قرآن که خود را بیانگر همه چیز معرفی می کند، بیشك بیانگر خود نیز هست. بنابراین برای فهم يك آیه می توان به آیات دیگر نیز مراجعه نمود و اگر در آیه ای ابهامی به نظر رسید، باید با توجه به آیات دیگر ابهام را زدود. امام على دراین باره می فرماید:

در برخی از آیات قرآن با برخی دیگر به سخن درآمده ، معنای خود را می فهماند و بعضی از آن به بعضی دیگر گواهی میدهد. همچنین برای فهم يك آیه باید از يك سو تمامی آیات مناسب آن موضوع را در نظر گرفت و ايه را در پرتو آیات دیگر معنا کرد و از سوی دیگر سیاق یا قبل و بعد آن آیه را نیز مورد توجه قرار داد. درواقع منشأ پیدایش مذاهب و فرقه های مختلف آنجاست که هر يك به آیه ای مراجعه نموده و از آیات دیگر غفلت ورزيده اند.

۴. مراجعه به احاديث صحيح:

فهم برخی از آیات، بدون مراجعه به احادیث صحیح اسلامی امکان پذیر نیست؛ زیرا اغلب این آیات، مطلقهایی اند که قیود آنها در احادیث پیامبر و امامان معصوم إلا آمده است. برای مثال، قرآن درباره وجوب نماز، روزه ، زکات، خمس و حج سخن گفته، اما جزئیات آنها را بیان نکرده است. از همین رو در این. موارد - به حکم قرآن - ناچاریم برای فهم آنها به احادیث پیامبر نبوت و امامان معصوم استاد مراجعه کنیم. بنابراین برای فهم قرآن آشنایی با احادیث پیامبر و امامان معصوم إياده امری ضروری است.

۵. توجه به شأن نزول آیات:

قرآن در مدت ۲۳ سال و در پی يك سلسله پرسش ها و با رویدادهایی نازل شده است. آگاهی از شأن نزولها، به مفهوم آیه، روشنی می بخشد. البته این بدان معنا نیست که بدون در نظر گرفتن شأن نزول نمی توان به معنای آیه آگاهی یافت و آن را تفسیر نمود، بلکه با توجه به آن، معنای آیه روشن تر خواهد شد.

۶. آگاهی از تاریخ محيط نزول قرآن:

قرآن در محیطی نازل شده که مردم آنجا زندگی خاصی داشته اند و آیات قرآن نیز به مناسبت هایی به شیوه زندگی و آداب و رسوم آنها اشاره نموده و سپس به نقد آنها پرداخته است. آگاهی از وضع زندگی عرب قبل از اسلام و معاصر آن، به معنای برخی آیات كمك می کند. برای مثال، قرآن به مسائلی از قبیل «آژلام» و بت هایی مانند «و»، «شواع» و «سر» اشاره می نماید که آگاهی از تاریخ آنها در فهم بهتر آیات مؤثر است.

۷. شناخت آیات مکی و مدنی:

آیاتی که پیش از هجرت پیامبران در مکه نازل شده، مکی و آیاتی که پس از هجرت پیامبر در مدینه نازل گردیده، مدنی نامیده می شوند . شناخت دقیق آیات مکی و مدنی، برخی از معانی قرآن را روشن می سازد. آیات مکی بیشتر به طرح عقاید و معارف اسلامی می پردازند و آیات مدنی بیشتر به طرح احکام.

۸. پرهیز از هر نوع پیش داوری:

مفسر برای فهم آیات قرآن باید بدون هیچگونه پیش داوری و تحمیل عقیده به قرآن بنگرد تا به مقاصد آن دست یابد. به تعبیر دیگر، در محضر قرآن باید علم آموخت و شاگردی کرد. در مذمت تفسیر به رأی، روایات بسیاری وارد شده است.

امروزه آفت تفسیر به رأی دامن گیر جامعه اسلامی شده و برخی تحت تأثیر پیشرفت های علوم تجربی و افکار و عقاید مغرب زمینان - که از اتقان لازم نیز برخوردار نیستند - آیات قرآن و روایات معصومان را تفسیر می کنند.﻿ در آیات قرآن و روایات نیز باید به گونه ای باشد که با عقل ناسازگار نباشد. برای مثال، و گروه هایی مانند جبريه و مجسمه و مشبهه که فهم آنها از قرآن با عقل و همچنین دیگر آیات قرآن در تنافی می باشد، مقبول نیست .

**فصل چهارم امامت و ولایت**

الف) معنای امامت و ولایت (ص175)

امام به معنای پیشوا و رهبر از ریشه «اَمَّ» به معنای قصد کردن و توجه نمودن است؛ چرا که مردم با قصد و توجه خاص به سراغ امام می روند. در قرآن، واژه امام اعم از پیشوای صالح و ناصالح است: « يوم ندعوا کل اناس بإمامهم » [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم. امام در اصطلاح متکلمان شیعه ، کسی است که در مقام جانشین رسول خدا وله نسبت به همه امور دینی و دنیوی جامعه اسلامی ریاست الهی عام و فراگیر دارد. براساس این تعریف، امام همه منصب ها و شئون پیامبری به جز نبوت را داراست. از این رو، امام باید دارای ویژگی هایی باشد: ۱. از جانب خدا نصب گردد؛ ۲. دارای مقام عصمت (پیراستگی از گناه و خطا) باشد؛ زیرا بدون داشتن عصمت نمی تواند اعتماد مردم را جلب کند و برای مردم الگو باشد و در قلب ها و اندیشه های آنان راه یابد. بنابراین امام بدین جهت باید از تمام لغزشها و خطاها بری باشد تا مردم را به کژی رهنمون نکند. ٣. نسبت به همه امور دینی علم لدنی و وسيع و گسترده داشته باشد تا در تبیین این امور و رفع مشکلات علمی و دینی جامعه اسلامی، نیازمند دیگران نباشد. امام بدون يك چنین علم وسیعی، نمی تواند خلأیی را که از عدم حضور پیامبر در جامعه اسلامی پدید آمده است، پر کند. متکلمان اهل سنت با این تعریف متکلمان شیعه مخالفاند. اینان امامت را منصبی عادی و غیرالهی می دانند که با انتخاب مردم، به ویژه مهاجر و انصار و یا علمای اهل حل و عقد، به فردی واگذار می شود. پاره ای از من سنت نیز برآن اند که حتی امام میتواند با زور و قدرت، سرپرستی جامعه را برعهده گیرد اگرچه فاسق و شراب خوار باشد، این آلودگی ها موجب عزل و برکناری او نمی گردد .

ابن خلدون، از عالمان اهل سنت، توانسته است در مقدمه خود، حقيقت د تشیع و تسنن را در باب امامت به اجمال بیان نماید:

امامت در نظر اهل تسنن از مصالح همگانی است که به خود امت و دارد: آنها هرکسی را تعيين کردند، او پیشوا و امام خواهد بود. اما امامی . نظر شیعه ، ستون و پایه دین است [و] بر پیامبر با جایز نیست آن را نادیده بگیرد یا به امت واگذار کند، بلکه باید امام را تعيين کند و [امام] نیز باید از گناهان کبیره و صغیره مصون باشد؟ بر پایه این دیدگاه، امامت از نظر شیعه ادامه رسالت است و پیامبر باید امام بعد از خود را تعیین نماید و چون پیامبر جز وحی نمیگوید، چنین تعیینی، تعیین خداوند است . به عبارت دیگر، امام باید منصوب از طرف خدا و دارای مقام عصمت باشد. البته امام شرط دیگری نیز دارد و آن علم خدادادی است تا بتواند تبیین درستی از جزئیات احکام به دست می دهد.

تاریخ پیدایش اختلاف در مسئله امامت( ص176 )

احادیث و روایات و تاریخ اسلام حاکی از آن است اختلاف درباره مسئله امامت و جانشینی رسول خدا و هرچند پس از رحلت پیامبران در سقیفه به اوج خود رسید و سپس میان عالمان و دانشمندان و مردم مورد توجه گسترده قرار گرفت، ولی در زمان خود پیامبر نی نیز مطرح بوده است. گروهی در زمان پیامبران درباره امامت امور مسلمانان پس از رحلت وی زمزمه ها و گفتگوهایی داشته اند و حتی برخی مانند اخنس بن شويق، فرمانرواک پذیرش اسلام را منوط به این امر کردند که موضوع امامت و خلافت پس از رسول خداوند به آنان واگذار گردد و چون از جانب پیامبر پاسخ منفی شنیدند، از پذیرش اسلام سرباز زدند. همچنین هرگاه پیامبر اکرم (ص) مدينه را به عزم سفر و یا دفاع و جنگ ترك می کرد، جانشینی خود تعیین می نمود. تکرار این عمل در دوران حیات پیامبر، حس کنجکاوی - اجريك میکرد تا در مسئله امامت و جانشینی فکر کنند و نظر بدهند.

بنابراین، براساس دیدگاه شیعه نمی توان گفت آغاز توجه به مسئله حیاتی امامت، پس رحلت پیامبران بوده است، بلکه در زمان حیات ایشان نیز مسلمانان کم و بیش به این موضوع می اندیشیده اند.

همچنین متفکران شیعه براساس دلایل قطعی برآن اند که امامت و جانشینی امیرالمؤمنین علی(ع) در زمان خود پیامبران مطرح بوده و آن حضرت بارها بر این مسئله تأکید نموده است.

دستاوردهای بحث در باب امامت ( ص177)

برخی از عالمان اهل سنت معتقدند اختلاف در باب امامت و جانشینی پیامبر اولیه ، مسئله ای تاریخی بوده که زمان آن سپری شده است و از لحاظ علمی، بحث درباره آن دیگر سودی ندارد.

این باور از دیدگاه شیعه، صحیح نیست؛ زیرا امامت دارای ابعاد مختلف تاریخی، علمی، اجتماعی و دینی است. بحث در باب امامت، يك مسئله تاریخی نیست که زمان آن نشده باشد، بلکه بحث درباره شیوه حکومت اسلامی است که یکی از ضروری ترین مباحث روزگار ماست. از آنجا که دین و احکام اسلامی ابدی است، بحث درباره ویژگی های ی این احکام، یعنی امام و پیشوای جامعه اسلامی نیز جاودانه است. با توجه به جایگاه امامت باید حاکم و مجری احکام اسلامی براساس نصب الهی تعیین گردد، نه اجماع و شورای امت. اگر بپذیریم که مقام امامت، مقامی انتصابی است، در آن صورت کام شریعت را باید به دست افرادی سپرد که از جانب خدا مسئولیت رهبری امت

نه اجماع و شورای امت. اگر بپذیر به آنها سپرده شده است. در دوران غیبت که آخرین امام منصوب از جانب خداوند و پیامبر به دلیل نامساعد بودن، شرایط در پس پرده غیبت به سر می برد، این پرسش رخ می نماید که طرح اسلام و امامان برای اجرای احکام جاودانه دین در این دوران چیست؟ آیا در دوران غیبت نیز حاکم اسلامی باید از سوی پیامبر و امامان منصوب شود یا اینکه مردم می تواننده فردی را به عنوان امام برگزینند؟ از این بیان می توان نتیجه گرفت که بحث درباره امامت بحث از شیوه حکومت اسلامی در همه دوران هاست.

یکی دیگر از ابعاد امامت، از دیدگاه شیعه، موضوع تبیین و تشریح اصول و معارف و بیان احکام و فروع دین و داوری میان اندیشه های مختلفی است که میان مسلمانان پدید می آید. این دیدگاه ها بی گمان برگرفته از سخنان و سنت پیامبر اسلام علیه است، از این رو مرجعیت علمی امامان معصوم لال نه تنها برای معاصران، که برای تمامی نسل های آینده حجت خواهد بود و بسیاری از مشکلات فکری، اجتماعی، اقتصادی و ... گره گشایی خواهد کرد.

بحث در باب امامت، با هماهنگی و وحدت جامعه اسلامی نیز منافاتی ندارد؛ چراکه در این بحث ها بیشتر به مشترکات توجه می شود و مسائل اختلافی نیز در ساحتی علمی و دوستانه، به دور از تعصب و پیش داوری مطرح می گردد، که پرداختن به بحث های علمی و شنیدن سخنان مختلف و پیروی از بهترین آنها مورد سفارش قرآن است.

هدف از تقریب بین مذاهب اسلامی، به هم نزديك شدن اندیشه ها، تحمل یکدیگر، تأکید بر نقاط مشترك و وحدت و انسجام امت اسلامی در برابر مستکبران و دین ستیزان است. براساس این نگرش بود که شيخ الأزهر، شیخ محمود شلتوت، رسما پیروی از مذهب شیعه برای برادران اهل سنت را جایز دانست. ایشان در تعبیری میگوید:

مذهب جعفری مشهور به مذهب شیعه اماميه اثنا عشری ازجمله مذاهبی است که مانند سایر مذاهب اهل سنت شرعا می توان از آن تقلید کرد.

نیاز به وجود امام (ص178)

پیامبر اسلام به سه وظیفه را برعهده داشت: دریافت و ابلاغ وحی الهی، تبیین وحی و نیز زمامداری جامعه اسلامی. پس وظیفه او پایان یافت، اما دو جامعه اسلامی. پس از رحلت پیامبر به دوران وحی به سر آمد، از این رو آغازین ان یافت، اما در جایگاه دیگر برای هدایت جامعه اسلامی ضروری می نمود؛ اما تحقق قوانین قضایی، اقتصادی و اجتماعی اسلام و همچنین تشکیل حکومت برای اجرا و تحقق قوان تبیین وحی بعد از پیامبر از دیدگاه شیعه، پس از پیامبرانه، خداوند امامان معصوم إلا را با علم خدادادی دم کرده تا بتوانند تبیین گر وحی الهی و به تعبیری مرجع و حافظ دین و تدبیرکننده جامعه اسلامی باشند. نصب امامان، بعد از پیامبر براساس دلایل زیر قابل توجیه است:

1. پیامبران در طول ۲۳ سال نبوتش فرصت نیافت تمام تفاصيل و جزئیات احکام الهی را بیان نماید؛ چرا که ازيك سو اصولا بسیاری از مسائل و احکام در زمان پیامبر موضوعیت نیافت و ازاین رو پرسشی نیز مطرح نشد؛ از سوی دیگر در مدت سیزده سال نبوت پیامبر در مکه تنها اندکی ایمان آوردند و در ده سال آخر عمر حضرت در مدينه نیز جنگهای زیادی پیش آمد و به همین رو شرایط مهیا نشد تا ایشان به تفصیل احکام الهی بپردازد. بنابراین پس از پیامبران و جامعه اسلامی به آگاهانی بری از خطا نیاز داشت تا بدین امر روی آورند.

۲. پس از پیامبران فرقه های مختلفی نظیر معتزله ، خوارج، مرجئه، اشاعره و شیعه به وجود آمدند که هريك عقاید خود را به قرآن مستند می کردند و آیات الهی را مطابق با باور خود تفسیر می نمودند که بی شك از میان این تفاسیر، تنها یکی صحیح بود. از این رو باید استانی باشند که بتوانند تفسیر صحیح را از ناصحیح بازشناسند و آن را به جامعه اسلامی می کنند تا در اینده گروندگان به اسلام، راه درست را برگزینند. مثلا درباره کیفیت وضو پیامبر روزانه چند بار در حضور مردم وضو میگرفت و همه می دیدند که چگونه صورت خود را می شوید و سر و پای خود را مسح می کند، اما اهل سنت و تشیع ايات قران به دو صورت وضو میگیرند که درواقع یکی از آنها مطابق با وضوی است.

بنابراین وجود امام معصوم برای به دست دادن تفسیر صحیح در مورد معارف و احکام اسلامی نظیر صفات خدا، لوح و قلم، عرش و کرسی، قضا و قدر، جبر و اختیار، شفاعت و بهشت و دوزخ، امری ضروری است.﻿

٣. پس از رحلت پیامبر بازار جعل احاديث مستند به پیامبر داغ شده حدیث با انگیزه های گوناگون وارد این میدان شدند. برخی یهودیان و مسیحان مسلمان نما مانند کعب الاحبار یا وهب بن منبه به خاطر عداوتی که با اسلام داشتند اسرائیلیات و مسیحیات را به تاریخ اسلام وارد کردند و گروهی از مسلمانان سیستایی نیز به تحريك خلفا و امرای وقت یا به انگیزه مقام خواهی و یا دلایلی دیگر به جعل حدیث پرداختند. در این مسئله نیز وجود امام معصوم و پیراسته از گناه و اشتباه کاملا احساس میگردد تا مردم با مراجعه به وی، حدیث حق را از باطل بازشناسند. البته افزون بر این امام می باید ریشه این نوع احادیث مجعول و منقولات باطل و افکار بی پایه را بسوزاند و جامعه را از چنگ این دروغ پردازان برهاند. برای نمونه، به یکی از این جاعلان اشاره میکنیم:

سمرة بن جندب به نام صحابی پیامبر، گرداننده دستگاه تبلیغاتی معاویه بود. او با گرفتن چهارصد هزار درهم شأن نزول دو آیه را دگرگون ساخت. وی آیه ای را که درباره جانبازی علی در ليلة المبیت شبی که امیرمؤمنان علی(ع) در خوابگاه پیامبران خوابید نازل شده بود، از فضایل قاتل ایشان ابن ملجم خواند و گفت این آیه در حق وی نازل گردیده است. همچنین از این سو، آیه ای که در مذمت منافقان وارد شده بود، درباره على(ع) دانست .

این دروغ پردازی ها در حضور هزاران تازه مسلمان شامی که از منزلت على در پیشگاه پیامبران آگاهی نداشتند، سبب عداوت شدید آنان نسبت به حضرت و شیعیان وی و برپایی جنگی شد که صدها هزار کشته برجای نهاد. امیرالمؤمنین درباره منافقانی که در لباس صحابی پیامبران جعل حدیث میکردند، می فرماید: اگر مردم يك چنین افرادی را می شناختند که آنان منافق و دروغگو هستند، هرگز آنها را تصدیق نکرده و سخن آنها را قبول نمی نمودند، ولی مردم فریب صحابی بودن آنان را خورده و با خود می گویند که اینان پیامبر خدا را دیده اند و حقایقی از او شنیده و اخذ کرده اند و هرگز سخنی برخلاف حقيقت نمی گویند؛ درصورتی که از وضع و حال این دسته آگاهی ندارند.

مرحوم علامه امینی در کتاب الغدير با مراجعه به کتاب های رجالی اهل سنت، نام و ویژگیهای هفتصد نفر از جاعلان حديث را بیان میکند.

بنابراین برای حفظ اسلام و جلوگیری از زشت نمایی سیمای نورانی اسلام باید امامان معصوم علم و آگاهی باشند تا معیار حق و باطل شوند. در روایات اسلامی به وجود این حجت پس از رحلت پیامبران اشاره شده است. برای مثال، امام صادق در روایاتی می فرماید:

زمین خالی از پیشوای معصوم نمی باشد تا اگر افرا با ایمان مطلبی را در دین افزودند، آن را رد کند و اگر کم کردند، تکمیل نماید. خداوند زمین را از حجت خالی نمی گذارد؛ زیرا در غیر این صورت، حق از باطل شناخته نمی شود.؟

هشام بن حکم، متکلم بزرگ و شاگرد برجسته امام صادق نیز در دو مناظره، وجود امام را پس از رحلت پیامبر ضروری می داند. او در مناظره مفصلی با دانشمندی شامی درباره مسئله رهبری چنین استدلال می کند:

- آیا خداوند پس از درگذشت پیامبر برای رفع هر نوع اختلاف در میان مسلمانان، دلیل و حجتی فرا راه آنها قرار داده است یا نه؟ - اری ، قرآن و احادیث پیامبر برای رفع اختلاف کافی است. - اگر قرآن و احادیث برای رفع اختلاف کافی است، چرا من و شما با هم اختلاف داریم، در حالی که هر دو، شاخه يك تنه و عضو يك درختیم . هر کدام مسیری را انتخاب نموده ایم که برخلاف مسیر دیگری است. از همچنین هشام بن حکم در بحث گسترده ای با عمرو بن عبید، پیشوای معتزله بصره، به فایده معنوی وجود امام به گونه ای دلپذیر اشاره می کند: هشام : آیا چشم داری؟ عمرو: بلی. - با آن چه میکنی؟ - رنگ ها را می بینم. - گوش داری؟ آری. - با آن چه میکنی؟ - با آن صداها را می شنوم. وی سپس از وجود حواس دیگر مانند بویایی، ذائقه و لامسه و اعضایی از قبیل دست و پا و نقش آنها در وجود انسان پرسید و از عمرو نیز پاسخ های صحیح شنید. سپس افزود: عقل هم داری؟ وی در پاسخ گفت: آری، هشام گفت: نقش عقل در انسان چیست؟ وی گفت: به وسیله عقل آنچه بر اعضای بدنم میگذرد، تمیز می دهم. هشام افزود: نقش دیگر آن در بدن چیست؟ عمرو گفت: هرگاه یکی از حواس در ادراك خود خطا یا تردید نماید، به عقل رجوع میکند و تردید او را از بین می برد.

در این هنگام هشام نتیجه گرفت خداوندی که برای رفع تردید حواس و اعضای من چنین پناهگاهی را آفریده ، آیا ممکن است جامعه انسانی را به حال خود واگذارد و پیشوایی برای آنان تعیین نکند تا تردید و حیرت و خطای آنها را برطرف نماید؟

۴. مراجعه به تاریخ صدر اسلام و در نظر گرفتن شرایط موجود منطقه و جهان در زمان رحلت پیامبراکرم ، به روشنی لزوم تنصیصی بودن منصب امامت را اثبات می کند.

گام درگذشت آن حضرت، خطری سه گانه این اسلام را تهدید می کرد که یک سوی امپراتوری روم، سوي ديگران امپراتوری ایران و سوی آخر آن را منافقان داخلی تشکیل دادند. در اهمیت خطر نخستین همین بس که پیامبر باید تا آخرین لحظه از فکر آن فارغ نبود، از این رو در روزهای پایانی عمر خویش سپاه عظیمی را به رهبری اسامة بن زيد برای نبرد با رومیان بسیج و اعزام کرد و متخلفان از آن سپاه را نیز نفرین نمود. خطر دوم، دشمن بدسگالی بود که نامه پیامبران را پاره کرد و به فرماندار یمن نوشت که یا پیامبر را دستگیر کند و یا سر او را از تن جدا کرده، بفرستد. اما درباره خطر منافقان داخلی باید دانست که این گروه پیوسته در مدینه یا بیرون از آن مزاحم پیامبر بودند و با توطئه های خویش سخت او را می آزردند؛ چنان که در سوره های مختلف قرآن درباره سنگ اندازی های آنان بسیار سخن رفته و حتی سوره ای از قرآن به نام آنها و در شرح افکار و کردارشان نازل شده است.

اينك پرسیدنی است که آیا با وجود چنین خطرهایی شایسته است پیامبر امت اسلامی و آیین اسلام را - که دشمن از هر سو در کمین آن نشسته - بدون رهبر به حال خود وانهد؟

بی شک پیامبر می دانست زندگی عرب، زندگی قبیله ای است و در میان افراد قبایل، تعصب نسبت به سران قبیله با جان آنان درآمیخته است. بنابراین واگذاری تعیین رهبر به ای مردمی، مایه چنددستگی و نزاع قبایل خواهد بود و دشمن از این اختلاف بهره خواهد برد. بر این اساس، تعیین جانشین پیامبران از طریق نص پیامبر درست تر می نماید.

ب) ادله نصب و عصمت امامان (183 کتاب)

1. دلایل نصب

پیشین برخی از دلایل عقلی ضرورت امامت مطرح گردید. این به برخی از دلایل در مبحث پیشین برخی از دلایل قرانی و روایی در این باب اشاره میکنیم:

دلایل قرآنی (ص184)

يك . آیه انذار (ص184)

و انذر عشیرتک الاقربین. واخفض جناحک لمن اتبعک من المومنین. فان عصوک فقل انی بری مما تعملون : و خویشان نزدیکت را هشدار ده؛ و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده اند بال خود را فرو گستر؛ و اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: من از آنچه می کنید بیزارم.

وحی الهی در کوه حرا بر قلب پیامبر نازل شد و او به مقام نبوت و رسالت مفتخر گردید. از آنجا که جبرئیل زمان آغاز تبلیغ رسالت را معین نکرد، پیامبر به مدت سه سال، از دعوت عمومی پرهیز نمود و تنها از رهگذر ارتباط های خصوصی با شایستگان، توانست افراد اندکی را به آیین خویش متمایل کند.

سرانجام پس از گذشت سه سال، فرمان الهی رسید که پیامبر به دعوت همگانی خود را با دعوت خویشاوندان و بستگان آغاز نماید: «بستگان نزديك خود را از عذاب الهی بیم ده .»

دعوت از خویشان در آغاز دعوت همگانی، ازاین روی بود که تا نزدیکان يك رهبر الهی یا اجتماعی به او ایمان نیاورند و از او پیروی نکنند، بیگانگان به دعوت او پاسخ نخواهند داد؛ چرا که نزدیکان انسان پیوسته بر اسرار و ملکات خوب و بد وی آگاهاند و ایمان آوردن آنها نشانه وارستگی مدعی رسالت و رویگردانی آنان نیز نشانه ناراستی آن رهبر است.

بدین جهت، پیامبر(ص) به على(ع) دستور داد ۴۵ نفر از شخصیت های بزرگ بنی هاشم را برای ضیافت ناهار دعوت کند. مهمانان همگی این دعوت را اجابت کردند اما پس از صرف غذا ابولهب عموی پیامبر، با سخنان سبك خود، آمادگی مجلس را برای شنیدن سخنان پیامبر برهم زد و مجلس بی هیچ نتیجه ای پایان یافت و مهمانان خانه رسول خدا را ترك گفتند.

فردای آن روز پیامبر تصمیم گرفت ضیافت دیگری ترتیب دهد و همه را جز راهب به خانه خود دعوت کند. دیگر بار پیامبر پس از صرف غذا در جمع بزرگی از دست های بنی هاشم که در آنجا گردآمده بودند، برای دعوت آنان به آیین توحیدی و رسالت خویش به پا خاست و چنین آغاز نمود:

به راستی هیچ گاه راهنمای مردم به آنان دروغ نمی گوید. به خدایی که جز او خدایی نیست! من فرستاده او به سوی شما و عموم جهانیان هستم. هان! آگاه باشید. همان گونه که می خوابید، می میرید و همچنان که بیدار می شوید

روز رستاخیز، زنده خواهید شد. نیکوکاران به پاداش اعمال و بدکاران به کیفر کردار خود می رسند و بهشت جاویدان برای نیکوکاران و دوزخ همیشگی برای بدکاران آماده است. هیچ کس از مردم برای کسان خود، چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، نیاورده است: من خير دنيا و آخرت برای شما آورده ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و یگانگی وی و رسالت خویش دعوت کنم. چه کسی از شما مرا در این راه کمک میکند تا برادر و وصی و نماینده من در میان شما باشد؟

حضرت اندکی درنگ نمود تا ببیند کدام يك از آنان به ندای او پاسخ مثبت می گوید. در ان هنگام، سکوتی آمیخته با بهت و تحیر بر مجلس حاکم بود و همگی سر به زیر افکنده و در فکر فرو رفته بودند.

علی که سن او در آن روز از شانزده سال به بیانی سیزده سال تجاوز ، نمی کرد، برخاست و گفت: «ای پیامبر خدا! من تو را در این راه یاری می کنم.» و دست خود بر این راه دراز کرد تا دست پیامبر را به عنوان پیمان فداکاری بفشارد. در این هنگام، پیامبر دستور داد که على بنشیند. حضرت بار دیگر گفتار خود را تکرار کرد باز علی برخاست و آمادگی خود را اعلام کرد. این بار نیز پیامبر الله به وی دستور داد که بنشیند مرتبه سوم بسان دو مرتبه پیشین جز علی کسی برنخاست و تنها او بود که پشتیبانی خود را از پیامبر با اعلام داشت. آن گاه پیامبر باید به دست خود را علی گذاشت و جمله تاریخی خود را بر زبان راندن. هان ای خویشاوندان و بستگان من! بدانید که علی برادر و وصی من در میان شماست.

بدین ترتیب در آغاز رسالت پیامبر به نخستین وصی اسلام نیز تعیین گردید. از اینکه پیامبراند و در يك روز، هم نبوت خود و هم امامت علی را اعلام کرد، می توان به جایگاه ممتاز امامت و جدا نبودن نبوت و امامت از یکدیگر و اینکه همواره امامت مکمل برنامه رسالت است پی برد.

دو. آیه ولایت( ص186)

محدثان و مفسران اهل سنت و شیعه براساس احادیث متعدد معتقدند آیه ولایت درباره علی ع که در حال نماز، انگشتر خویش را به مستمند بخشید، نازل شده است:

إنما وليکم الله ورسوله و الذين آمنوا الذین يقيمون الصلاه ويؤثرون الزكاه و هم راكعون : ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات میدهند.

دلالت آیه بر امامت على طالب با ذکر مقدماتی آشکار میگردد:

۱. بسیاری از مفسران و محدثان درباره شأن نزول این آیه گفته اند: سائلی وارد مسجد شد و درخواست کمک کرد، اما کسی به او چیزی نداد. امام علي در حالیکه در رکوع بود، با انگشت کوچك خود که انگشتری در آن بود، به فقیر اشاره کرد تا انگشتری را از دست او درآورد. فقیر نیز انگشتری را از دست امام درآورد و رفت. هنگامی که این خبر به پیامبر و رسید، از خدا چنین درخواست نمود: «همان طور که برای موسی ع از خاندان خودش وزیری معین نمودی، پروردگارا برای من نیز از اهل بیتم من بفرما.» در این لحظه فرشته وحی فرود آمد و آیه یاد شده را برای پیامبر خواند. بنابر آنچه بیان شد مقصود از «الذين امنوا الذين يقيمون الصلاة ...» در آیه مورد بحث، على بن ابی طالب است.

2. تعبیر «ولی» » در این آیه به معنای سرپرست، حاکم و صاحب اختیار است که خداوند اصالتا و پیامبر و جانشین وی نیز در پرتو موهبت الهی عهده دار آن هستند، چرا که اگر ولی به معنای دوست، ناصر و یاور باشد، انحصار آن به سه نفر- که از تعبیر «انما» (به معنای تنها) برمی آید - بی معنا خواهد بود؛ چه آنکه مطابق آیات، مؤمنان جملگی دوست و یاور یکدیگرند.

شاهد این مدعا، آیه بعدی است که می فرماید:

« و من يتول الله ورسوله و الذين آمنوا إن حزب الله هم الغالبون » و هرکس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند، ولی خود بداند، پیروز است؛ چراکه حزب خدا همان پیروزمندان اند.

این آیه، قرینه دیگری است بر اینکه ولی به معنای سرپرست، حاکم و صاحب اختیار است؛ زیرا تعبير «حزب الله» و غلبه بر دشمنان، مربوط به تشکیل حکومت اسلامی است که از نوعی تشکل و همبستگی اجتماعی برای هدفی مشترك حکایت می کند، نه يك دوستی شده . از سویی دیگر، اگر «ولی» به معنای دوست و یاور بود، تعبير «و الذين آمنوا» کافی بود و اور ضرورتی نداشت موضوع نماز و زکات مطرح گردد؛ چراکه مؤمنان همه با هم دوست و ناصر یکدیگرند. ممکن است گفته شود علت بازگویی نماز و زكات، اهمیت این امر به یکی نظام عبادی و دیگری مالی است. در پاسخ می توان گفت اگر هم ذکر نماز به جهت اهمیت آن باشد، اما در آیه به نکته دیگری اشاره شده و آن اعطای زکات در سال رکوع نماز است. این حالت چه خصوصیتی دارد که در آیه آمده است؟

بنابراین از تعبیر « الذين آمنوا»، فرد خاصی اراده شده چرا که اگر مقصود همه مؤمنان بودند، دلیلی نداشت که این قید در آیه بیاید و اگر آیه به فرد خاصی نظر داشته است، دیگر نمی توان گفت مقصود از «ولی»، دوست و یا باور است.

٣. منظور از زکات در این آیه، اصطلاح فقهی آن نیست، بلکه معنای عام قرآنی آن مدنظر است. قرآن به هر اتفاقی که برای خدا انجام گیرد، زکات می گوید که اعم از زکات واجب و مستحب (انفاق) است. قرآن این واژه را در آیات مکی به کار برده است در حالی که زکات اصطلاحی بعد از هجرت واجب شده . بر این اساس، این اشکال که به بخشش انگشتر زکات نمی گویند، برطرف می گردد.

۴. برخی می گویند اگر مقصود آیه، امیرالمؤمنین است، چرا الفاظ «الذین آمنوا»، الذين يقيمون»، «یؤون» و «هم راكعون» به صورت جمع آمده است؟

پاسخ این است که، در قرآن به کرات الفاظ جمع در مورد فرد به کار رفته است. برای مثال، در آیه مباهله" کلمه «نساءنا» (= زن های ما) «و انفسنا» (= جان های ما به صورت جمع آمده؛ حال آنکه مفسران اسلامی اتفاق نظر دارند که مقصود از «زن های ما» فاطمه زهرا (س) و مراد از جان های ما، على(ع) است. همچنین در مواردی بسیار، هنگامی که خدا از خود سخن می گوید، با اینکه ذات خدا یگانه و یکتاست، ضمیر جمع به کار می برد. بنابراین از آیه به نیکی برمی آید که خدا و پیامبران و امیرالمؤمنین علت ولایت و حاکمیت بر مؤمنان و حق تصرف در امور آنان را دارند و هر ولایتی که بر محور آنها و یا به اجازت آنها نباشد، نامشروع است.

سه . آیه تبلیغ (ص 188)

« يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك و إن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس»

ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از گزند مردم نگاه می دارد.

بسیاری از مفسران و محدثان اهل سنت و تمامی مفسران و محدثان شیعه برآن اند که این آیه در مورد امامت علی و داستان غدیر نازل شده است.

در آخرین سال عمر پیامبر به مراسم حجة الوداع باشکوه هرچه تمام تر به پایان رسید. در این مراسم نه تنها مردم مدینه، بلکه بسیاری از باران پیامبر از نقاط مختلف سرزمین اسلامی افتخار همراهی ایشان را داشتند. پیامبر در هیجدهم ماه ذیحجه در سرزمینی به نام غدیرخم - که در حقیقت چهارراهی بود که کاروان حجاج را از هم جدا میکرد - دستور توقف داد و به همراهان فرمود: از جانب خداوند مأموریت دارد که پیام مهمی را به آنها برساند و اگر چنین نکند، رسالت خود را انجام نداده است.

آنگاه منبری برای پیامبر آماده ساختند و او بر فراز منبر قرار گرفت و به مردم گفت: در آینده نزديك دعوت حق را لبيك خواهم گفت. شما درباره من چه می گویید؟ در پاسخ گفتند: گواهی میدهیم تو آیین خدا را به ما ابلاغ کردی و خیرخواهی نمودی و در راه هدایت ما تلاش بسیار کردی. خدا به تو جزای خیر دهد.

آنگاه فرمود: آیا بر وحدانیت خدا، رسالت من و واقعیت روز رستاخیز گواهی میدهید؟ همگی پاسخ مثبت دادند. سپس فرمود: من قبل از شما بر حوض کوثر وارد می شوم. بنگرید با دو جانشین گران بهای چونه رفتار می کنید؟ شخصی پرسید: مقصود از دو جانشین گران بها چیست؟ امیر ماینونه پاسخ داد: یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است و خدای لطیف و خبیر

خبر داده که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند، تا آنکه در روز قیامت در کنار حوض من درايند. بر آن دو پیشی نگیرید که نابود می شوید و از آنها نیز فاصله نگیرید که هلاك می گردید. آن گاه دست على ان را گرفت و بالا برد و فرمود: أيها الناس من أولى الناس بالمؤمنين من أنفسهم؟

ای مردم چه کسی بر مؤمنان از خود آنان سزاوارتر [= صاحب اختیارتر) است؟﻿

در پاسخ گفتند: خدا و پیامبر او بهتر می دانند. پیامبر می فرمود: خداوند مولا من نیز مولای مؤمنانم و بر آنان از خودشان صاحب اختیارترم. سپس سه بار فرمود:

فمن كنت مولاه فعلي مولاه. آن کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست.

آنگاه افزود:

پروردگارا! دوست بدار آن کس را که علی را دوست می دارد و دشمن بدار کس را که با علی دشمن است و مهربان باش با هرکس که نسبت به على مهربان است و خشم آور بر کسی که بر على خشم آورد و یاری کن آن کس را که علی را یاری کند و خوار ساز آن کس را که علی را خوار سازد و حق را با او و در مدار او قرار ده. حاضران این مطلب را به غایبان ابلاغ کنند.

حدیث غدیر از احادیث متواتر است و راویان حدیث - ۱۱۰ نفر از صحابه ، ۸۹ نفر از تابعين و ۳۵۰ نفر از علما و محدثان اسلامی - از آغاز تاکنون به تواتر آن را نقل کرده اند، از این رو در اصالت و اعتبار این حدیث جای هیچ تردیدی نیست.۲ این باید دانست مقصود از مولی بودن پیامبر و علی چیست؟

قراین بسیاری گواهی میدهند که مراد از این تعبیر، زعامت و رهبری است که به برخی از آنها اشاره میکنیم:

1. در ماجرای غدیر، پیامبر به کاروان زائران خانه خدا را در سرزمینی بی آب و علف آن هم در نیم روزی بسیار گرم متوقف ساخت. گرمی هوا به حدی بود که حاضران نیمی از عبای خویش را بر سر افکنده و نیم دیگر را زیرانداز خود کرده بودند. با این وضعیت بیشك پیامبران باید سخنی بگوید که در هدایت امت، نقشی سرنوشت ساز داشته باشد و به راستی چه کاری از تعیین جانشین - مایه وحدت کلمه مسلمانان و حافظ دین سرنوشت سازتر است؟

۲. پیامبر پایه پیش از طرح ولایت علی ع از اصول سه گانه توحید و نبوت و معاد سخن گفت و بر این امر از مردم نیز قرار گرفت و آن گاه پیام الهی را ابلاغ کرد. از توأم بودن اصول و گرفتن اقرار به آنها می توان به اهمیت پیام پی برد و دریافت که بی گمان هدف پیامبر باید از آن همایش عظیم، امری عادی - همچون سفارش به «دوستی» - نبوده است.

٣. در آغاز خطبه، حضرت از نزديك بودن رحلت خود خبر داد که این امر نشان میدهد ایشان از وضع امت پس از خویش نگران بوده است و از این رو با تعیین جانشین، آیین خود را در برابر طوفان حوادث آینده بیمه میکند.

۴. پیامبر پایه پیش از بیان پیام الهی درباره على، از مولویت و اولویت خود سخن به میان آورد و فرمود: خدا مولای من است و من مولای مؤمنانم و نسبت به آنان از خودشان سزاوارترم. بیان این مطلب، گواه آن است که «مولی بودن» على(ع) از سنخ همان مولویت و اولویت مربوط به پیامبر اکرم کی بوده و ایشان به فرمان الهی این امور را برای علی ع نیز ثابت کرده است.

مقصود از «اولویت» نبی اکرم به همان است که در قرآن بدان تصریح شده؛ آنجا که می فرماید:

« النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم » : پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و نزدیکتر است.

و مقصود از سزاوارتر بودن پیامبران، این است که به امر الهی حق تصرف در نفوس زمان را دارد؛ یعنی اگر به جهاد و یا انفاق دستور دهد، باید آنها بی چون و چرا و اموال مؤمنان را دارد؛ یعنی اگر

بپذیرند. لازمه چنین اطاعتی ، همان ولایت و سرپرستی جامعه اسلامی است که از جانب به او داده شده است و این مقام پس از وی به امام على علي عطا شد و او به مقام سرپرستی نائل آمد.

5. پیامبر اکرم(ص) پس از بیان پیام الهی، از حاضران خواست آن را به گوش غایبان را از منبر پایین آمد و به یاران خود دستور داد به علی به عنوان «امیر مؤمنان »تبريك بگویند. به همین رو، امام علی در خیمه ای قرار گرفت و یاران پیامبر نیز گروه گروه وارد می شدند و به او تبریک می گفتند. ابوبکر و عمر نیز وارد خیمه شده، رو به امام کردند و گفتند: « هنيئا لك يا علي بن أبي طالب أصبحت مولائ و مولا کل مومن و مومنه »: گوارا باد بر تو اى على! امروز سزاوارترین فرد نسبت به هر مرد و زن مؤمن شده ای.

تاریخ اسلام نشان می دهد دشمنان پیامبر برای خاموش کردن دعوت الهی او، به شیوه های گوناگونی از متهم کردن پیامبر به سحر و جادو گرفته تا تصمیم به قتل آن حضرت در بستر خویش، دست یازیدند. اما در تمام موارد، دست عنایت حق با پیامبر نه بود و وی را از نقشه های شوم مشرکان حفظ کرد. آخرین امید آنان - به ویژه با توجه به فرزند پسر نداشتن پیامبر - این بود که با مرگ پیامبر با این دعوت نیز خاموش خواهد شد: می گویند: شاعری است که انتظار مرگش را می بریم و چشم به راه بد زمانه براوییم.»؟

اما پیامبر با تعیین جانشینی با کفایت، امید مخالفان را به يأس مبدل ساخت. با تعیین چنین رهبری نعمت اسلام به کمال رسید. ازاین روست که پس از نصب علی ع در روز غدیر، آیه «اکمال دین» فرود آمد:. امروز کسانی که کافر شده اند، از [کارشکنی در دین شما نومید گردیده اند. پس، از ایشان مترسید و از من بترسيد. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما به عنوان آیینی برگزیدم. البته آیات دیگری نیز بر امامت على الان دلالت می کند که در این مختصر امکان بیان آنها نیست.

از دلایل روایی( ص193 )

يك. حديث منزلت ( ص193 )

پیامبر اسلام که در موارد مختلف، منزلت و مقام علي نسبت به خود را، همان منزلت و مقام هارون نسبت به موسی دانسته و تنها یکی از مقامات هارون - یعنی نبوت – را از على سلب کرده است.

در اینکه چه هنگامی این حدیث را پیامبر به بیان فرموده اند چنین گفته شده است که پیامبر وقتی آگاه شد سپاه روم در حال آماده شدن برای یورش به مدینه است، بسیج عمومی اعلام کرد و سپاهی را برای مقابله با هجوم رومیان آماده نمود و در اردوگاهی گردآورد. در این لحظه به پیامبر به گزارش رسید که منافقان مدینه تصمیم دارند در غیاب وی در مدینه دست به کودتا زنند. پیامبری برای پیشگیری از هر نوع حادثه احتمالی، على را به جای خود نشاند و دستور داد تا بازگشت وی به امور دینی و دنیوی مردم رسیدگی نماید. هنگامی که منافقان از این امر آگاه شدند و دیدند که توطئه آنان نقش بر آب شده، به فکر چاره افتادند، ازاین رو شایعه کردند که روابط على با پیامبر به تیرگی گراییده و وی مورد بی مهری پیامبر قرار گرفته است. انتشار چنین شایعه ای در محیط مدينه موجب ناراحتی دوستان على شده بود. امام برای خنثی کردن این شایعه، خود به پیامبر - که فاصله زیادی تا مدینه نداشت - رسانید و ایشان را از جریان امر آگاه ساخت. در این هنگام، پیامبر جمله تاریخی خویش را بیان فرمود:

« أما ترضى أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبی بعدی انه لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی » آیا راضی نمیشوی که نسبت به من بسان هارون نسبت به موسی باشی، جز آنکه پس از من پیامبری نیست. هرگز شایسته نیست که من بروم، مگر اینکه تو خلیفه و نماینده من باشی من نبوت داراست. به نص حدیث منزلت، علی تمام مقام های هارون را جز نبوت دارا است براساس قرآن کریم، هارون مقام نبوت، وزارت و جانشینی و خلافت حضرت موسی، علی را داشت. بنابراین یکی از مقام های هارون جانشینی حضرت موسی بود و به همین روی بعد از موسی اطاعت از او بر بنی اسرائیل واجب بود. براین اساس، بر مسلمانان نیز لازم است پس از پیامبر از علی با پیروی نمایند.

دو. حديث سفينه(ص194)

پیامبر اسلام به در روایتی اهل بیت خود را به کشتی نوح مانند کرده است:

« ألا إن مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح في قومی من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق» آگاه باشید که اهل بیت من در میان امتم، مانند کشتی نوح است که هرکس بر آن نشست، نجات یافت و هرکس که به آن پناه نبرد، غرق شد. اهل بیت پیامبر مانند کشتی نوح، یگانه پناهگاه و راه نجات اند، از این روی هرکه از آنها پیروی نکند، گمراه خواهد شد.

سه. امامان دوازده گانه: (ص 194)

پیامبر نه تنها به نصب على به امامت بسنده نکرد، بلکه به آمدن امامان دوازده گانه ای پس از خود خبر داد که عزت دین به مدد آنها تحقق خواهد پذیرفت. ایشان در روایتی می فرماید:

لايزال الإسلام عزيزا إلى اثنی عشر خليقة : همواره اسلام به دوازده خلیفه عزیز خواهد بود.

در حدیث دیگری نیز چنین می فرماید: و همواره این دین، قدرتمند و شکست ناپذیر خواهد بود تا تا دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند. بی گمان این دوازده خلیفه و جان شیعه اند؛

بی گمان این دوازده خلیفه و جانشین پیامبر - که مایه عزت اسلام اند - تنها امامان شیعه اند. زیرا خلفای نخستین چهار نفر بودند و حاکمان بنی امیه نیز چهارده نفر که همه آنها بجز عمربن عبدالعزيز مرتکب ظلم و ستم های آشکار شدند و از سویی شمار حاکمان بنی دوهفت نفربود که آنها نیز مایه سرافکندگی اسلام بودند. بنابراین معنای حدیث کاملا و کار است، اما عجیب انکه این حدیث از نگاه مذاهب دیگر، به صورت يك معما درآمده است.

برای اثبات دوازده گانه بودن امامان معصوم می توان ابتدا امامت و عصمت رمان را از طریق قرآن و احادیث معتبر ثابت نمود، سپس با استناد به روایات در مورد تعداد امامان و نام و مشخصات آنها، امامت سایر امامان را نیز اثبات نمود.

۲. عصمت امامان (ص195)

یکی دیگر از ویژگی های امامان، عصمت یا مصونیت از خطا و گناه می باشد. چرا که همه منصب ها و شئون پیامبری به جز نبوت را دارا هستند، از این رو همان دلایلی که اقتضا می کرد انبیا از خطا و گناه مصون باشند، در مورد امامان نیز صادق است. بنابراین عصمت مساوی با نبوت نیست و چه بسا افرادی که مقام عصمت دارا هستند - مانند: حضرت مریم (ع) و حضرت فاطمه زهرا - ولی پیامبر نیستند.

از دلایل عصمت (ص195)

و اساس که امامت يك منصب الهی است، خداوند اطاعت مطلق از امامان را لازم شمرده و آن را همسنگ با اطاعت از خود و پیامبر دانسته است. بنابراین امر به اطاعت مطلق از آنان، به معنای ضمانت عصمت است.

به تعبیر دیگر، امامت عهدی الهی است و عهد الهی به ظالمان نمی رسد. هنگامی که ابراهیم مقام امامت را برای برخی از ذریه و فرزندان خود تقاضا کرد، با اجابت تقاضا کرد، با اجابت مشروط از جانب خدا روبه رو شد: « لاينال عهدي الظالمين » پیمان من به بیدادگران نمی رسد. از سوی دیگر، ظلم به معنای عام شامل ظلم به خود و دیگران است، به گونه ای که شرک و هر گونه اعتقاد باطل و گناه را دربر می گیرد. بنابراین اگر امامت عهد و منصب الهی است در آن صورت ملازم با عصمت است.

دو. عصمت اهل بیت پی را می توان با آیه تطهیر نیز اثبات نمود. براساس این آیه، اراده قطعی و حتمی خداوند بر پاکی و طهارت اهل بیت عل از رجس و هرگونه پلیدی که گناه مصداق بارز آن است قرار گرفته إنما يريد الله ليذهب عنکم الرجس أهل البيت و يطهرکم تطهيرا : خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزداید و شما را پاك و پاکیزه گرداند.

از این آیه به خوبی برمی آید که اراده تکوینی الهی به این تعلق گرفته که اهل بیت پیامبر را از هر نوع پلیدی بپیراید. تحقق اراده خداوند حتمی و تخلف ناپذیر است؛ چرا که در برابر چنین اراده ای هیچ مانعی توان ایستادگی ندارد .

تطهیر مطلق، با مقام عصمت در تلازم است؛ زیرا مقصود از «رجس» در آیه، هر نوع پلیدی فکری و روحی و رفتاری است که گناه از مصادیق بارز آن است و چون این اراده به افراد خاصی، یعنی اهل بیت اختصاص دارد نه به همه افراد، بی شك با اراده تطهیر همگان تفاوت خواهد داشت . توضیح اینکه، اراده تطهیر همگان تشریعی است و چه بسا براثر نافرمانی و گناه و معصیت تحقق نپذیرد، ولی اراده مورد بحث تکوینی، و وقوع آن حتمی است. براساس روایات متواتر، مقصود از اهل بیت در این آیه، على، فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین(ع) هستند. شایان ذکر است اراده تکوینی خدا بر عصمت اهل بیت، مایه سلب اختیار و آزادی از آنان نیست. چه آنکه عصمت آنان از علم و آگاهی بسیار و ایمانی سترگ مایه گرفته که هم جنبه اکتسابی و هم جنبه موهبتی دارد. انسان هایعاقل نیز هرچه علم و آگاهی و ایمان آنان به خطری و یا چیزی فزونی یابد، به همان نسبت در مورد آن معصوم اند. مثلا چون انسان اقا از خطر سم کشنده آگاه است، از مصرف آن می پرهیزد، با اینکه اختیار و توانایی مصرف آن را دارد. انبیا و امامان و چون از نتایج گناه آگاهاند و به خدا و روز قیامت باوری عمیق دارند، هرگز خود را به آن نمی آلایند.

سه. براساس حدیث ثقلین، اهل بیت وعترت پیامبر همسنگ با قرآن اند؛ یعنی همان گونه که قرآن از هر نوع خطا و اشتباهی مصون است، اهل بیت نیز از هرگونه کژی مبرا هستند:

إِنِّی تَارِكٌ فِیكُمُ الثَّقَلَیْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا- كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی وَ إِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّى یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ : من دو چیز گران بها برای شما باقی می گذارم :کتاب خدا و عترتم را . مادامی که به این دو تمسك جویید، هیچ گاه گمراه نمی شوید. و این دو از هم جدا نمی شوند، تا اینکه بر حوض بر من وارد شوند.

روشن است چیزی که تمسك به آن مایه هدایت است و از گمراهی باز می دارد و هرگز از قرآن جدا نمی شود، باید از هرگونه خطا و گناه مصون باشد.

چهارم. پیامبر در حدیثی اهل بیت خود را به کشتی نوح تشبیه میکند که هرکس برآن درآید، از هلاکت و امواج طوفان رهایی می یابد و هرکس از آن روی گردان شود، غرق شد. بدین سان، همان گونه که کشتی نوح، یگانه راه نجات است، تمسك به اهل بیت و اطاعت و پیروی از آنها نیز تنها راه نجات و رستگاری است. بر این اساس استانی که مایه رستگاری امت اند، طبعا از خطا و اشتباه به دور خواهند بود.

محبت به اهل بیت (ص198)

محبت به اهل بیت پیامبری که در قرآن و روایات بر آن تاکید شده، از ضروریات است. قرآن دراین باره می فرماید: قل لا أسئلکم عليه أجرا إلا المودة في القري. بگو: «به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان.

محدثان اهل سنت از ابن عباس روایت کرده اند که وقتی آیه مودت نازل شد، اصحاب گفتند: ای رسول خدا! نزدیکان و خویشان تو که مودت آنها بر ما واجب شده اید چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود: علی و فاطمه و پسرانشان. در احادیث متواتر از پیامبر اکرم که در باب دوستی اهل بیت روایت شده که هرکس آنها را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هرکه انها را دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است.

اما در پاسخ این پرسش که محبت به اهل بیت چه سودی دارد، باید گفت محبت به انسان باکمال و پرفضیلت، خود نردبان صعود به سوی کمال است. آدمی هرگاه فردی را از بن جان دوست داشته باشد، می کوشد خود را با او همگون سازد و آنچه مایه خرسندی اوست، انجام دهد و آنچه او را می آزارد، ترك نماید. یکی از بازتاب های محبت به اهل بیت با ، پیروی عملی از آنان است. کسانی که تنها اظهار علاقه ظاهری کرده، ولی در عمل با محبوب خود مخالفاند، از محبت واقعی به دورند. اهل بیت پیامبر، همان هایی هستند که خدا آنها را از هر پلیدی فکری و روحی تطهیر نموده و آنان را اصل و اساس هر خوبی و نیکی قرار داده است. بنابراین دوستی با اهل بیت درواقع دوستی با خوبی نیکی ها و پیروی از آنهاست.

ج) مهدویت (ص199)

از دیدگاه شیعه ، امامان معصوم دوازده نفرند که نخستین آنها على بن ابی طالب و آخرینشان حضرت ولی عصر است که ایشان به اذن خدا در پس پرده غیبت است. که جهان پر از ظلم و ستم شده باشد، به اذن خدا با ظهور خود، جهان را از عدل خواهد کرد و اسلام را در سراسر عالم خواهد پراكند. بی شك تحقق این امر،هدف نهایی پیامبران الهی به ویژه پیامبر خاتم است.

امام دوازدهم فرزند امام حسن عسکری در پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هجری در شهر سامرا چشم به دنیا گشود. نام و کنیه آن حضرت همانند نام و کنیه پیامبر است و از لقبهای ایشان می توان به حجت، مهدی، قائم و ولی عصر اشاره نمود.

حضرت ولی عصر دو غیبت داشت: غیبت صغری و غیبت کبری . غیبت صغری از سال ۲۶۰ هجری، یعنی با شهادت امام یازدهم آغاز شد. البته ازآنجا که حضرت در دوران کودکی و پیش از امامت نیز از دیده ها پنهان بودند، برخی آغاز غیبت را هنگام ولادت ایشان یعنی سال ۲۵۵ هجری می دانند که پایان آن نیز سال ۳۲۹ هجری است.

در دوران غیبت صغری، شیعیان از طریق چهار نایب خاص با حضرت ارتباط داشتند: عثمان بن سعيد" که از اصحاب امام هادی و امام عسکری بود؛ محمد بن عثمان، فرزند نایب اول که نیابتش تا سال ۳۰۵ هجری به طول انجامید؛ حسین بن نوح نوبختی، از عالمان برجسته شیعه که تا سال ۳۲۶ نیابت داشته و سرانجام علی بن محمد سمری نیابت وی تا سال ۳۲۹ هجری بود. چند روز پیش از مرگ نایب چهارم، حضرت ولی عصر ضمن قدردانی از نایبان خاص خود آغاز غیبت کبری را اعلام نمود که این دوره از غیبت اکنون نیز ادامه دارد. در دوران غیبت کبری، شیعیان برای امور شرعی و باید به نایبان عام حضرت، یعنی فقیهان آگاه و عادل مراجعه نمایند. حکومتی خود باید به نایبان عام حضرت ،یعنی فقیهان آگاه و عادل مراجعه نمایید.

برپایه روایات اسلامی، اعتقاد به ظهور حضرت مهدی و مصلح جهانی، امری تردیدناپذیری است؛ چنان که پیامبران فرمود: « لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی فیملاها عدلا و قسطا کما ملئت ظلما جورا » اگر از عمر جهان جز يك روز باقی نمانده باشد، خداوند آن به قدری طولانی می کند تا مردی از فرزندان من قيام نماید و دنیا را از عدل وقسط پر سازد، همان گونه که از جور و ستم پر شده است. بنابراین قیام و ظهور مردی از خاندان پیامبر در آخرالزمان، باور تمامی مسلمانان اعم از شیعه و سنی است، اما اختلاف در این است که آیا امام مهدی از مادر متولد شده و هم اینك زنده است، یا اینکه در آینده به دنیا خواهد آمد؟ عالمان شیعه و محققان اهل سنت بر آن اند که آن حضرت در سال ۲۵۵ هجری از مادر متولد شده و اکنون در پس پرده غیبت است، گروهی از اهل سنت نیز معتقدند که ایشان در آینده متولد خواهد شد.

قرآن و غیبت( ص200)

از دیدگاه قرآن، اولیای الهی بر دو دسته هستند: ولی ظاهر که مردم او را می شناسند و ولی غایب که از نظرها پنهان است و مردم وی را نمی شناسند، هرچند او در میان آنهاست و از حال ایشان باخبر است.

قرآن در آیه ای به هر دو دسته اشاره می کند: یکی حضرت موسی و دیگری حضرت خضر که در سفر دریایی و زمینی همراه بودند. حضرت خضر علا به گونه ای بود که حتی حضرت موسی او را نمی شناخت و تنها با راهنمایی و اشاره خدا بود که او را شناخت و از علمش بهره برد: تا بندهای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم؛ موسی به او گفت: «آیا تو را به شرط اینکه از بینشی که آموخته شده ای به من یاد دهی - پیروی کنم؟»'

قرآن سپس به کارهای سودمند آن ولی الهی اشاره می کند که مردم او را نمی شناختند، ولی از آثار و برکات وجود او بهره مند بودند.

حضرت ولی عصر و نیز به همین سان ولی ناشناخته ای است که مایه برکات بسیاری برای امت است. از این رو، غیبت حضرت به معنای جدایی او از جامعه نیست، بلکه وی روایات، همانند خورشید در پس ابر است که دیدگان آن را نمی بیند، اما به اهل ... روشنایی و گرمی می بخشد. افزون بر این، در طول غيبت حضرت ولی عصر بسیاری از پاکدلان و پارسایان که شایستگی تشرف به حضور وی را داشته اند، به محضرش سیده و از او بهره برده اند و دیگران نیز به واسطه آنها از برکات وجودی آن حضرت بهره مند شده اند.

راز غيبت( ص201)

غیبت حضرت ولی عصر یکی از رازهای الهی است که شاید ما نتوانیم به کنه و حقیقت آن پی بریم. غیبت های موقت رهبران الهی از میان مردم، در امت های گذشته نیز سابقه داشته است: موسی بن عمران عالت چهل روز از امت خود غایب شد و در میقات به سر برد. حضرت مسیح به مشیت الهی از دیدگاه امت خویش پنهان گردید، به گونه ای که دشمنان قادر به کشتن او نگشتند. حضرت یونس علت نیز مدتی از قوم خود غایب شد..

اصولا هرگاه مطلبی از طریق نقل متواتر ثابت شود، ولی انسان نتواند به راز آن کاملا پی ببرد، نباید آن را مورد تردید یا انکار قرار دهد. بی شك غیبت حضرت ولی عصر لنین نیز از این قاعده بیرون نیست، اما با این حال می توان با اندیشه محدود انسانی، تا اندازه ای راز غیبت را دریافت. خداوند امام زمان ان را آخرین حجت معصوم برای تحقق آرمانی بزرگ - یعنی عدل فراگیر و به اهتراز درآوردن پرچم توحید در سراسر جهان در نظر گرفته است.بی گمان تحقق این امر نیازمند آمادگی روحی و شکوفایی عقل و دانش بشرعا استعداد پذیرش آن رهبر الهی را بیابند. اگر آن حضرت پیش از فراهم شدن مقدم مناسب ظهور کند، چونان دیگر حجت های الهی، پیش از انجام وظیفه خود دیده از جهان برخواهد بست.

در روایات نیز به این حکمت اشاره شده است؛ چنان که امام باقر می فرماید: حضرت قائم غیبتی است قبل از ظهور. راوی علت آن را جویا شد. امام افرمود: برای جلوگیری از کشته شدن. افزون بر این، در برخی از روایات، مسئله آزمون الهی نیز مطرح شده است؛ بدین معنا که مردم در عصر غیبت آزموده می شوند تا مراتب استواری آنان در ایمان و اعتقاد سنجیده شود.

طول عمر حضرت مهدی :

از آنجا که حضرت مهدی در سال ۲۵۵ هجری دیده به جهان گشوده است از عمر شریف ایشان بیش از یازده قرن می گذرد. اصولا عمر طولانی با توجه به قدرت گسترده و نامتناهی خداوند، امر پیچیده ای نیست؛ یعنی خدایی که وجود و بقای همه مخلوقات به اراده اوست، می تواند عمر حجت خود را بسیار طولانی گرداند، چنان که در امت های پیشین نیز عمر برخی را طولانی نموده است. برای نمونه قران رسالت حضرت نوح را نهصد و پنجاه سال می داند و درباره حضرت یونس نیز می فرماید:«فلولا انه کان من المسبحین\* للبث فی بطنه الی یوم یبعثون»و اگر او از زمره تسبیح کنندگان نبود؛ قطعا تا روزی که برانگیخته میشوند، در شکم آن (ماهی) می ماند.

براساس این آیه، عمر و حیات انسان تا روز قیامت، امری ممکن است. از سوی دیگر، دانشمندان معتقدند که اگر انسان از برخی عوامل مانند سوء تغذیه ، اضطراب های روحی و روانی و جز اینها دوری کند عمری بسیار طولانی تر از عمر معمول خواهد داشت. برای این با توجه به آنچه بیان شد، عمر طولانی حضرت مهدی از نظر قرآن و علوم کاملا پذیرفتنی است.

هنگام ظهور حضرت مهدی : (ص 203)

این امر از رازهایی است که مانند زمان برپایی روز رستاخیز، فقط خدا به آن عالم است. بنابراین نمی توان ادعای افرادی که میگویند وقت ظهور حضرت را می دانند فت. البته در روایات، نشانه هایی کلی برای ظهور حضرت بیان شده که به دو دسته نشانه های حتمی و غیرحتمی تقسیم می شوند.

معنای انتظار ) ص203)

اکنون جای طرح این پرسش است که وظیفه مسلمانان در دوران غیبت چیست؟ براساس روایاتی که از حضرت مهدی نقل شده است در زمان غیبت، مردم برای امور دینی و دنیایی خود باید به مجتهدان آگاه و عادل مراجعه کنند و دستورهای آنان را که چیزی جز عمل به قرآن و سنت پیامبر و امامان معصوم نیست سرلوحه کار خویش قرار دهند. همچنین وظیفه دارند در انتظار ظهور حضرت باشند و از خدا بخواهند فرج ایشان را نزديك گرداند.

اما معنای انتظار چیست؟ انتظار در لغت به معنای «چشم به راه بودن» و در اصطلاح چشم به ظهور حضرت مهدی ال داشتن است. در انتظار نوعی عمل و کوشش وجود دارد: شخص منتظر درعین حال که چشم به راه است، میکوشد تا زمینه و محیط را به گونه ای مناسب برای فرد مورد انتظار فراهم آورد. حضرت یعقوب با آنکه در انتظار فرزندش حضرت یوسف بود، به فرزندان خود نیز فرمود: « يابني اذهبوا فتحسسوا من يوسف و أخيه و لاتيأسوا من روح الله.»:ای پسران من بروید و از یوسف وبرادرش جستجو کنیدو از رحمت خداوند نومید نباشید.

از پیامبران نیز روایت شده است: أفضل أعمال أمتي إنتظار الفرج من الله عز وجل برترین اعمال امت من، انتظار فرج از ناحیه خداست.

در این روایت، انتظار از سنخ عمل شمرده شده ، نه خمودگی و انفعال . از این رو در پاسخ این پرسش که در عصر غیبت وظیفه مسلمانان چیست، باید گفت: آنان باید با خودسازی و دگرسازی و بنای جامعه ای نمونه، یعنی با عمل به آموزه های دینی و تبلیغ عملی و گفتاری، زمینه ظهور حضرت ولی عصر(ع) را فراهم نمایند؛ زیرا سنت الهی بر این تعلق نگرفته است که سرنوشت آدمیان از طریق اعجاز - و به طور دفعی - تغییر کند، بلکه تا اندیشه و روان و فطرت آنها آماده نگردد، سرنوشت آنان تغییر نخواهد یافت. در قرآن می خوانیم:

« إن الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بأنفسهم » در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند. برای خودسازی بی شك باید پرهیزکار بود و اخلاق نکو داشت. امام صادق ع دراین باره می فرماید: هرکس خوشحال است که از اصحاب امام قائم باشد، باید منتظر باشد و درحالی که منتظر است، به ورع و اخلاق نیکو متصف شود.

سیمای جامعه انسانی در عصر ظهور( ص204)

در عصر ظهور، ظلم و فساد رخت برمی بندد و عدل و قسط جای آن را در همه ارکان و ابعاد جامعه می گیرد که به برخی از مصادیق آن اشاره می کنیم: 1. تکامل و اعتلای عقلانیت ۲. بسط و کمال علم و معرفت و حکمت ۲ ٣. تحقق وحدت و صمیمیت ۲ ۴. توسعه دیانت و معنویت ۴. تکامل اخلاق ۶. زوال تبعیض و گسترش رفاه عمومی ۷. تحقق آزادی ۸. گسترش صلح جهانی 9. تحقق عدالت فراگیر جهانی ۱۰. وفور نعمت و باروری و بازدهی منابع؛ ۱۰ ۱۱. گسترش امنیت؛۱۲. ارتقای سطح معیشت و ریشه کن شدن فقر؛۱۳. توسعه آبادانی ۱۴. ارتقای صنعت و فناوری ۱۴ ۱۵. صیانت و سلامت محیط زیست؛ 16.تحقق رضایتمندی مردم 17. افول دولتهای باطل

**فصل پنجم : مرجعیت و ولادیت در عصر غیبت**  
**ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت**

مقدمه

زندگی اجتماعی لازمه رشد و تکامل حیات عقلی انسان است و رشد و تکامل عقلی انسان نیز در گرو زندگی اجتماعی اوست . انسان را به خاطر دارا بودن عقل گرامی داشته اند چرا که با به کارگیری آن می تواند به معرفت های نظری و عملی بیشماری دست یابد.

حال تصور کنید که انسان بدون زندگی اجتماعی چگونه می توانست همه استعدادهای عقل خویش را به فعلیت برساند؟ اگر آدمی ناگزیر بود به تنهایی همه معارف بشری را از نو ابداع کند، تا چه حد می توانست پیشرفت نماید؟

اگر در علوم روزگار خویش سهیم نبودیم و حکمت فراهم آمده از نیاکانمان را به ارث نمی بردیم ، در آن صورت، معرفتی که ما به تنهایی قادر به کسب آن بودیم، بسیار اندك بود. بنابراین می باید هر انسانی در جامعه تعلیم ببیند و علوم گذشتگان را بکاود و سپس آنچه فرا گرفته، به دیگران نیز تعلیم دهد و در صورت امکان، آن را اندکی نیز تکامل بخشد. از این رو انسان عاقل، موجودی اجتماعی است. وجود حکومت نیز در زندگی اجتماعی انسان، يك نیاز و ضرورت فطری و طبیعی و عقلی بشمار می آید. در اهمیت آن همین بس که هیچ جامعه پیشرفته و منظمی را نمی توان یافت که دارای حکومت نباشد. حکومت از ارکان يك جامعه است و حتی قبایل بدوی تحت هدایت بزرگ قبیله سرپرستی می شدند و آنها نیز به نوعی دارای حکومت بودند.

طبعا دین اسلام که دین خاتم است و برای تمام نیازهای اساسی انسان دستور و برنامه دارد، برای تشکیل حکومت نیز دارای برنامه است . اسلام دلایلی برای لزوم و ضرورت تشکیل حکومت دارد، که به اختصار به آنها می پردازیم :

**ا.** پیامبر اسلام ای - که الگوی همه مسلمانان است - با ورود به مدينه بیدرنگ حکومت اسلامی تشکیل داد و برای حفظ کشور اسلامی سپاهی را بنیان نهاد، فرمان جنگ و صلح صادر کرد، با برخی از گروه ها معاهده پست ، برنامه های اجتما عی و اقتصادی تنظیم و قوانین قضایی اسلام را اجرا نمود و برای مناطق دیگر حاکمانی تعیین کرد.

2- تشکیل حکومت در متن دستورات و تعالیم اسلامی است که در ادامه به برخی ازاین تعالیم اشاره می کنیم:

بك. وحدت مسلمانان بدون حکومت امکان پذیر نیست: اسلام دین وحدت است. خداوند از مسلمانان می خواهد از قرآن پیروی کنند و به ریسمان الهی چنگ زنند و پراکنده نشوند برای اینکه همه مردم از قرآن پیروی کنند، بی شک باید حکومتی تشکیل شود که احکام قرآن در تمام نظام آن جریان یابد؛ چراکه قرآن تنها محدود به جنبه های فردی نیست و برای تمام ابعاد زندگی اجتماعی برنامه دارد. از این رو بدون حکومت که عامل وحدت بخش است، هر گروهی به راهی می رود و در نتیجه مسلمانان پراکنده می گردند که این مورد نهی قرآن است.

دو، اجرای برخی از قوانین اسلام مستلزم تشکیل حکومت است: قوانین اسلام برای ابعاد و نظام های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و ... وضع شده است؛ قوانینی که بی گمان عمل به آنها بدون تشکیل حکومت، امکان پذیر نیست. مثلا اسلام از مسلمانان می خواهد در جامعه، عدالت را در ابعاد مختلف سرلوحه کار خود قرار دهند و با ظلم مبارزه کنند و احکام قضایی اسلام را اجرا نمایند و در حد توان به آمادگی نیروهای مسلح بپردازند.

بدیهی است ضرورت اجرای احکام و قوانین اسلامی، محدود به زمان پیامبر و امامان معصوم با نیست ، بلکه این ضرورت تا ابد باقی است. بنابراین حکمت های تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت حضرت ولی عصر و نیز ساری است و از همین رو باید حکومت را بنیان نهاد. بی شك عدم اجرای احکام اسلامی با خاتمیت دین اسلام ناسازگار است. حالا سؤال این است که در زمان غیبت، چه کسی باید زمام اداره جامعه اسلامی را به عهده بگیرد؟

معنای ولایت فقیه:

ولایت فقیه مرکب از دو واژه ولایت و فقیه است که برای روشنی آن باید این دو واژه را توضیح داد:

و ولایت» در زبان فارسی به معنای حکومت کردن، تصرف کردن و دست یافتن است.

اما در زبان عربی واژه ای است که درپی چیز دیگر، بی آنکه فاصله ای میان آن یکدیگر است.

آنکه فاصله ای میان آن دو باشد. لازمه چنین ترتبی، نزدیکی آن دو به همین رو، این واژه با شکل های مختلف به معانی دوستی، نصرت و باری

از همین رو، این واژه متابعت، پیروی، سرپرستی، تصرف درام همان قرب و پیوند معنوی است. اما واژه ای است که از کلمه «ولی» برگرفته شده و به معنای آمدن حامی است

،

و سرپرستی، تصرف در امور و رهبری به کار رفته که وجه مشترك همه آنها پیوند معنوی است . اما ولایت در اصطلاح و در بحث ولایت فقیه به معنای و حاکمیت است. این واژه در قرآن و روایات نیز به معنای سرپرستی آمده است:

فالله هو الولي وهو يخي الموتى وهو على كل شيء قدير خداست که سرپرست راستین است، و اوست که مردگان را زنده می کند، و

هموست که بر هر چیزی تواناست.

اما ولكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة و هم راكعون ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

۳، امام علی عالی در روایتی می فرماید:

والله ما كانت لي في الخلاقة رغبه ولا في الولاية أريه. به خدا که مرا نه به خلافت رغبتی بود و نه به حکومت حاجتی!

بنابراین ولایت در باب ولایت فقیه به معنای سرپرستی و حاکمیت است الفقيه » در لغت به معنای عالم و متخصص در فقه است و یا به تعبیر دیگر کسی که

کام حلال و حرام دین اسلام است. البته صرف آگاهی نیست، بلکه عالمی است

آگاه به احکام حلال و حرام دین که می تواند احکام شرعیه را از منابع دینی به دست او

فقیه در بحث ولایت فقیه نیز به معنای مجتهد جامع الشرایطی است که آگاه به قوان اسلام، عادل، باتقوا و کاردان، مدیر و توانا در امر رهبری جامعه اسلامی است.|

از این رو، ولایت فقیه به معنای حاکمیت و زمامداری مجتهد جامع الشرایطی است که و زمان غیبت در عمل به قوانین اسلامی، ادامه دهنده راه امامان معصوم زیاد باشد.

**پیشینه تاریخی ولایت فقیه**

ولایت فقیه در عصر غیبت مسئله نوظهوری نیست که اخیرا فقها مطرح کرده باشند، بلکه از يك سو در احادیث پیامبران و امامان معصوم عالی ریشه دارد؛ بدین بیان که در این احادیث ، از فقها و مجتهدان به عنوان نواب عام امام معصوم یاد شده است. از سوی دیگر، پس از غیبت حضرت ولی عصر فال نیز فقیهان و مجتهدان بزرگی چون شیخ طوسی، ابن ادریس (۵۹۸ - ۵۴۳ ق)، علامه حلی (۷۲۶ - ۶۴۸ ق)، محقق کرکی (۹۴۰ ق)، ملااحمد نراقی (۱۲۴۵ - ۱۱۸۵ ق)، شیخ مرتضی انصاری (۱۲۸۱ - ۱۲۱۴ ق) و صاحب جواهر (۱۳۶۶ - ۱۱۹۳ ق) به این موضوع تصریح کرده اند. در ادامه به اختصار به پاره ای از این تعابیر اشاره می کنیم

١. امام خمینی و در روزگار ما عملا نظریه ولایت فقیه را جامه عمل پوشاند و حکومتی براساس ولایت فقیه بنیان نهاد. ایشان در تعبیری می فرماید:

موضوع ولایت فقیه، چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است ... در هر حال، این مسئله تازگی ندارد و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم و شعب حکومت را ذکر کرده و در دستوس آقایان گذاشتیم تا مسئله روشن تر گردد، ... والا مطلب همان است که بسیاری از فقیهان فهمیده اند.

همچنین ایشان در باب ویژگی های ولی فقیه و اختیارات او معتقد است ولایت فقیه ولایت کسی است که عادل و عالم به قوانین اسلام است و همان اختیاراتی را دارد که پیامبر و امامان معصوم و در اداره حکومت داشتند؛ یعنی فقیه هنگامی که حکومتی

تشکیل داد و خواست حدود اسلامی را اح

أن با آنچه معصومین علم

امیر علی و امامان معصوم عالی یکی ای دوش آنها. همچنین ولایت در صورت می تواند، باید این مسئولیت را انجا است و نباید از آن سرپیچی کر

درود اسلامی را اجرا کند و مثلا خمس و زکات بگیرد، کیفیت و کمیت

تفاوتی ندارد. البته نباید پنداشت که مقام فقها و صوم لاشه یکی است، بلکه حکومت وظیفه ای است يکسان پر این ولایت در صورت عدم امکان، از عهده فقیه ساقط نمی شود و هر آنچه این مسئولیت را انجام دهد. البته حکومت فقیه در محدوده قانون اسلام و از آن سرپیچی کرد؛ زیرا حکومت اسلام ، حکومت قانون الهی است

شیخ مفید (۴۱۳ - ۳۱۳ ق) از فقهای بزرگ قرن چهارم و پنجم دراین باره می گوید

اما مسئله اجرای حدود، مربوط به سلطان و حاکم اسلامی است که از سوی خدا نصب می شود و آنان، همان امامان هدایت از آل محمدی هستند و کسانی که امامان، آنها را به عنوان امیر یا حاکم نصب میکنند و امامان ، اجرا و اقامه حدود را به فرض امکان، به فقهای شیعه پیرو خود واگذار کرده اند. اگر برای ولایت در آنچه ذکر کردم، سلطان عادل وجود نداشت، باید فقهای عادل، اهل حق، صاحب نظر، خردمند و بافضیلت، ولایت آنچه را که به عهده سلطان عادل است، برعهده بگیرند.

از کلام اول شیخ مفید به خوبی برمی آید که اجرای حدود به ترتیب، حق امامان معصوم اپ و سپس کسانی است که از طرف آنان منصوب خاص اند و پس از آن در صورت امکان تشکیل حکومت، حق فقهای شیعه است.

نیز روشن است که منظور شیخ مفید از سلطان عادل، کسی جز امام معصوم إلا نیست. روایت امام معصوم وجود نداشت . همان گونه که در عصر غیبت چنین است - این دیت به فقهای عادل و بافضیلت می رسد. بنابراین به نظر شیخ مفید، سرپرستی جامعه علمی و اجرای احکام الهی در عصر غیبت، برعهده فقهای باصلاحیت است.|

احمد نراقی (۱۲۴۵ - ۱۱۸۵ ق) از فقیهان قرن سیزدهم دراین باره می گوید:

بر آنچه پیامبر و امام . که سلاطین مردمان و دژهای مستحکم و استوار

اسلام اند - ولایت دارند، فقیه نیز ولایت دارد، مگر مواردی که به اجماع و نص و ... از حوزه ولایت فقیه خارج شوند

، شیخ محمد حسن نجفی (۱۲۶۶- ۱۱۹۳ ق) معروف به صاحب جواهر نیز در این باره چنین می نویسد:

از عمل و فتوای اصحاب در ابواب فقه ، عمومیت ولایت فقیه استفاده می شود بلکه شاید از نظر آنان این مطلب از مسلمات یا ضروریات و بدیهیات باشد

نظر من این است که خداوند اطاعت از فقیه را به عنوان اولی الامر بر ما واجب کرده است و دلیل آن اطلاق ادله حکومت فقیه به ویژه روایت نصب از صاحب الامر میر میباشد. | ... درهرحال، برپا داشتن حدود و اجرای آن در روزگار غيبت واجب است؛ زیرا نیابت از امام معصوم لای در بسیاری از موارد برای فقیه جامع الشرایط ثابت می باشد. فقیه در امور اجتماعی، همان جایگاهی را دارد که امام معصوم دارد. از این جهت، فرقی بین امام لا و فقیه نیست ... اگر فقیهان از امام معصوم او نیابت عامه نداشته باشند، تمام امور مربوط به شينه تعطیل می ماند. از این رو، کسی که سخنان وسوسه انگیز درباره ولایت عامه فقیه می گوید، گویا طعم فقه را نچشیده و معنی و رمز سخنان معصومان را نفهميده است ..

خلاصه، مسئله ولایت عامه فقیه به قدری روشن است که نیازی به دلیل

از مجموع این بیانات برمی آید که مسئله ولایت و زمامداری فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت ، پیشینه ای بس دراز دارد.

در اسلام هدف حکومت، عمل به دس

اهداف و وظایف حکومت ولی فقیه

هدف حکومت، عمل به دستورهای الهی است که برای سعادت مادی و معنوی با وضع شده است. حاکمان اسلامی، حکومت را نه برای برخورداری از مواهب بلکه وسیله ای می دانند برای احقاق حق و ابطال باطل و بیشك حكومت وظيفة

خطری است که خداوند برعهده آنان نهاده است. بنابراین حکومت في نفسه نزد با ارزشی ندارد؛ چنان که ابن عباس (پسر عموی پیامبر لیٹ) از امام علی ع نقل می کند:

در سرزمين «ذي قار» نزد امیرالمومنين \* رفتم و او کفش های خود را پینه می زد. پرسید: بهای این کفش چقدر است؟ گفتم: بهایی ندارد. فرمود: به خدا این را از حكومت شما دوست تر دارم؛ مگر آنکه حقی را برپا سازم، یا

باطلی را براندازم . همچنین علی با در نامه ای به اشعث بن قیس، فرماندار آذربایجان، چنین می نویسد:

فرمانداری برای تو وسيله آب و نان نبوده، بلکه امانتی بر گردن تو است. امیرالمؤمنين له هدف و وظیفه حکومت اسلامی را در این عبارات کوتاه بازگفته است . البته برپایی حق، ابعاد مختلفی دارد که عمل به تعالیم اسلامی و اجرای عدالت و مساوات و برادری در جامعه، از مصادیق آن است. از این رو، اهداف حکومت ولی فقیه که ادامه دهنده

و امامان معصوم بالة است، نیز همان اهداف و وظایف حکومت آنان رسالت پیامبر

بشمار می رود. برخی از اهداف حکومت ولی فقیه عبارتند از:

۱. یا عمل به تعالیم اسلام و ساختن جامعه ای نمونه، زمینه تشکیل حکومت جهانی حضرت ولی عصر لامه وال را فراهم آورد؛ چرا که اسلام دین جهانی است.؟

کو عدالت را در تمام ارکان حکومت و جامعه برپا سازد؛ زیرا اسلام به قدری به عدالت ارج نهاده که مأموریت پیامبرياله را اجرای آن می داند."

. برادری و برابری را در جامعه محقق سازد؛ ازآن رو که در آموزه های ما، مؤمن برادر

مؤمن است و مسلمان باید رنج و شادی دیگران را رنج و شادی خود بداند. همچنین ولی فقیه می باید در برابر قانون، مساوات را حکم فرما سازد. امام صادق عالی در روایتی می فرماید:

مسلمان برادر مسلمان است. حق مسلمان بر گردن برادر مسلمان خود این است که خود را سیر نکند، درحالی که او گرسنه است و از آب سیراب نشود، درحالی که برادر وی تشنه است؛ لباس نپوشد، درحالی که برادر دینی او

برهنه است. راستی چقدر حق مسلمان برگردن برادر دینی بزرگ است!؟ ۴، سطح معنویات و فضایل اخلاقی جامعه را اعتلا بخشد؛ یکی دیگر از اهداف حکومت ولی فقیه آن است که از يك سو خود متصف به فضايل اخلاقی گردد و از سوی دیگر این فضایل را در جامعه نیز ترویج نماید .

.. ارتقای سطح زندگی مادی و عمران و آبادی جامعه اسلامی؛ امیرالمؤمنین علی علی در عهدنامه مالك اشتر در باب آبادانی چنین می فرماید: تو باید در ایجاد عمران و آبادی، بیش از اخذ مالیات کوشش نمایی ۶. رواج تعلیم و تربیت و فرهنگ اسلامی در جامعه؛ امام علی ع درباره مسئولیت حاکم اسلامی در امر تعلیم و تربیت می فرماید:

این وظیفه امام است که حدود اسلام و ایمان را به مردم تعليم دهد

**ب) ولی فقیه :**

اداره و تدبیر جوامع انسانی به دو عامل مهم نیاز دارد که از هم جدایی ناپذیرند: یکی

و متواتر، قرآن و عترت

و مقررات و دیگری حکومت برای اجرای آنها، پیامبر اسلام الله در احادیث معتبر

قرآن و عترت خود را لازم و ملزوم هم دانسته است؛ آن سان که جدایی آنها موجب کت و گمراهی مسلمانان می شود. يك وجه این گفته آن است که قرآن، مبنای قوانین

کام الهی برای هدایت جامعه است و عترت نیز تبیین گر و عامل اجرایی این مجموعه احکام و مقررات. اصولا قوانین و نظامات اجتماعی، نیازمند مجری است.

امام رضا در روایتی در پاسخ به این سؤال که چرا خدای حکیم، اولی الامر قرار داده و مردم را به اطاعت آنان امر کرده است ، از زوایای گوناگون به دلایل وجود حاکم در جامعه اسلامی اشاره نموده که به اختصار برخی از آنها را باز می گوییم:

.. حاکم و مجری عهده دار اجرای قوانین الهی است. خداوند برای نگاهداری مردم در محدوده قوانین و جلوگیری از تجاوز به حقوق دیگران باید شخص امینی را بر مردم بگمارد | تا عهده دار اجرای قوانین باشد.

۲. تداوم زندگی اجتماعی نیازمند حاکم و مجری است. حضرت می فرماید: ما هیچ ملت و جمعیتی را نمی یابیم که بدون سرپرست و زمامدار بتواند به زندگی اجتماعی خود ادامه دهيد.

٣. حیات و موجودیت ملت، به حاکم و مجری بستگی دارد تا در پرتو رهبری او مردم | بتوانند با دشمنان بجنگند؛ اموال عمومی را عادلانه تقسیم کنند؛ عبادات اجتماعی چون نماز جمعه و جماعت را برپا دارند و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه | نمایند.

اگر خداوند اولی الامر را در جامعه تعیین نکند، دین از بین می رود و سنت ها و احکام | ای تغییر می کند و بدعت گذاران زیاد می شوند و دین به گونه ای دیگر برای مردم جلوه |

میکند.

براین در هر جامعه ای علاوه بر قانون مجری نیز لازم است، در عصر پیامبر با

و مجری قوانین الهی خود آنان بودند، ولی در زمان غیبت، وظیفه |

و امامان معصوم انم مجری قوانین الهی خود آنان اجرای احکام الهی برعهده ولی فقیه است .

**ویژگی های ولی فقیه: ولی فقیه کسی است که در عصر غیبت، زمامداری جامعه اسلامی را برعهده گرفته است بی شک کسی که مسئولیتی را می پذیرد، باید از ویژگی های متناسب با آن مسئولیت نیز برخوردار باشد. از آنجا که رهبری جامعه اسلامی اهمیت بسیاری دارد، اسلام ویژگی هایی را برای حاکم اسلامی لازم شمرده و بر امت واجب کرده است که به هنگام انتخاب حاکم، آنها را مطمح نظر قرار دهند**

**.1آگاهی از قانون اسلام: از آنجا که حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی است، طبعا حاکم اسلامی که اجراکننده این قانون است، باید به آن آگاهی داشته باشد. البته آگاهی از قانون برای همه متصدیان و مجریان حکومت اسلامی لازم است، ولی این آگاهی مراتبی دارد. بی گمان کسی که در رأس حکومت است، می باید از قوانین الهی آگاهی بیشتری داشته باشد. امام خمینی به دراین باره می فرماید:**

**چون حکومت اسلام ، حکومت قانون است، برای زمامدار علم به قوانین لازم می باشد؛ چنان که در روایت آمده است. نه فقط برای زمامدار، بلکه برای همه افراد به هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند . چنین علمی ضرورت دارد، منتها حاکم به دلیل بزرگی مسئولیت باید افضلیت علمی داشته باشد**

**البته لازم نیست فقیه یا حاکم اسلامی خود شخصا تمام امور اجرایی را برعهده گیرد، بلکه می تواند این مسئولیت را به شخص دیگری مانند رئیس جمهور واگذار کند. امیرالمؤمنین ال در خطبه ای می فرماید:**

**ای مردم! سزاوارترین مردم به امر حکومت، کسی است که از همه تواناتر و آگاهتر به اوامر الهی باشد.**

**۲. ایمان به تعالیم اسلام کو اسلامی باید به تعالیم قران و سنت پیامبر مل ایمان دا به تعالیم قرآن ایمان قلبی ندارد، هری نیز مسلم است هر ملتی که بخواهد**

**قرآن و سنت پیامبر و ایمان داشته باشد. بیشک کسی که ایمان قلبی ندارد، هرگز نمی تواند آن را با تمام وجود به کار بندد. از نظر عقل است هر ملتی که بخواهد براساس ایین و عقیده خاصی زندگی کند، حاکم آنان به آن آیین و عقیده، باور داشته باشد. قرآن بر این مطلب اینگونه گواهی میدهد**

**أن يجعل الله الكافرين على المؤميين سبيلا و خداوند هرگز برازيان] مؤمنان، برای کافران راه (تسلطی قرار نداده است.**

**حال اگر کافران برمؤمنان ولایت و حاکمیت بیابند، درواقع راهی برای تسلط بر مؤمنان است که خدا از آن نهی کرده است.**

**|**

**۰۳ کاردانی حاکم اسلامی باید توانایی مدیریت جامعه اسلامی را دارا باشد تا بر مشکلات داخلی و . خارجی فائق آید. افزون بر آیات قرآن و روایات، عقل نیز بر این امر گواهی میدهد . پیامبر اسلام له بر اهمیت این ویژگی چنین اشاره می نماید:**

**فردی لیاقت و شایستگی امامت را دارد که دارای سه خصلت باشد ١. تقوایی که او را از نافرمانی خدا باز دارد؛ ۲. بردباری و حلمی که غضبش را کنترل کند؛ ۲. نيك حکومت کردن بر زیردستان، به گونه ای که برای آنان همانند پدری مهربان باشد.؟**

**من ولایت و یا نيك حکومت کردن، عنوانی است از کاردانی و شایستگی در امر حکومت و بردباری برای کنترل غضب نیز یکی دیگر از عناصر کاردانی در امر حکومت است ،**

**می خشمگین و تند خو باشد، پیوندش با مردم گسسته می شود و بی شك زیرا اگر حاکم اسلامی خشمگین و تندخو باشد، پیوندش با مردم کی صلاحیت لازم برای تدبیر جامعه را نخواهد داشت.**

**دیگر عنصر کاردانی و شایستگی، بینش سیاسی حاکم اسلامی است؛ بدین بیان که او باید از جریان های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روزگار خود آگاه باشد تا بتواند توطئه ها را خنثی کند. امام صادق مالي در ضمن حدیثی دراین باره می فرماید:**

**کسی که به اوضاع زمان خویش آگاه باشد، مورد هجوم امور ناگهانی و پیش بینی نشده واقع نمی شود. |**

**4. عدالت عدالت یعنی هر چیزی را در جایگاه و موضع خود قرار دادن و حقوق همه افراد را مراعات کردن, صفت عدالت آن چنان اهمیت دارد که پیامبر اسلام با هدف رسالت خود را اجرای آن می داند." قرآن و روایات و عقل گواهی میدهند که نباید امر رهبری جامعه را به افراد ظالم سپرد؛ چنان که در آیه ای آمده است:**

**ولا تتركنوا إلى الذين ظلموا تتخذ التاژ و به کسانی که ستم کرده اند متمایل مشوید که آتش دوزخ به شما می رسد.**

**اگر هدف حکومت اسلامی اجرای عدالت است ، فردی که به خود و جامعه ظلم می کند و از عدالت بهره ای ندارد، چگونه می تواند عدالت را در جامعه محقق سازد؟ بنابراین حاکمی که عدالتگر نیست، شایستگی رهبری امت اسلامی را ندارد. امام علی عالی در روایتی یکی از نشانه های عدالت را اینگونه بیان می فرماید:**

**آنچه برای خود نمی پسندی، برای دیگران مپسند و آنچه برای خود دوست داری، برای برادرت نیز دوست بدار که در این صورت در داوری عدالت خواهی داشت و در اجرای عدالت موفق خواهی بود و اهل آسمان تو را دوست خواهند داشت و محبت تو در دل اهل زمین جای خواهد گرفت.**

**5- آراستگی به فضایل اخلاقی و آلوده نبودن به خصلت های ناپسند**

**برخوردار باشد، آنها را در جامعه نیز ترویج حاکم اسلامی از کمالات و فضایل اخلاقی برخوردار باشد، آنها را در اید، همان گونه که پیامبر که می فرماید: همانا من برانگیخته شده تا مکارم اخلاق را در جامعه به کمال رسانم. اگر اسلامی باید از صفات ناپسند نیز مبرا باشد. علی \* در روایتی می فرماید:**

**هرکه خود را امام و پیشوای مردم سازد، باید بیش از دیگران به تعلیم خود بپردازد که پیش از آنکه به گفتار تأدیب نماید، به رفتار و کردار ادب نماید همچنین پیامبر اسلام نایه فردی را شایسته امامت و رهبری می داند که از تقوایی بازدارنده از گناه ، برخوردار باشد.۲**

**| ادله ولايت ولی فقیه دلایل اثبات ولایت فقیه به دو دسته عقلی و نقلی تقسیم می شود. برای اثبات حکم شرعی میتوان به چهار منبع کتاب، سنت معصومان طه ، اجماع و عقل استناد کرد. بنابراین با استناد عقل - همانند دیگر منابع - میتوان به احکام شریعت دست یافت و آن را اثبات نمود.**

**دلیل عقلی**

**خردمندان هنگامی که بخواهند مسئولیت مهمی را به کسی واگذار کنند، چند ویژگی را در نظر می گیرند**

**،آگاهی فرد به آن مسئولیت و چگونگی انجام آن؛ ۲. توانایی او بر انجام چنین مسئولیتی**

**٣. امانت داری وی در امانتمداری وی در انجام آن مسئولیت به گونه ای که در کارش خیانت نکند.**

**\* اسلامی را در نظر بگیرید که می خواهد قوانین اسلامی، عدالت، فضایل**

**حال جامعه اسلامی را در نظر اخلاقی و تعلیم و تربیت اسلامی را در آن جامعه که اسلامی را در آن جامعه حکم فرما سازد و در پی آن است که با تعیین حاکمی، این امور را محقق سازد. طبعا عقل حکم می کند که چنین حاکمی باید این به مسائل دینی، کاردان در امر مدیریت، عادل و برخوردار از کمالات اخلاقی باشد. بی گما مصداق چنین شخصی فقیهان و مجتهدان جامع الشرایط هستند. امام خمینی و دراین باره می فرماید:**

**من فقه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می شود و چندان به برهان احتیاج ندارد؛ به این معنی که هرکس عقاید و احکام اسلام را . حتی اجمالا - دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور درآورد، بی درنگ تصديق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.**

**دلايل نقلی برخی از دلایل نقلی اثبات ولایت فقیه از این قرار است:**

**١. یکی از روایاتی که ولایت فقیه و نیابت او در امر حکومت را اثبات می کند، توقيع شریف حضرت ولی عصرنال در پاسخ به نامه محمد بن عثمان است. ایشان می نویسد؛**

**أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى ژواۃ حديثنا فانه ځجني عليه وأنا حجة الله علهيم؟ در رویدادها و حوادثی که پیش می آید، به راویان حديث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنانم**

**این روایت، کسانی را که راوی احادیث امامان و آگاه به احکام خدا هستند، نایبان امام به معرفی کرده و حکم و داوری آنان را نیز حکم امام زمان مان دانسته است . اما منظور از حجت در این روایت آن است که همان گونه که امام زمان الليل مرجع تمام کارهای مردم است ، راویان یعنی فقیهان نیز از طرف ایشان حجت بر مردم اند تا در زمان**

**غیبت به هنگام حوادث و پیشامدهای نان مراجعه کنند. به بیان دیگر، أنا..وجود حجت به فرد دیگری ما اوك و پیشامدهای روزگار - از جمله حوادث اجتماعی و سیاسی - به**

**به بیان دیگر، آنان مرجع تمام کارهای مردم اند. از این رو اگر مردم با به فرد دیگری مراجعه کنند، خداوند آنها را مؤاخذه خواهد کرد که چرا با وجود وی حکام جور و ظالم - که حجت من نیستند - شتافتید. ام المؤمنین ع در روایتی از پیامبر اسلام به نقل می کند:**

**قالی شول الله و الله ارحم ځلفاني (ثلاث مرات) قيل: يا رسول الله ومن**

**لفائك؟ قال: الذين يأتون من بعدي، يروون حدیثی و تی فیعلمونها الناس من بعدی رسول خدا فرمود: خدایا! جانشینان مرا رحمت کن و این سخن را سه بار تکرار فرمود)، پرسیده شد: ای پیامبر خدا! جانشينانت چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می آیند؛ حدیث و سنت مرا نقل می کنند و آن را**

**پس از من به مردم می آموزند. پیامبر در این روایت از خداوند می خواهد رحمتش را شامل حال جانشینان او کند. حال باید پرسید پیامبر چه وظایفی داشت که باید جانشینان او نیز آنها را برعهده گیرند تا مشمول رحمت خدا گردند؟ مهم ترین وظایف پیامبر به سه چیز بود:**

**تبلیغ و بیان احکام الهی؛ قضاوت و حل و فصل اختلافات مردم؛ رهبری و تصدی حکومت که تعبير خلیفه و جانشینی در معنای عام به کار رفته است ، تمام این وظایف به و او سپرده شده و به تعبیری، جانشینی در تمام شئون نبوت است. برخی گفته اند**

**جانشینان، امامان معصوم عالی هستند. در پاسخ می توان گفت ذیل روایت و عام است و مقید به امامان معصوم بالا نیست؛ زیرا پس از امامان نیز**

**منظور از خلفا و جانشینان، امامان معه الفقیهان اند که سنت پیامبرانی را روایت می کنند. وی در این روایت، صرف روایت کننده نیست، بلکه منظور کسانی اند نفقه (فقیه و عالم متبحر در علم فقه و احکام شرع) همچنین مراد از راوی در این رواب که در روایات و له**

**هستند؛ چراکه ممکن است روایاتی به ناروا به پیامبر به نسبت داده شود. از همین روی، روایت کننده باید بتواند براساس معیارهای علمی، حدیث صحیح را از ناصحیح بازشناسد از سویی دیگر، آن روایات نباید با قرآن نیز در تعارض باشد، از این رو اشنایی با قرآن نیز لازمه آن تشخیص است. بنابراین مقصود از راوی دراین حدیث، فقیهان و مجتهدان آگاه و تواناست. ٣. امام حسین و در روایتی می فرماید:**

**مجاري الأمور والأخكام على أيدي العلماء بالله، الأمناء على حلاله وحرامه جریان کارها و احکام الهی به دست علمای دین است که امین حلال و حرام خداوند می باشند.**

**در این حدیث، امام حسین به عهده داری امور امت و نظام اسلامی را وظیفه عالمانی میداند که آگاه به احکام خدا، متعهد و امین اند.**

**البته دراین باره آیات و روایات دیگری نیز هست که به آنها نمی پردازیم. به هر روی، از مجموع این روایات - که تأییدکننده همان دلیل عقلی است - برمی آید که در عصر غیبت، وظیفه رهبری و تدبیر جامعه اسلامی به فقیهان آگاه و عادل و باتقوا سپرده شده و وظیفه مردم است که زمینه حاکمیت آنان را فراهم آورند.**

**ج) مبنای مشروعیت ولایت فقیه**

**منشأ مشروعيت یکی از مسائل اساسی در باب ولایت فقیه، مبنای مشروعیت آن است. مشروعیت به معنای حقانیت و برحق بودن و یا دلیل مقبول و معتبر داشتن برای چیزی است . هرقدرتی از جمله ولایت فقیه برای اثبات حاکمیت خود به دلیل پذیرفتنی نیاز دارد که به آن مشروعيت می گویند، به بیان دیگر، هنگامی که می گوییم مشروعيت يك حكومت چیست ، یعنی فرد یا افرادی که اداره يك جامعه را به دليل قابل قبولی برای این تصدی دارند.**

**اداره يك جامعه را برعهده گرفته و بر جان و مال مردم مسلط شده اند و حاکمیت اصالتا از آن خداست و هیچ فرد یا گروهی چنین حقی و مشخصات خاص) و درزه دیدگاه اسلامی، حق حاکمیت اصالتا از آن خداست و هي آنکه خداوند به دلیلی چنین حقی را به کسی واگذار کرده باشد. به دلایل معتبر، خداوند این حق را به پیامبر و دوازده امام معصوم اناج (با نام مات خاص) و در زمان غیبت - با بیان ویژگی های آن - به ولی فقیه واگذار کرده**

**تعبیر دیگر، پیامبران و امامان معصوم اي از طرف خدا به پیامبری و امامت میده شده اند و دلیل و ملاك این مشروعیت و همین برگزیدگی از سوی خداست.**

**اما اگر پرسیده شود که به چه دلیل در عصر غیبت، فقیه حق حکومت دارد؟ در پاسخ باید گفت که براساس عقل و احادیث معتبر در زمان غیبت، فرد شایسته برای حاکمیت مجتهد جامع الشرا**

**خود حاکمیت دینی و ولایت فقیه را بپذیرد و یا از آن سر باز زند؛ چنان که پذیرش اصل دین نیز از سر اختیار و آگاهی است؛**

**ولي الحق من ركز من شاة قليؤمن ومن شاء فليكفر و بگو: «حق از پروردگارتان آرسیده است. پس هرکه بخواهد بگرود و هرکه بخواهد انکار کند**

**إنا هيتاء السبيل إما شاكرا وإما كورة ما راه را بدو نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزارم**

**از سویی دیگر، یکی از مسلمات فقه اسلامی این است که هر فردی بر مال خود تسلط دارد (- إن الناس مألون على أموالهم)" و هیچ کس نمی تواند این تسلط را از آنها بگیرد. صاحب مال اختیار دارد تا هنگامی که زنده است. اموال خویش را هرگونه که خواست، به مصرف برساند. بنابراین هنگامی که پذیرفتیم هر فردی بر مال خود تسلط دارد و تصرف در مال دیگران بدون اجازه آنان جایز نیست ، براساس اولویت باید پذیرفت که هرکسی بر جان خود نیز تسلط دارد؛ زیرا سلطه بر جان، بر سلطه بر مال مقدم است. این در حالی است که خداوند به هیچ کس اجازه نداده است، این حق و سلطه بر مال و جان مردم را محدود و یا از آنها بازستاند. از سوی دیگر، حکومت از هر نوعی که باشد، مستلزم نوعی سلطه بر جان و مال مردم است؛ مانند اخذ مالیات، شرکت در جنگ و با اجرای حدود ، این دو مطلب چگونه با هم جمع پذیر است که از يك سو مردم بر جان و مال خود تسلط دارند و از سوی دیگر آنان نیاز به حکومته دارند و حکومت تیز سلطه مردم بر جان و مال را محدود می کند و یا از آنها می ستاند؟ در پاسخ می گوییم کسانی می توانند بر جان و مال مردم مسلط شوند که با اجازه آنها باشد. بنابراین مردم این حق را دارند که حاکمیتی را بپذیرند؛ یعنی با اختیار خود اجازه تصرف در مال و جان خود را به دیگری واگذارند، یا آن را نپذيرند.**

**حال پرسش این است که آیا هر نوع حاکم و حاکمیتی را که مردم پذیرفتند، از نظر شرع معتبر است؟ انتخاب حاکمیت توسط مردم به دو صورت قابل تصور است و انتخاب حاکمیت مطابق معیارها و صفاتی که در قرآن و احادیث پیامبر و امامان معصوم (ع) ذکر شده است**

**این نوع حاکمیت از اعتبار شرنگی و دینی هم برخوردار است. به تعبیری این نوع حاکمیت. مورد رضایت خداست.**

**انتخاب حاکمیت، برخلاف معیارهایی که در قرآن و احادیث آمده است. در این صورت، چنین حاکمیتی تنها اعتبار مردمی دارد. و مطابق معیارهای اسلامی نیست. این مردم که در زمره ظالمان و فاسقان و کافران اند - برخلاف این آموزه قرآنی عمل کرده اند که امانات را به اهلش بسپارید؛ زیرا بیشك حكومت ، امانتی الهی است**

**بنابراین آرای مردم و به تعبیری مردم سالاری می تواند اسلامی وغیراسلامی باشد و این گونه نیست که بگوییم مردم سالاری به طور مطلق اسلامی است.**

**انتصاب یا انتخاب:**

**حال باید به این پرسش بنیادین پاسخ داد که حاکمیت ولی فقیه انتصابی است با انتخابی؟ به بیان دیگر، آیا ولی فقیه از طرف خدا و معصومین عالی به این مقام منصوب شده، يا اینکه مردم او را برگزیده اند؟**

**پاسخ اینکه در حاکمیت انتصابی ، نصب به دو معنا به کار می رود نصب خاص و نصب عام ،**

**نصب خاص آن است که خداوند فردی را با اسم و مشخصات معین به رهبری جامعه اسلامی بگمارد؛ چنان که در مورد پیامبر و امامان معصوم عل صورت گرفت. اما نصب عام آن است که خدا و معصومین ع فرد خاصی را با اسم و مشخصات به رهبری جامعه اسلامی معین نکرده اند، بلکه صفات و ویژگی هایی را بیان نموده اند که در هر فردی بافت العقول، او صلاحیت رهبری را دارد. بدین ترتیب در عصر غیبت، ولی فقیه با نصب عام ، حق**

**ولایت یا وکالت :**  
یکی از پرسش های مهم در باب حاکمیت ولی فقیه آن است که آیا این حاکمیت از باب ولایت است یا وکالت؟  
حاکمیت وکالتی آن است که حاکم مقام و سمت خود را از مردم دریافت کند. طبعا در این حاکمیت حاکم (وکیل) نایب و جانشین آن ها در تامین خواسته هایشان است ، هر چند برخلاف شریعت باشد . به تعبیری معیار تصمیم حاکم ،تشخیص مردم (یا موکلان) است . در این نوع حاکمیت ، . حاکم پیش از انتخاب مردم، برای حکومت مشروعیتی ندارد. از این رو مردم می توانند هر فردی را به عنوان وکیل خود انتخاب کنند . در واقع این نوع حاکمیت تنها بر پایه نظر و تصمیم مردم استوار است .

**اما** حاکمیتی ولایتی است که حاکم اسلامی، مقام و سمت خود را دست کم در مقام ثبوت از خدا و معصومین دریافت نماید. در این حاکمیت معیار تصمیم گیری حاکم ، قوانین دینی و تشخیص خود حاکم است که آن هم ضوابط دینی است.